

شیعیگری

پروردگارا به گمراهیها خواهیم رزمید ، با آرزو
و ستم خواهیم جنگید ، بتخانه ها خواهیم
برانداخت ، و آن پشتیبانی و راهنماییهای
تست که ما را فیروز خواهد گردانید .
(نیایش یکم آذر)

فهرست

صفحه	
۴	مقدمه
۷	شیعیگری چگونه پیدا شده ؟
۲۱	خرده هایی که به شیعیگری توان گرفت
۵۱	زبانهایی که از این کیش برمیخیزد
۸۷	زورگوییهایی که ملایان می کنند
۱۰۹	زیرنویسها

مقدمه

چنانکه بسیاری از خوانندگان میدانند چهارماه پیش کتابی در باره کیش شیعی به چاپ رسانیدیم ، و آن کتاب بدانسان که پیش بینی کرده بودیم مایه هایبوی گردید ، بدخواهان بجای آنکه به ایرادها و پرسشهای ما پاسخی دهند ، یا اگر پاسخی نمیدانند از آمیغ پژوهی در آمده گفته های ما را بپذیرند به هایبوی برخاستند . دولت بهانه پیدا کرده کتاب را بازداشت و داستانش را " جرمی " پنداشته بدادسرا فرستاد تا پرونده ای پدید آید و در دادگاه کیفری دآوری شود .

ما از این پیشامد اندوه نخوردیم ، زیرا هایبوی شوند آن شد که کسان بسیاری که از کوششهای ما آگاهی نمیداشتند آگاهی یافتند و کتابهای ما را جست و یافته هوشیارانه به خواندن پرداختند . دشمنان ما با بدیهای خود بما یاری کردند . از آنسو ما دوست میداریم همه سخنان ما بدآوری گزارده شود . ما خود خواهان همان میباشیم . برای شناخته شدن راست از کج و استوار از سست ، یگانه راه دآوری میباشد .

ولی جای پرسشست ، داوران این کار چه کسانی شایند بود ؟ . . . رسیدگی از روی چه قانونی تواند بود ؟ . . . آیا سه تن یا پنج تن " دادرس " از کارکنان وزارت دادگستری شایند این دآوری میباشند ؟ . . . آیا در قانونهای ایران چیزیکه راست یا کج بودن گفته های ما را نشان دهد تواند یافت ؟ .

بیگفتنگوست که " دادرسان " وزارت دادگستری شایند چنان دآوری نمی باشند ، و در قانونهای ایران نیز چیزیکه دسناویز آن دآوری باشد یافته نمی شود .

آنچه ما میدانیم این دآوری از دو راه توانستی بود:

یکی آنکه دولت چون از چاپ شدن چنین کتابی آگاه گردید نشستی از ملایسان برپاگرداند و از آنان پاسخ خواهد . اگر دولتی نیکخواه و دلسوزبودی این کار را کردی . زیرا آن کتاب در باره گرفتاریهای ایرانیست و یک رشته

سخنانی از ارجدارترین گفته ها بمیان آورده شده . آن کتاب در این زمینه است که مردم ایران ناهمیده و نادانسته گرفتار یکرشته گمراهیهای بسیار زیانمندی گردیده اند ، و تا این گمراهیها هست حال توده بهتر از این نخواهد بود . در چنین زمینه بسیار بزرگ و ارجداری سخن رانده شده و دلپهای بسیار روشن یاد گردیده .

بعین سخنانی دولت بایستی بیش از دیگران دلبستگی نماید و ارج گزار از یآوری و پشتیبانی بما باز نایستد . برای آنکه هوده بسیار نیک و بزرگی بدست آید گام پیش گزارده از ملایان پاسخ خواهد ، و آنگاه انجمنی از دانشمندان و نیکخواهان برنگردانیده از آنان داوری خواهد . و بدینسان به یک کار تاریخی بزرگی برخاسته نام خود را در تاریخ جاودان گرداند . ولی افسوس که چنان دولتی نمی بود و چنین کاری کرده نشد .

دیگری آنکه خردمندان و نیکخواهان جهان ، از ایرانیان و دیگران که در این کشور کم نمی باشند ، گفته های ما را بخوانند و خود در میانه داور باشند .

بخوانند و نخست بدانند آن هایشان در برابر چه بوده . ما چه گفته بودیم که در پاسخش دچار وحشیگریها گردید چه میخواستیم که گرفتار دادسرا شدیم .

دوم بدانند بچه شوند این توده بدینسان بدبخت و تیره روز گردیده . بچه شوند این کشور چنین ویرانه افتاده . بچه شوند دسته های بزرگی از مردم با کشور و پیشرفت آن دشمنی می نمایند و همیشه بدبختی آنرا میخوانند . سوم بدانند ما در چه راه میکوشیم و بهره چه اینهمه رنج و گزند می کشیم . بهره اینهمه بدزبانی و بی فرهنگی از بدخواهان می بینیم . اینها را بدانند و آنچه شاینده خردمندی و پاکدلی ایشانست داوری کنند ، و آنچه باینهمه مردانگی و غیرت ایشانست یآوری دریغ ندارند .

داوری در این زمینه یا آنگونه بایستی یا اینگونه ، و چون آن یکی نبود ما ناچار شدیم این یکی را درخواست کنیم ، و بهتر دانستیم گفته های خود را در این باره با زبان روشن تر و بهتری ، برشته نوشتن کشیم و نسخه های

کمی از آن به چاپ رسانیده به کسانی که به خردمندی و نیکخواهی آنان امید توان بست برای خواندن فرستیم . اینست داستان نوشتن این کتاب و چاپ آن .

نکته ای را که می باید در اینجا یادآوری کنیم آنست که این کتاب چون در باره یکرشته جستارهای ارجدارست ، و آنگاه از خواننده داوری طلبیده شده ، اینست هرکسی باید آن را با اندیشه خواند و هرسخنی را با دلپهایی که برایش آورده شده نیک سنجد و خرد را بدآوری وادارد ، و پس از این باشد که از آن گذشته سخن دیگری پس از آن ، پردازد .

چون بارها دیده شده کسانی که کتابهای ما را میخوانند چون با سخنانی ناشنیده رویو میگردند ، در بار یکم دل آزرده میشوند و باسانی آنها را نمیتوانند پذیرفت ، و ز آنجا که هر گفته ای دلیل استواری همراه میدارد ناپذیرفتن نیز نمیتوانند . و اینست دو دل می مانند . این کسان باید به یکبار خواندن بس نکرده کتاب را دو بار و سه بار بخوانند که بیگمان آنچه را که در بار یکم پذیرفتن نتوانسته اند در بار دوم و سوم خواهند توانست .

بهر حال ما هیچ سخنی را بی دلیل نگفته ایم و این نمی خواهیم که کسی ناهمیده و یاور نکرده سخنی را از ما بپذیرد .

ما چنانکه خواهش کرده ایم دوست میداریم هر خواننده ای راستی را داور باشد . هیچ سخنی را از ما بی دلیل نپذیرد و از هیچ سخنی که با دلیلت چشم نپوشد چنان داند که یک دادگاه بزرگیست که او داورش میباشد و رفتاری کند که شاینده چنان جایگاه باشد .

اگر کسانی از آنان پس از خواندن بتوانند بدآوری خود رویه کار دهند ، بدینسان که فهمیده خود را بنویسند و یا گفتاری پرداخته پروژنامه ها فرستند و یا کتابی در همین زمینه بچاپ رسانند ، این کاریست که بسیار سودمند خواهد افتاد و هوده های بسیار نیکی را در بر خواهد داشت .

گفتار یکم

شیعیگری چگونه پیدا شده ؟

شیعیگری تاریخچه بسیار درازی می‌دارد ، بلکه خود تاریخی می‌باشد . ولی ما در اینجا آنرا بکوتاهی یاد خواهیم کرد .

شیعیگری به این معنی که خواست ماست از زمان بنی امیه آغاز یافته . چون معاویه بدست‌آویز کشته شدن عثمان با امام علی بن ابیطالب بجنگ برخاست و پس از مرگ او خلافت را با زور و نیرنگ ، بدست آورده در خاندان خود ارثی گردانید . این رفتار او به بسیاری از مسلمانان گران افتاد . و کسان بسیاری آرزوی خلافت کرده چنین خواستند که آنرا از دست بنی امیه بیرون آورند .

لیکن تا معاویه زنده میبود کسی نیارست بجنبد . پس از مرگ او حسین بن علی بکوشش برخاست ولی از ناپایداری پیروانش کاری از پیش نبرد . و بدانسانکه همگی میدانند کشته گردید . سپس چون یزید پسر معاویه مرد و پسر او معاویه نام پس از چهل روز خلافت از آن کناره جست و برخی آشتیگیا به میان افتاد عبدالله بن زبیر در مکه و محمد بن حنیفه در مدینه بدعوی خلافت پرداختند ، و مختار در کوفه برخاست که او نیز در نهان بخلافت میکوشید . ولی اینها نیز کاری نتوانستند و یکایک از میان رفتند . سپس دو خاندان بزرگی با بنی امیه بنبرد برخاستند: یکی عباسیان

(پسران عباس عموی بنیاد گزار اسلام) ، و دیگری علویان (پسران علی) . عباسیان بنیاد کار خود را بزیمه چینی نهاده چون ناخرسندی ایرانیان را از بنی امیه میدانستند و از آمادگی آنان بشورش آگاه میبودند ، نمایندگانی به ایران فرستادند که در اینجا نهانی بکوششهایی پردازند و دسته هایی از پیروان پدید آورند . لیکن علویان بسادگی برمیخاستند و جنگ میکردند و کشته میشدند (چنانکه زیدبن علی ، یحیی پسر او ، محمد نفس زکیه ، برادرش ابراهیم ، حسین صاحب فغ و دیگران کشته شدند) . از اینرو بنی عباس کار را پیش بردند و با دست ابومسلم بنیاد بنی امیه را برانداخته خود بجای ایشان حلیقه گردیدند .

کوتاه سخن آنکه از نیمه دوم سده نخست تاریخ هجری کشاکشهای بسیار سختی بسر خلافت پیدا شده نبرد و جنگ بسیار میرفت . آرزومندان خلافت از هیچگونه کوشش در راه آرزو باز نمی ایستادند . خونها از هم میریختند . خاندانها بر می انداختند . دروغ و نیرنگ بکار میبردند .

در این کشاکش ها پیروان علویان * شیعہ * نامیده میشدند که بهمان معنی * پیروان * میباشد . * شیعیگری * از همانجا آغاز گردیده .

این شیعیگری نخست یک کوشش سیاسی بی آلابشی ، و شیعیان بیشترشان مردان ستوده نیکی میبودند و پاکدلانه و غیرتمندانه در آتراه میکوتیدند . چه بیگفتنگوست که علویان بخلافت بهتر و سزنده تر میبودند . در میان اینان مردان پاک و پارسا بیشتر یافته میشدی . بویژه در برابر بنی امیه که بیشترشان مردان ناپاک میبودند .

چیزیکه هست شیعیگری در این سادگی خود نایستاد و هر زمان رنگ دیگری بآن زده شد . از همان زمانهای پیش یکدسته بشندروی برخاسته چنین گفتند که در زمان ابوبکر و عمر و عثمان ، نیز علی بخلافت سزنده تر بود و آن سه تن ستم کرده اند که به جلو افتاده اند . اینرا گفته از ابوبکر و عمر و عثمان ناحشودی نمودند .

این نخست آلودگی بود که شیعیگری پیدا کرد . چه راستی آنکه پس از مرگ بنیادگزار اسلام ، یاران او که سران مسلمانان شمرده میشدند ، نخست به

ابوبکر و سپس عمر و سپس به عثمان خلافت داده بودند و علی ناخشنودی از خود نشان نداده بود و نیابتی ندهد. در آنزمان که اسلام در شاهراه خود میبود بهوس خلافت افتادن و دو تیرگی بمیان مسلمانان انداختن. بیرون رفتن از اسلام شمرده میشدی. و پیداست که چنین کاری از امام علی بن ابیطالب نسزیدی. همان امام در زمان خلافت خود به معاویه مینویسد:

آن گروهی که به ابوبکر و عمر و عثمان دست داده بودند بمن دست دادند و کسی را نرسیدی که نپذیرد و گردن نگزارد. برگزیدن خلیفه مهاجران و انصار راست. اینان هرکس را برگزیده امام نامیدند خشنودی خدا نیز در آن خواهد بود. (۱)

این را نوشته میخواهد معاویه را بنبکوهد که در برابر خلیفه ایستاده. و گناه او - یا بهتر گویم: بیرون شدنش را از اسلام - بخش کشد. کسیکه این نامه را نوشته چگونه توانستی در زمان خلافت ابوبکر و دیگران ناخشنودی نماید و ایستادگی نشان دهد؟!؟

از آنسو تاریخ نیک نشان میدهد که علی با آن سه تن با مهر و خشنودی زیست. چنانکه دختر دوازده ساله خود ام کلثوم را بزنی بعمرداد. در کشتن عثمان نیز در آشکار ناخشنودی نمود و پسر خود حسن را برای نگهداری عثمان بدرون خانه او فرستاد.

ولی تندروان شیعه پس از پنجاه و شصت سال. به هوس و نادانی دشمنی بمیان او با ابوبکر و عمر و عثمان می انداختند و از بدگویی بآن سه تن باز نمی ایستادند. که چنانکه گفتیم نخست آلودگی بود که شیعیگری پیدا میکرد. میباید گفت: این تندروان نه همگی شیعیان. بلکه یکدسته از آنان میبودند. و از همان زمانها در نتیجه یکداستانی - یکداستانی که خود نمونه ای از بدی و ناپاکی ایشان میباشد - نام "رافضی" پیدا کردند. چگونگی آنکه در آخرهای امویان زیدبن علی بن حسین از مدینه بکوفه آمد. و چون میخواست باز گردد شیعیان نگزاردند و پانزده هزار تن با او دست دادند (بیعت کردند). که بشورد و خلافت را بدست آورد. زید فریب ایشانرا خورده به کار برخاست. ولی چون هنگامش رسید و بایستی آماده جنگ گردد دسته ابوهری از شیعه (که همان تندروان میبودند) بزدش

آماده چنین برسیدند: "شما در باره ابوبکر و عمر چه میگویند؟! زید از آنان خشنودی نمود و ستایش سرود. شیعیان همین را دستاویز گرفته زید را رها کرده پراکنده شدند. زید گفت: "مرا در سخت ترین هنگام نیاز رها کردید." از اینجا آندسته "رافضه" (رهاکنندگان) نامیده شدند. و بشوند این نامردی آنان بود که زید کاری را پیش نبرده کشته گردید.

چنانکه گفتیم عباسیان در ایران دسته ها پدید می آوردند و زمینه می چیدند و سرانجام با دست ابومسلم خلافت را بچنگ آوردند. پیداست که آنان نیز با علویان دشمنی می نمودند. بنی امیه از میان رفته این زمان کشاکش میانه علویان و عباسیان افتاده. و در زمان اینان بود که محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم و یحیی بن زید و حسین صاحب فغ و کسان دیگری کشته شدند. اینان چون با شمشیر برمیخواستند ناچار زود از میان میرفتند.

در آنزمان یکی از کسانیکه دعوی خلافت میداشت جعفر بن محمد بن علی بن الحسین میبود (برادرزاده زید). اینمرد که پیروانی میداشت بکراه نوین دیگری پیش گرفته چنین میگفت: خلیفه باید از نزد خدا برگزیده شود. و کسیکه از نزد خدا برگزیده شده خلیفه است چه توانا باشد و سررشته کارها را بدست گیرد و چه توانا نباشد و در خانه نشیند. آنان که از مردم میخواهند رستگار گردند باید باین برگزیده خدا گردن گزارند و فرمان برند و خمس و مال امام پردازند.

بدنسان در گوشه نشسته. (بیدر سر) دعوی خلافت میکرد و پیروانش گردن بدعوی گزارده گفته های او را می پذیرفتند. ولی همانا از ترس بردن نام "خلیفه" نیارسته خواست خود را در زیر نام "امام" پوشیده میداشت. تا این زمان "خلیفه" و "امام" بیک معنی می بودی و همان خلیفه را "امام" نیز نامیدندی (۲). ولی در اینزمان و در زبان ایندسته اندک جدایی در میانه آنها پدید می آمد. اینان امام را بمعنی "برگزیده شده از سوی خدا" میگرفتند.

این داستان بسیار شگفتی بود. زیرا دیگر نیازی به آنکه در راه خلافت بجنگ و کوشش برخاسته شود باز نمی ماند و یک کسی میتوانست در خانه نشیند و دعوی خلافت کند و گروهی را. بیش یا کم. بسر خود گرد آورد.

از آنسوی خلافت یا امامت نیز ارج خود را از دست داده یک چیز بسیار کوچک میگردید *

این دوم رنگی بود که شیعیگری پیدا میکرد و یک جنبش سیاسی رویه کیش میگرفت * از آنسوی معنی خلافت نیز دیگر شده چنانکه گفتیم خلیفه (یا بگفته خودشان : امام) یک پیشوای دینی می بود نه یک سررشته دار سیاسی *

پیروان این امام که همان تندروان (یا رافضیان) میبودند میدان پیدا کرده و در تندروی گام بزرگ دیگری برداشته چنین میگفتند : * امام علی بن ابیطالب از سوی خدا برای جانشینی پیغمبر برگزیده شده و پیغمبر او را جانشین گردانیده بود * ابوبکر و عمر با زور او را بیکار زدند . و با زور او را واداشتند که بخلافت ابوبکر گردن گزارد * . بدین دستاویز زبان نفرین و بدگویی به ابوبکر و عمر و عثمان و بسیاری از یاران پیغمبر می گشتادند * به دروغ بافی گستاخ گردیده میگفتند : * عمر چون رفت علی را بکشد و بیاورد که به ابوبکر بیعت کند دختر پیغمبر در را نمی گشاد * عمر او را میانه لنگه در و دیوار گذاشت و او ' محسن ' نام بچه ای را سقط کرد و از همین گزند بود که از جهان در گذشت * . از اینگونه داستانها که تاریخ آگاهی نمی داشت بسیار میگفتند *

چون بنیاد کار را بگرافه گویی و تندروی گزارده بودند رفته رفته از این اندازه هم گذشتند و اینزمان سخنان دیگری بمیان آوردند : * هرکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بیدین مرده است * (۳) . خدا ما را از آب و گل والاتری آفریده و شیعیان ما را از بازمانده آن آب و گل پدید آورده * (۴) . خدا دوستی و پیروی ما را بر زمینها نشان داد ، آنها که پذیرفتند بارده شدند و آنها که نپذیرفتند شوره زار گردیدند . بکوهها نشان داد آنها که پذیرفتند بلندگردیدند و آنها نپذیرفتند پست شدند . با آنها نشان داد آنها که پذیرفتند شیرین شدند و آنها که نپذیرفتند شور گردیدند * . ' کارهای شما هر روزه بما نشان داده میشود که اگر نیکو کرده اید شاد باشیم و اگر بد کرده اید اندوهناک گردیم * . معنی قرآن را جز ما کسی نداند * همه باید از ما بپرسند * . از اینگونه سخنان بسیاری که جز لاف زدن و گزافه گفتن شمرده

نشود . و گوینده اش بیگمان بیدین و خداناشناس میبوده . و ما نمیدانیم اینها را که گفته است و آیا راستست و یا دروغ و ساخته میباشد *

بدینسان بکراه جدای دیگری در اسلام پیدا شده و گروهی خود را از مسلمانان جدا گردانیدند * اینان دشمنی سخت با دسته های دیگر نشان میدادند و پسران اسلام از ابوبکر و عمر و دیگران نفرین و دشنام دریغ نمیگفتند * در پندار اینان دیگران همگی بیدین می بودند و تنها ایندسته از شیعیان دین میداشتند * دیگران همگی بدوزخ خواستندی رفت و تنها اینان در بهشت خواستندی بود خود را * فرقه ناجیه * نامیده دیگرانرا همگی گمراه و تباہ می شماردند * چیزیکه هست با این کینه جویی و یافشاری . با دستور پیشوایانشان باورها و سهشهای خود را پوشیده داشته با * تقیه * راه می رفتند *

جعفر بن محمد که ما او را بنیادگزار این کیش میشناسیم پسر خود اسماعیل را بجانشینی نامزد گردانیده بود * ولی اسماعیل پیش از وی مرد (و این مرگ او داستانی پیدا کرد که خواهیم نوشت) ، و این بود پس از وی پسر دیگرش موسی الکاظم جانشین گردید *

در زمان این امام خلیفه عباسی بدگمان گردیده او را از مدینه به بغداد آورد و بیست و هفت سال در زندان نگه داشت تا در گذشت *

پس از وی پسرش علی الرضا جانشین میبود و این همانست که مأمون به ولیعهدیش برگزید و بخراسانش خواست ، و این خود پرسشست که کسی که خود را از سوی خدا برگزیده برای خلافت میشناخت و خلیفه عباسی را 'جائزو غاصب' میدانست چگونه ولیعهدی او را پذیرفت ؟ *

پس از وی پسرش محمد التقی که دختر مأمون را نیز گرفته بود امام شد *

پس از وی پسرش علی التقی جانشین گردید * پس از وی پسرش حسن العسگری . که بشمارش خود شیعیان امام یازدهم می بود ، جایش را گرفت * ولی چون این نیز مرد یک داستان شگفتتری در تاریخچه شیعیگری رخداد و شیعیگری بار دیگر رنگی بخود گرفت *

چگونگی آنکه این امام یازدهم را فرزندی شناخته نشده بود * از اینرو چون مرد بمیان پیروانش پراکندگی افتاد * یک دسته گفتند : * امامت پایان

پذیرفت * * یکدسته برادر او جعفر را (که شیعیان جعفر کذاب مینامند) به امامی پذیرفتند یک دسته هم چنین گفتند : * آن امام را پسری پنجساله هست که در سرداب نهان میباشد و امام اوست * * سردسته اینان و گوینده این سخن عثمان بن سعید نامی می بود که خود را * باب * (یا در امام) نامیده میگفت : * آن امام مرا میانه خود و مردم میانجی گردانیده * شما هر سخنی مینارید بمن بگویید و هرپولی میدهید بمن دهید * و گاهی نیز پیامهایی از سوی آن امام ناپیدا (به گفته خودش : توفیق) ب مردم میرساید * دوباره میگوم : داستان بسیار شگفتی می بود آن بچه ای که اینان می گفتند کسی ندیده و از بودنش آگاه نشده بود و این نپذیرفتنی است که کسی را فرزندی باشد و هیچکس نداند * آنگاه امام چرا رو می پوشید؟! چرا از سرداب بیرون نمی آمد؟! * اگر امام پیشواست باید در میان مردم باشد و آنرا راه برد * نهفتگی بهر چه می بود؟! * * * *

لیکن در شیعیگری دلیل خواستن و یا چیزها بدآوری خرد سپاردن از نخست نبوده و کنونهم نیابستی بود * آنگاه شیعیان با آن پافشاریکه در کیش خود میداشتند و با آن دوری که از آن مسلمانان (یا سنیان) پیدا کرده بودند این نشدنی بود که از راه خود بازگردند ، و ناچار می بودند که هرچه پیش می آید بپذیرند و گردن گرانند *

با اینحال چون کار عثمان بن سعید و جایگاه والایی که برای خود باز کرده بشیعیان فرمان میراند ، بکسان بسیاری بویژه با آنانکه هوشیار می بودند و پی به راز کار می بردند ، گران می افتاد * از اینرو کشاکشهای بسیاری برخاست و ما نامهای ده تن بیشتر در کتابها می یابیم که آنان نیز بدعوی میانجیگری از امام ناپیدا برخاسته و همچون عثمان بن سعید خود را * در * نامیده اند ، و عثمان با جانشینانش آنرا دروغگو خوانده از امام * توفیق * در باره بیزاری از ایشان بیرون آورده اند *

پس از عثمان پسرش محمد دعوی دری داشت * او نیز * توفیها * از ناحیه مقدسه * امام ناپیدا بیرون می آورد و پولها از مردم گرفته بگفته خودش در توی خیک روغن بخانه امام می فرستاد * پس از او نوبت بحسین بن روح نامی رسید ، پس از او محمد بن علی سیمری که همانا از ایرانیان میبوده * در * گردید *

هفتاد سال کمابیش این داستان در میان می بود * لیکن چون سیمری را مرگ فرا رسید کسی را جانشین نگردانیده * توفیق * از امام بیرون آورد که دیگر دری نخواهد بود و امام بیکبار ناپیدا خواهد بود * دانسته نیست این کار او چه رازی میداشت *

از آن زمام شیعیان بیکبار بی امام گردیدند و بیسر ماندند لیکن چون * حدیثهایی * از امامان در میان می بود ، بدینسان : * در رخدادها باتانکه گفته های ما را یاد گرفته اند باز گردید * آنان * حجت * من بشمایند و من * حجت * خدا باتان می باشم * (۵) . ملایان و فقیهای بهمین دستاویز خود را جانشین امام خواندند و بشیعیان پیشوایی آغاز کردند *

بگفته خودشان آن چهار تن جانشینان ویژه * نواب خاصه * میبودند و اینان جانشینان همگان * نواب عامه * میباشد *

اینکه امروز ملایان آن جایگاه را برای خودشان باز کرده اند و مردم را زیر دست خود می شمارند و از آنان * خمس و مال امام * میگیرند ، بلکه سررشته داری (یا حکومت) را از آن خود شناخته دولت را * عاصب * و * جائز * می شمارند ، این دستگاه به این بزرگی ریشه و بنیادش جز آن دو * حدیث * نمی باشد *

از آنسوی در زمان عثمان بن سعید و جانشینانش از داستان * مهدیگری * نیز سود جسته امام ناپیدای خود را * مهدی * نیز شناخته اند و بدینسان رنگ دیگری بشیعیگری افزوده شده است ، و چون مهدیگری خود تاریخچه ای میدارد . میباید نخست آنرا باز نموده سپس بسر سخن خود آییم *

اینکه در آینده کسی پیدا خواهد شد و با یکرشته کارهای بیرون از آیین (خارق العاده) جهان را به نیکی خواهد آورد پنداریست که در بسیاری از کیشها پیدا شده : جهودان چشم براه مسیح میدارند ، زردشتیان شاه بهرام را می بیوسند ، مسیحیان به فرود آمدن عیسی از آسمان امیدمندند ، مسلمانان چشم براه مهدی می دارند *

چنانکه دار مستتر (شرقشناس جهود نژاد فرانسه) در اینباره گفته (۶) این پندار از باستان زمان در میان ایرانیان و جهودان می بوده *

ایرانیان که باهرمین باور داشته کارهای بد جهانرا از او میدانسته اند چنین می پنداشته اند که روزی خواهد آمد و کسی از نژاد زرتشت بنام ' سالوشیان' پیدا خواهد شد و او اهرمین را کشته جهانرا از همه بدیها خواهد پیراست . اما جهودان چون آزادی کشور خود را از دست هشته به بندگی آشور و کلدانه افتاده بودند ، یکی از پیغمبرانشان چنین نوید داده که در آینده پادشاهی (مسیحی) از میان جهان خواهد برخاست و جهودانرا دوباره به آزادی خواهد رسانید . که جهودان از آن هنگام مسیح را بیوسیده اند و کنون هم می بیوسند .

این پندار ها در میان جهودان و ایرانیان می بوده و هرچه زمان بیشتر میگنشته در دلها بیشتر ریشه میدوانیده و در اندیشه ها بارح و بزرگی می افزوده . سپس در آغاز اسلام ، بدانسان که دار مستتر از روی دلیل نوشته و ما نیز در جای دیگری (V) به گشادی سخن راندم . با دست ایرانیان ، به میان مسلمانان راه یافته و در اندک زمانی رواج بسیار پیدا کرده ، که کسانیکه به آرزوی خلافت افتاده و میکوشیده اند بیشتر شان از آن سود جویی کرده ، هر یکی خود را مهدی می نامیده اند و نویدها در باره نیکی جهان می داده اند ، و برای پیشرفت کار خود از دروغسازای نیز بهره‌زیده هر یکی ' حدیثی ' یا ' حدیثهایی ' از زبان پیغمبر یا امام علی این ابیطالب میساخته اند .

محمد بن حنیفه که گفتیم در مدینه بدعوی خلافت برخاست نخست کسی بود که پیروانش او را مهدی نامیدند . و چون مرد گفتند نمرده است و در کوه رضوی زنده می باشد و روزی بیرون خواهد آمد . زید بن علی که در کوفه برخاست پیروانش او را نیز مهدی نامیدند و نویدها از نیکی حال اسلام با دست او بمردمان دادند . علویان که در مدینه گرد آمده به محمد نفس زکیه بیعت کردند ایشان نیز او را مهدی شناختند و با این نام در همه جا شناخته گردانیده اند . عباسیان که گفتیم نمایندگان بخراسان فرستاده زمین بزرگی برای خود می چیدند ، ایشان نیز از مهدیگری به سودجویی پرداختند و خیزش خود را همان پیدایش مهدی وانمودند .

بدینسان نام مهدی از صده نخست اسلام در میان می بوده . چنین پیداست که این شیعیان جعفری نیز از آن سود میجسته اند چون گروه ناتوانی میبودند که در زیر پرده ' نقیه ' می زیستند همانا بخود نوید داده می گفته اند : ' مهدی از ما خواهد بود ، کینه ما را از دشمنان خواهد جست . ما را به چیرگی و توانایی خواهد رسانید '

این شعر را در کتاب ها بنام همان جعفر نوشته اند :

لکل اناس دولة یرقبونها و دولتتانی آخر الد هر بظهور (۸)

سپس که داستان امام ناپیدا پیش آمده و ناچار شده اند که چشم براهش دارند همانرا مهدی نیز گردانیده اینبار بسود جویی درستی از آن افسانه پرداخته اند . اگر دیگران یکحدیث ساختندی اینها صد حدیث ساخته بنیاد پندار خود را بسیار استوار گردانیده اند . چیزیکه هست ایشان بمهدیگری نیز رنگهایی افزوده به سخنان شگفتی برخاسته اند : پیش از مهدی دجالی پدید خواهد گردید . روز پیدایش مهدی آفتاب بازگشته از سوی مغرب خواهد در آمد . یاران امام که ۳۱۳ تن بوده از شهر های شیعه نشین (شیعه نشین آنروزی) از طالقان و قم و سبروار و کاشان و مانند اینها خواهند برخاست . با ' طی الارض ' خود را بمکه خواهند رسانید . امام شمشیر کشیده ' یالالارات الحسین ' گفته بگرفتن خون حسین خواهد پرداخت ، هرچه بنی امیه و بنی عباس است خواهد کشت ، چندان خواهد کشت که پیرامون کعبه دریای خون گردد . مردم خواهندگفت : ' در خون ریزی اندازه نمی شناسد . در پاسخ ایشان امام بمنبر رفته با چشمهای اشک آلود لنگه کفش پاره خون آلودی را (که لنگه کفش علی اکبر است) بدست گرفته خواهد گفت : ' من اگر همه جهانرا بکشم کیفر این کفش نخواهد بود . '

از اینگونه سخنان چندانست که اگر بنویسیم باید همچون مجلسی و دیگران یک کتاب جداگانه پردازم .

اینست تاریخچه پیدایش کیش شیعی (کیش شیعی که امروز هست) بدینسان از صده دوم هجری پیدایش یافته و در بغداد و دیگر شهرهای عراق و همچنین در برخی از شهر های ایران ، پیروانی داشته . چون بنیاد آن بگرافه و پندار گزارده شده بود ، هرچه زمان می گذشته چیرها بآن افزوده میشده .

امامان دانشهای گذشته و آینده را میدانسته اند ، زبان چهارزبان و مرغان را می شناخته اند از ناپیدا آگاه میبوده اند ، رشته کارهای جهانرا در دست میداشته اند ، آرامش زمین و آسمان بسته به بودن یک امام است ، روزی خوردن مردم به پاس هستی او میباشد (۹) .

همچنین در دشمنی با سه خلیفه و دیگران سران اسلام که پایه دیگری از آن کیش میباشد اندازه نشناخته روزبروز پافشارتر میگرددند . در قرآن هر چه ستایش هست از آن امامان خود دانسته هرچه نکوهش هست در باره آن سه خلیفه می شماره اند .

در این میان دو چیز به پیشرفت این کیش می افزوده ، یکی نام نیک امام علی بن ابیطالب ، دیگری داستان دلسوز کریم .

امام علی بن ابیطالب ، مرد بزرگی میبوده و ستودگیهای بسیار میداشته . شیعیان از نام نیک او سود جسته چنین وامینمودند که پیروان اویند . آنمرد بزرگ را بنیاد گزار شیعیگری نشان داده و چنین می فهمانیدند که جدایی سنی از شیعی از زمان آن امام ، و بر سر خلیفه بودن او با ابوبکر و عمر آغاز یافته ، و این کشاکشها و دشمنی ها بیاس او میباشد . از آنسوی در باره آن امام نیز بگرافه سربای برخاسته او را هم از جایگاهش بیرون میردند: " پیغمبر گفته با دوستاری علی هیچ گناهی زیان نتواند رساند " (۱۰) . خدا گفته دوستاری علی هیچ دژ منست و هر که دژ من در آید از خشم من ایمن خواهد بود " (۱۱) . در این یاره سخنانی هست که اگر نوشته شود کتاب بزرگی گردد .

اما داستان دلسوز کریم : این داستان از روزی که روی داد مایه خشم و افسوس بیشتر مسلمانان گردید و کسان بسیاری به خونخواهی برخاستند و خونها ریخته شد . ولی شیعیان جعفری از آن به بهره جویی سیاسی پرداخته با بریا کردن بزیمهای سوگواری یاد آنرا تازه نگه داشتند و در این یاره سخنان شگفتی به میان آوردند : " هرکسی بگرید و یا بگریاند و یا خود را گریان وانماید بهشت برایش بایا باشد " .

برسر خاکهای امام علی بن ابیطالب و حسین بن علی و دیگران گنبدها افراشتند و آنها را زیارتگاه گردانیدند . بهریکی زیارتنامه ها پدید آوردند :

" هر که حسین را در کریملا زیارت کند مانند کسیست که خدا را در عرشش زیارت کرده " .

اینها - این گزافه گوییها - اگر هم از زمان جعفر بن محمد و جانشینان او و از زبان آنان بوده بیگمان چیزها بان افزوده گردیده ، بیگمان روزبروز در رویش و بالش میبوده .

گذشته از اینها ، آن سبکبازی که در شیعیگری از پایاهای سخت اسلام میبود ، و یک شیعی از جهاد و نماز آدنه و مانند انها آسوده میگردد و بلکه می توانست نسازی نخواند و روزه ای نگیرد و از هیچ بدی نهریزد و با رفتن بزیارت حسین و با گریستن باو همه گناهان خود را بیامرزاند ، آن نوبدهایی که در یاره میانجیگری امامان در روز رستاخیز و رفتن همه شیعیان بهشت داده شده بود ، آن برتری از گوهر و آفرینش که شیعیان در یاره خود باور میداشتند و خود را از سرشت بهتر و پاکتری مینداشتند ، آن دستگاه جانشین امام و سررشته داری و فرمانروایی که ملایان شیعه برای خود ساخته بودند ، هر یکی انگیزه دیگری برای کشانیدن مردم ساده درون بسوی شیعیگری و پایداری آنان در این کیش می بوده .

یک چیز دیگری که میباید در اینجا یاد کنیم آنست که باطنیگری که پدید آمده از همین شیعیگری می بود ، و باطنیان در دشمنی با مسلمانان و در بهمزدن یگانگی و همدستی آنان چند گام بالاتر از شیعیان گزارده بودند ، در زمانهای دیرتر ، شیعیگری چیزهای بسیاری را از باطنیگری گرفته است . از این گذشته کوششهایی که باطنیان در راه بدست آوردن خلافت کردند ، و نیروهایی که اندوختند ، و فرمانرواییهایی که در مصر و یمن و ایران و دیگر جاها بنیاد گزاردند ، در رواج شیعیگری و در کسناخی و بیباکی شیعیان کارگر بوده است . ولی ما چون در این کتاب از باطنیگری سخن نرانیم اینست از آمیختگی شیعیگری با آن نیز سخن نمیرانیم . اینرا باید در کتاب جداگانه ای نوشت .

اما رواج شیعیگری در ایران : این خود تاریخ درازی داشته که ما ناچاریم در اینجا فهرست آنرا یاد کنیم .

باید دانست از روزیکه عرب به ایران دست یافت انبوهی از ایرانیان

چیرگی آنانرا برنرفته برای رهایی بکوششهایی برمیخواستند ، بویژه در زمان بنی امیه که چون فشار ایشان بیشتر میبود ، دشمنی ایرانیان با عرب بیشتر شده بود ، و علویان که با بنی امیه نبردیدند و میکوشیدند ، ایرانیان * لالجب علی بل لبغض معاویه * هوادار علویان میبودند * از اینرو شیعیگری در ایران زمینه آماده میداشت و کسانی از علویان که گریخته به اینجا در آمدند در مازندران و گیلان فرمانرواییها بنیاد گزاردند *

سپس آل بویه که پادشاهی بنیاد نهاده تا بغداد پیش رفتند ، اینان چه از روی باور و چه از راه سیاست ، هواداری از شیعیگری نمودند و در عراق و ایران بروج این کیش بسیار افزودند *

در زمان سلجوقیان ، چون پادشاهان آن خاندان سنی میبودند ، از رواج شیعیگری کاست ، سپس در زمان مغول ، چون خاندان چنگیز بیکدین بایسته نمیبودند بار دیگر شیعیگری در ایران به رواج افزود ، و یکی از پادشاهان بزرگ ایشان (سلطان محمد خدابنده) خود شیعی گردید و سکه بنام دوازده امام زد *

پس از برافتادن مغولان سرداران که در خراسان برخاستند ، و مرعشیان که در مازندران پیدا شدند ، و قره قویونلوینان که به بخش بزرگی از ایران فرمان راندند ، کیش شیعی میداشتند و پیشرفت آنرا در ایران بیشتر گردانیدند * سید محمد مشعش در خوزستان که دعوی مهدیگری میداشت شیعیگری را با باطنیگری در هم آمیخته بدآموزیهای نوی را بمیان مردم انداخت *

پس از همگی نوبت به شاه اسماعیل رسید که چون برخاست بسنی کیش پرداخته با زور شمشیر شیعیگری را بهمه جای ایران رسانیده نفرین و دشنام به ابوبکر و عمر و دیگر یاران پیغمبر را پیشه ایرانیان گردانید *

از این زمان شیعیگری کیش رسمی ایرانیان گردید و سیاست کیش و کشور بهم آمیخت ، بویژه که این رفتار اسماعیل و سنی کشیهای او یاد کاری پیدا کرده سلطان سلیم پادشاه عثمانی هم در کشور خود بشیعه کیش برخاسته چهل هزار تن را ، از بزرگ و کوچک و زن و مرد ، نابود گردانید ، سپس از علمای سنی * فتوی * گرفته بجنگ شاه اسماعیل شتافت و در چالدران او را شکسته گریزاندید *

از اینجا دشمنی سختی میانه ایران و عثمانی پدید آمد و پادشاهان عثمانی هر زمان که فرصت یافتند بایران تاختند * سپس در زمان شاه طهماسب (پسر اسماعیل) و سلطان سلیمان (پسر سلیم) نیز جنگها و خونریزها رفت ، اسماعیل دوم (پسر تهماسب) خواست شیعیگری را از ایران براندازد و با جلوگیری از نفرین و دشنام کند ، زمانش فرصت نداده از میان رفت *

پس از وی در زمان سلطان محمد و شاه عباس و شاه صفی بار دیگر جنگهای بسیاری در میانه رفت ، و این بار عثمانیان از علمائشان فتوی گرفته کشتار و تاراج هم میکردند ، و زنان و دختران را برده گرفته و با خود برده در بازارهای استانبول و صوفیا و بلغراد می فروختند *

در پایان در زمان صفویان ، چون افغانان بشوند دو تیرگی سنی و شیعی بنافرمانی برخاسته پس از جنگهایی باسپهان دست یافتند و شیرازه کارهای ایران از هم گسیخت عثمانیان بازم فرصت یافتند و به آذربایجان و کردستان و همدان لشکر آورده چیره شدند و در میانه خونهای بسیار ریخته گردید *

سپس چون نادر برخاست این شاه غیرتمند از یکسو به سر عثمانیان تاخته ایشانرا از سراسر خاک ایران بیرون راند ، و بارها لشکرهای انبوه آنانرا از هم پراکند ، و از یکسو به کندن ریشه کینه و دشمنی کوشیده چنین خواست که شیعیگری را از نفرین و دشنام پیراسته و از باورهای گزافه آمیز پاک گردانیده آنرا بکراهی از راههای * فقهی * وانماید ، و شیعیان (یا بهتر گویم : جعفریان) را با مالکیان و حنفیان و حنبلیان و شافعیان در یک رده نشاند ، و میانه آنان مهر و دوستی پدید آورد ، و در اینراه بکوششهای بسیاری برخاسته بارها علمای سنی و شیعی را بهلوی هم نشانده بگفتگو واداشت و بارها بعثمانیان فرستادگان فرستاده با این شرط پیشنهاد آشتی کرد ، و درمغان چون پادشاهی را میپذیرفت از ایرانیان در اینباره پیمان گرفت * ولی این کوششها بیهوده در آمد و آن پادشاه غیرتمند کشته گردیده از میان رفت * شیعیگری بحال خود مانده تا باینجا رسید که امروز است * داستان آنرا با مشروطه نیز همگی میدانیم اینست فهرستی از تاریخچه رواج شیعیگری در کشور ایران *

گفتار دوم

خرده هایی که به شیعیگری توان گرفت *

چنانکه دیدیم شیعیگری نخست یک کوشش سیاسی می بوده سپس کیشی گردیده * اکنون می خواهیم از این کیش بسخن پرداخته خرده های بسیاری را که بآن توان گرفت ، هر یکی را به کوتاهی یاد کنیم :

نخست : چنانکه گفتیم بنیاد شیعیگری بر آنست که خلیفه بایستی از سوی خدا برگزیده شود نه از سوی مردم ما می پرسیم : دلیل این سخن چه میبوده ، کتاب اسلام قرآن می بود ، آیا در کجای قرآن چنین گفته ای هست ؟! چگونه تواند بود که چنین چیزی باشد در قرآن بادی از آن نباشد ؟! . . .

از آنسوی رفتار سران اسلام که پس از مرگ پاکمرد عرب فراهم نشستند و بگفتگو پرداختند و نخست ابوبکر ، و پس از مرگ او عمر ، و پس از مرگ او عثمان و پس از کشته شدن او علی را خلافت برداشتند ، این رفتار دلیل روشنی به بیبانی آن سخن می باشد *

کسانیکه در آهنگام ناتوانی اسلام پاکدلانه بآن گرویده ، و در راه پیشرفت آن گزند ها دیده و جنگها کرده بودند ، چه باور کردنیست که همان که پاکمرد عرب مرد همه چیز را کنار گزارند و بدلخواه و هوس یکی را

خلیفه گردانند ؟! . . .

شیعیان می گویند : * همگی از دین بازگشتند مگر سه تن * (۱۲) ولی آیا این سخن باور کردنیست ؟! . . . چه بوده که همگی بیکبار از دین بازگردند ؟! . . . گرفتیم که ابوبکر و عمر خلافت میخواستند و به آن هوس از دین رو گردانیده اند ، دیگران را چه سودی در میان می بوده ؟! . . . این شیوه شیعیان است که در راه پیشرفت سخن خود از دروغ باز نایستند *

آنگاه ما نامه امام علی بن ابیطالب را که به معاویه نوشته است آوریم ، در آنجا میگوید : * مردم بمن دست دادند بدانسان که بابوبکر و عثمان دست داده بودند * ، بخلافت خود دلیل این را می آورد و هیچ نمی نویسد : * خدا مرا برگزیده بود * یا * پیغمبر آگاهی داده بود * . در آن نامه آشکاره می گوید : * برگزیدن خلیفه مهاجران و انصار راست که هر که را برگزینند و امام نامیدند خشنودی خدا در آن خواهد بود * . نمیدانم این گفته آن امام کجا و آنسخن شیعیان کجاست ؟! . . .

ملایان دلیل آورده میگویند : * خلیفه بایستی گناه نکرده باشد ، دلیرترین و داناترین و برترین مردمان باشد ، و چنین کسی جز با برگزیدن خدا نتواند بود * . می گویم : این راز را از کجا میگویید؟! . . . اگر این سخن راست بودی بایستی بنیادگزار اسلام گوید ، نه اینکه شما بدلخواه به بافندگی پردازید . از دللهایی که در این باره یاد میکنند ، یکی داستان غایبم و دیگری داستان کاغذ و خامه خواستن پیغمبر اسلام در دم مرگش می باشد ، و چون مرا در این باره داستانی هست و گفتگویی رفته بهتر میدانم همان را در اینجا بازگویم *

در دیماه سال ۱۳۲۱ برای دیدار یاران قزوین با آقای واعظپور سفری بآن شهر کردیم . در یکی از نشستها در خانه آقای نصری ، آقای پاک روان چنین آغاز سخن کردند *

* کسانی از علما و دیگران چون شنیده بودند شما خواهید آمد با من می گفتند با او مباحثه هایی داریم * من پاسخ دادم آقای کسروی مباحثه نمی کند

ولی اگر چیزهایی پرسیدند پاسخ دهد گفتند پس خواهشمندیم این پرسشهای ما را برسانید و پاسخ خواهید . ایشان که از سینهها هواداری می کنند آیا به داستان غدیر خم چه پاسخ میدهند ؟ در آن روز پیغمبر علی را به خلافت برگزیده گفت : * من كنت مولاه فهذا علي مولاه * همچنین به داستان خامه و کاغذ خواستن پیغمبر و جلوگیری کردن عمر چه میگویند ؟ پیغمبر در بستر مرگ خواست امام علی بن ابیطالب را به خلافت برگزیند که جایی برای کشاکش دیگران باز نماند . این بود گفت : * اثتونی بقلم و قرطاس اکتب الکم کتابالبن تفلوا بعده ایدا * (۱۳) عمر چون داستان را فهمید نگرناشت و چنین گفت : * ان الرجل ليهجر حسنا كتاب الله * (۱۴) به پیغمبر نسبت هذیا نگوئی داد . من نیک میدانم که شما اینها را از دین نمی شمارید و راستی هم دین اینگونه گفتگوها نیست . ولی چون اینها در دل های مردم جا گرفته و هرزمانیکه نام دین میان می آید بذرنگ بیاد این سخنان می افتند و میبرسند و ما تا باینها پاسخی ندهیم دستبردار نخواهند بود . از اینرو من پرسش های آنها را رسانیدم که شما پاسخهایی بدهید .

این سخنانی بود که پاکروان گفتند . چون در نشست جز از یاران کسان دیگری نیز می بودند پاسخ پرداخته گفتم : بسیار راستست که این گفتگوها از دین نیست . در هزارو سیصد سال پیش از این کشاکشهایی در باره خلافت رخ داده و هرچه بوده پایان یافته و گذشته . امروز از گفتگوهای آنان چه سودی تواند بود ؟؟؟

اینها نه تنها دین نیست . خود بیدنیست . راستی را دین برای آنست که مردمان چندین بیخردا و نافهم نگردند که زندگی خود را رها کنند و بدستانهای هزار و سیصد سال پیش پردازند و در میان مردگان کشاکش اندازند . کسانیکه اینها را از دین می شمارند معنی دین را ندانسته اند .

دین شناختن معنی جهان و زندگانی و زیستن به آیین خرد است . دین آنستکه امروز ایرانیان بدانند که این سرزمینی که خدا بایشان داده چگونه آباد گردانند و از آن سود جویند و همگی باهم آسوده زیند و خاندانهایی به بینوایی نیفتند و کسانی گرسنه نمانند و دهی ویرانه نماند و زمینی بی بهره نباشد . دین آنست که امروز توانگران ایران سرمایه های خود را در راه

کشیدن جویها و پدید آوردن چشمه ها و آباد گردانیدن دیه ها بکار اندازند که هم این ویرانها از میان برخیزد و هم هزاران و صد هزاران خاندانهای گرسنه و بینوا از بدبختی رها گردند . دین اینست . از اینست که خدا خشنود خواهد بود . گفتگو از کشاکش علی و ابوبکر چیست که خدا آنها خوشدارد و به کسی به این نام مزدی دهد ؟؟؟ اینها را میگویم تا این آقایان نیز بدانند و معنی درست دین را دریابند .

از آنسوی این نیز راستست که این سخنان در دلهای ایرانیان جا گرفته و ما تا در پیرامون آنها سخن نرانیم از دلهاشان بیرون نخواهند کرد . اینست من نیز پرسشهای آنها پاسخ می گویم :

اما داستان * غدیر خم * بسیار شگفت است که ملایان معنی این جمله را نمیدانند . مگر آنان کتابهای فقه را نمیخوانند که * ولاء * خود یک * بابی * از بابهای فقه می باشد ؟؟؟ این یک وصیت خاندانیتست . پیغمبر را با کسانی رسته * ولاء * در میان میبوده و اینست میگوید : * من با کسانی که * ولاء * می داشتم علی در این زمینه جانشین من خواهد بود * ، آخر در کجا مولی * بمعنی خلیفه است ؟؟؟

از این گذشته اگر خواست پیغمبر برگماردن * خلیفه * بودی بایستی نخست در این زمینه سخن راند که باید برگزیدن و گماردن خلیفه از سوی خدا باشد نه از سوی مردم . پس از آنکه این زمینه را روشن گردانید با یکزبان آشکاری بگوید : * اینک نخستین خلیفه من علیست که خدا او را برگزیده * . داستانی بآن بزرگی را چه معنی میداشت که با یک جمله نازوشن و کوتاهی برساند . و آن جمله را بگوید و بگذرد و بجزای دیگری پردازد ؟؟؟

از اینها هم گذشته . مگر یاران پیغمبر که سالها با وی بسر برده و در راه او جانبازیها کرده بودند زبان او را نمی فهمیدند ؟؟؟ یا دل بستگی آنان به پیغمبر و دستورهای او کمتر از شیعیان قزوین می بوده ؟؟؟ این چه باور کردنیست که پیغمبر علی را خلیفه گرداند و یارانش آنها ناشنیده گیرند و بگرد سر ابوبکر در آیند ؟؟؟ پس چرا با دیگر دستورهای پیغمبر این کار را نکردند ؟؟؟

اما داستان مرگ پیغمبر و جلوگیری عمر : من نمیدانم این داستان تا چه اندازه راست است و آیا رخ داده یا نه ، در این باره جستجویی نکرده ام . لیکن اگر راستست رفتار عمر بسیار بجا بوده . این دلیل است که عمر معنی اسلام را بهتر از دیگران میدانسته . دلایست که آن مرد یک باور بسیار استوار بخدا و اسلام می داشته . اینکه ایراد می گیرند که به پیغمبر " نسبت هذیان" داده راست نیست . گفته است : " ان الرجل لهجر " . " هجر" بمعنی سرسام است . نه بمعنی هذیان . هذیان از کمی خورد برخیزد ولی سرسام نتیجه بیماری باشد . عمر گفته : این مرد سرسام میگوید و این گفته به پیغمبر بر نخواهد خورد زیرا یک پیغمبری چنانکه بیمار گردد ، لاغر شود ، رنگش زردی گیرد ، همچنان سرسام گوید . سرسام دنباله بیماری باشد و نکس نخواهد برخوردار . اگر برانگیختگان از این چیزها برکنار بودندی بایستی پیش از همه از بیماری برکنار باشند و هیچگاه بیمار نگردند . یک پیغمبری که بیمار شده سرسام نیز تواند گفت و جای شگفتی نیست .

از آنسوی شما میگویند : پیغمبر بیسواد میبود و نوشتن و خواندن نمی توانست ، پس چگونه نامه و کاغذ میخواست که چیزی نویسد؟!؟! . از این گذشته چگونه در بیست و سه سال زمان پیغمبری خود درباره جانشین گفتنی را نگفته بوده که میخواست در بستر مرگ بگوید؟!؟! . چگونه داستان باین بزرگی را با بی پروایی گذرانیده بوده؟!؟! . از اینهم می گذریم : مگر شما جدایی میانه سخنان راهنمایانه و پیغمبرانه یک برانگیخته با دیگر سخنانش نمیگذارید؟!؟! . مگر پیغمبر اسلام هرچه گفتی و هر زمان که گفتی فره (وحی) بودی؟!؟! . شما مبینید که پیغمبر اسلام خود جدایی میانه سخنانش میگذارده و آنچه را که بنام فره میبوده از قرآن میگردانیده . در این باره نیز اگر سخنی از راه فره داشتی بایستی از قرآن باشد نه آنکه در بستر مرگ یک سخنانی گوید .

گذشته از همه اینها از کجا که خواست پیغمبر نوشتن چیزی در باره جانشین میبوده؟!؟! . و آنگاه از کجا که میخواست علی را بجانشینی برگزیند؟!؟! . باینها چه دلیل هست؟!؟! .

پس از همه اینها باز میگویم چه شد که دلپستی شیعیان فروین باسلام و

دستورهای پیغمبر اسلام بیشتر از دلپستی باران پیغمبر گردید؟!؟! . آن مردانی که در راه پیغمبر و دین او از جان گذشته و آن همه گزندها دیده بودند ، چه شد که باندازه ملایان شکم پرست ایران بدستورهای پیغمبر ارج نمی گزارند؟!؟! .

چه شد که عمر بگفته شما آن توهین را به پیغمبر کرد و کسی باو ایراد نگرفت؟!؟! .

فردا که آقای پاکروان اینها را گفته بودند یکی چنین پاسخ داده بوده .
" راستست که پیغمبر بیسواد می بوده ولی میخواست خامه و کاغذ بیاورند که او بگوید و دیگری بنویسد " .

شب دیگر باز گفتگو میرفت و آقای پاکروان این پاسخ را یاد کردند گفتیم پیغمبر اسلام بهاء الله نمی بود که عربی نداند و در دست آن زبان درماند . پیغمبر توانستی هر خواستی که داشتی باسانی بزبان آورد . اگر خواستش این بودی که دیگران نویسند گفتی : " اتونی بقلم و قرطاس املی علیکم " و نگفتی : " اکتب لکم " . این دو تا از هم جداست .

شگفت تر آن بود که یکی در همان نشست سخن آغاز کرد و چنین گفت : " پیغمبر چون میدانست که اگر در زمان زندگانی خود خلافت امیرالمومنین را آشکار گرداند کسانی نخواهند پذیرفت و در میانه دو سخنی و پراکنندگی پدید خواهد آمد از اینرو آنرا نگه میداشت که در آخرین ساعات زندگانی

یکی از باشندگان سخن او را بریده و خودش آنرا بدینسان پایان رسانید :
" دو سخنی را بیمان اندازد و در برود " .

از این گفته همگی خندیدیم و دیگر بیاسخی نیاز نیامد .
تا اینجاست داستان شگفت آنکه برخی از ملایان این داستان را که در مهنامه پرچم نوشته بودیم خوانده اند . و بجای آنکه بخود آیند و بدانند تا چه اندازه گمراه و نادانند آخرین تیر خود را بکمان گزارده چنین می گویند : " پس چرا امیرالمومنین همیشه از غضب حق خود شکایت میکرد؟!؟! میگویم آنچه ما میدانیم امام علی بن ابیطالب بچنان کاری برنخاسته است . این تواند بود که او خود را شایسته تر از ابوبکر و عمر میدانسته و در دل

خود گله مند میبوده (و خطبه ششقه نیز اگر از آن امام بوده بیش از این اندازه را نبرساند) . ولی اینکه آندو خلیفه را ' غاصب ' بدانند و با آنان دشمنی کند یا در برابر ایستد هرگز نبوده است و نتوانستی بود . با اینحال اگر دلیلی بدست آید و دانسته شود که او بدانسانکه گفته شیعانست خود را برگزیده خدا برای خلافت میدانسته و بکارهایی میکوشیده ما او را نیز همچون دیگران گمراه شماره بزرگش نخواهیم گرفت . ما او را دوست میداریم نه برای اینکه نامش علی می بوده یا دامادی یغمبر را میداشته ، بلکه برای اینکه مردی سراپا پاکی میبوده و گردن بخواهشهای تنی نییگرارده است .

این یک گستاخی بزرگی از شیعانست که برای پیشرفت سیاست خود چنین کارهایی را از آن امام پاک باز گفته اند . گستاخی بزرگی از ایشانست که بچنین دروغهایی برخاسته اند .

دوم : اگر چنین انگاریم که در اسلام بایستی خلیفه از سوی خدا برگزیده شود ، در آنحال بایستی این برگزیده خدا خود را به مردم نشان دهد و دلیلهای خود را باز گوید و از هر راه بکوشد تا بخلافت رسیده رشته کارها را بدست گیرد . و توده های مسلمان را راه برد و کشورهای اسلامی را از دشمنان نگاهدارد . خلافت برای این کارها میبوده و بی اینکارها معنایی نمیداشته . اینکه کسی در خانه نشیند و خود را نهانی خلیفه خواند و دست کمی را بسر خود گرد آورده بآنان هم سیارد که بکسی نگوید و " تقیه " کنید چیرستکه من نمیدانم چه نامی بر روی آن گزارم . بهر حال این کار جز پراکندگی میان مسلمانان انداختن و از نیروی ایشان کاستن نتیجه ای نمیداده و نتوانستی داد .

خواهند گفت : گناه مردم بوده که خلیفه خدا را نمیپذیرفتند میگویم : خلیفه خدایی بایستی بکوشد و خود را بمردم بپذیراند . بایستی با گمراهان اترفتار را کند که یغمبر کرده و آتائرا براه آورده بود . آنگاه خلیفه خدایی که خود را پنهان دارد و گاهی نیز بیکیار انکار کند گناه مردم در نپذیرفتن او چه میبوده است؟! . . .

شگفتست که از یازده تن امام که بوده اند کسی جز امام علی بن ابیطالب خلافت نکرده و کسی جز حسین بن علی به طلب آن نکوشیده .

از بازمانده حسن بن علی کیست که بخلافت رسید و آتارا نگه نداشت . علی بن الحسین چندان گوشه گیر و آسایشخواه و چندان گریزان از این کار میبود که چون در سال ۶۳ هجری مردم مدینه به یزید شوریدند او خود را کنار کشیده از شهر بیرون رفت و به یزید نامه نوشته از همدستی با مردم بیزارى جست . سپس چون یزید مرد و کسان بسیاری در راه خلافت می کوشیدند او نه تنها نکوشید ، مختار که در کوفه بکوشش برخاسته بود چون فرستاده بنزد وی فرستاد و پرک خواست که مردم را به خلافت او بخواند نپذیرفت و مختار ناچار شده مردم را به محمد حنفیه خواند . از محمد البقر من جز گوشه نشینی سراغ نمیدارم جعفر الصادق را گفتیم که خلافت را میخواست ولی به هیچ کوشش در آنکار برخاسته از ترس جان بیکیار آتارا نهان میداشت . پسر او موسی الکاظم گذشته از آنکه همچون پدرش آرزوی خلافت را بسیار نهان میداشت دستگیر هم شد و بیست و هفت سال در زندان بسر برد . پسر او علی الرضا را مأمون ولعمهد گردانید و با اینحال بخلافت نرسید . دیگران جز خانه نشینی و خوش گذرانی کاری نداشتند . آیا اینست معنی برگزیده شدن برای خلافت؟! . . .

سوم : این گفته ها که " خدا ما را از آب و گل والاتری آفریده " ، یا " خدا جهانرا بیاس هستی ما پدید آورده " ، کارهای شما هر روز بما نشان داده شود " و مانندهای اینها که در کتابهای شیعی فراوانست ، آیا چه دلیلی همراه داشته؟! . . . کسیکه بچنین سخنانی برمیخاسته آیا نبایستی دلیل یاد کند؟! . . . آیا بچنین دعویهایی بدلیل برخاستن راه لاف گوئی را بروی فریبکاران و هوسبازان باز کردن نمیبوده؟! . . . مثلاً بهاء الله که دعوی خدایی کرده آیا نتوان گفت که مایه گستاخیش اینگونه سخنان میبوده؟! . . . از آنسوی آیا آن امامان چه جدایی با مردم میداشته اند؟! . . . آیا نه آنست که هر یکی همچون دیگران ناخواهان به این جهان آمده و ناخواهان میرفته ، و همچون دیگران خورده و خوابیده و بیمار گردیده و آسیب دیده و هیچگونه برتری در میان نبوده؟! . . . با اینحال آن گرافه ها سرودن چه معنایی داشته؟! . . .

در جایکه بنیاد گزار اسلام با آن جایگاه و با آن برگزیدگیش ، خود را

یکن همچون دیگران میخوانده بیازماندگان او چه میرسیده که بچنین سخنانی زبان گشاید؟! ۰۰۰

این سخنان گذشته از آنکه دروغست گستاخی با خدا میبوده ۰ ما نیک نمیدانیم این سخنان کدام یکی از خود آنان سرزده و کدام یکی را پیروان ساخته و به ایشان بسته اند ۰ بهرحال چنین دعوایی را جز بیدینی و خداناشناسی نتوانیم شمرد ۰

ما یکی از هوده هایی که از دین می خواهیم آنستکه مردمان معنی جهان و زندگی را نیک شناخته بدانند که خدا همگی را یکسان آفریده و تنها در سایه نیکوکاریست که یکی را بدیگران برتری تواند بود ۰ یکی از هوده هاییکه می خواهیم آنستکه کسی بچنین لافهای ناسزا نتواند برخاست و مردمان بچنان گرافه هایی نتوانند گرود ۰ به اینگونه لافهایی برخاستن و یا آنها را پذیرفتن جز بیدینی نتواند بود ۰

چهارم : شیعیان با آن باورهایی که در باره امامانشان میدانند اند آنانرا در پهلوی برانگیختگان نشانیده . بلکه بالاتر از آنان گردانیده اند ۰ زیرا در نزد آنان امام برگزیده خدا میبوده . همه دانشها را میدانسته ، همه زبانها را میشناخته . از ناپیدا آگاه میشده ۰ هرکسی میبایسته ازو فرمانبرد . آسمان و زمین با هستی او آرام میگرفته . معنی قرآن و دین را کسی جز آنان نمیدانسته ۰ با این ستایشها که از امام میکنند او را بالاتر از برانگیختگان میگرداند ۰ ما میپرسم : دلیل این باورها چیست؟! ۰ پس چرا از چنین امامان در قرآن یاد نشده بود؟! ۰۰۰

بسیار شگفتست که پیغمبر اسلام آشکاره میگفته : * من از ناپیدا آگاه نیستم (۷۵) ، ایشان میگویند امامانشان آگاه می بوده اند و داستانها از ناپیدا دانی آنان می آورند ۰

بسیار شگفتست که پیغمبر اسلام از توانستنی (معجزه) ناتوانی مینموده (۱۶) ولی ایشان از امامانشان توانستنی یاد میکنند و داستانهای بسیار مینویسند . شگفت تر از همه آنکه در سالهای آخر که دانشهای اروپایی در شرق شناخته گردید کسانی از ملایان چنین میگویند که امامانشان همه آنها را میدانسته اند و این دانشها در حدیثها هست ۰ برخی از آنان جمله هایی را از

این حدیث و آن حدیث گرفته و آغاز و انجامش را انداخته با زور معنی هایی در میآورند و آنها را به رخ دانشمندان میکشند ، و من نمیدانم باین کار ایشان چه نامی دهم ۰

در همان حدیثها هزارها سخن ، در باره آسمان و زمین و ابر و باران و ستاره و زمین لرزه و دیگر ماندهای اینها ، از زبان امامانشان آورده اند ، و شما چون نیک نگرید بیشتر آنها بی ارجتر از افسانه های پیره زنانه است : * آدم چون از بهشت به زمین افتاد جبرئیل کمی گندم از بهشت برایش آورد که بکار و گرسنه نماند ۰ از آن گندم آنچه آدم کاشت گندم در آمد ، و آنچه حوا کاشت جو در آمد ۰ * اهل شام پرسیدند از جزو مد پاسخ داد فرشته ایست بنام رومان گماشته شده به دریاها چون پایش را به دریا گزارد بالا آید و چون بیرون آورد پایین رود ۰ * پرسیدم زمین برچه پیر است ؟ گفت برماهی ۰ پرسیدم ماهی برچیست ؟ گفت بر آب ، گفتم آب برچیست ؟ گفت بر سنگ ۰ گفتم سنگ بر چیست؟! گفت بر شاخ گاو میش ۰۰۰ (۷) آیا اینهاست دانشهای گذشته و آینده؟! ۰ آیا شرم آور نیست که کسانی باینگونه سخنان بنازند و آنها را برخ دانشمندان کشند؟! ۰ آیا شرم آور نیست که بگویند امامان ما این دانشها را میدانستند؟! ۰۰۰

ما آشکاره می بینیم امامان هیچیکی از آن ستایشها را که گفته شده نمیدانسته اند ۰ اگر امام علی بن ابیطالب را به کنار گزاریم باز مانده مردانی بوده اند همچون دیگران ۰ مثلا همان جعفر بن محمد پسرش اسماعیل را بجانشینی خود برگزید ولی اسماعیل پیش از خود او مرد ۰ آیا چه دلیلی بهتر از اینکه آینده را نمیدانسته است ۰

آری در این باره داستانی هست ، و آن اینکه در کنایههاش می نویسد : چون اسماعیل مرد پدرش چنین گفت : خدا از گزیر خود در باره اسماعیل بازگشت ۰ (۱۸)

ولی همین داستان در خور گفتگوست ۰ این سخن معنایش آنست که خدا که اسماعیل را بجانشینی از پدرش برگزیده بود پشیمان گردیده و آنرا زودتر از جهان برده ۰ آیا چنین سخنی در باره خدا گستاخی نیست؟! ۰۰۰ آیا این نشان خداناشناسی گوینده اش نمیباشد؟! ۰۰۰

خوانندگان می دانند که ما در باره برانگیخته (یا بگفته اینان : پیغمبر)
بچه سختانی برخاسته . چگونه این زمینه را روشن گردانیده ایم ؟ در زمانی
که دانشها تکان سختی به جهان داده و پیروان ما دیگری که انبوه
دانشمنداند، نه تنها به برانگیختگان ، بخدا نیز باوری نمیدارند ما روشن
گردانیده ایم که برانگیختگی با دانشها ناسازگار نیست بلکه خود رازی از
رازهای سپهر است .

همچنان خوانندگان میدانند که ما برای بنیادگزار اسلام چه جایگاهی باز
کرده به آن پاکمرد چه پاسی میگذاریم ؟

ولی اینکه در پی او یکدسته امامانی بوده اند و اینان نیز نیروهای خدایی
داشته برگزیدگان خدا میبوده اند . بیکیار بی دلیل است و در خور پذیرفتن نمی
باشد .

اینکه ما بنیاد گزار اسلام را به برانگیختگی ستوده به رخ جهانیان
میکنیم زورگویی نیست . بلکه دلپها برایش می آوریم : بهنگامیکه جهانیان
گمراه میبوده اند . آن پاکمرد برخاسته و با بت پرستی و دیگر نادانیا بنبرد
پرداخته . خردها را به تکان آورده . یکشاهراهی برای زندگانی باز کرده در
سایه این کارهاست که ما او را برانگیخته خدا دانسته بروی جهانیانش
می کشیم .

اما در باره آن امامان ، نخست باید پرسید : پس از پیغمبر به آنان چه
نیازی میبوده ؟! مگر پیغمبر کار خود را تا انجام گزارده بوده که اینان
باجام رسانند ؟! ۰۰۰ دوم کارهایی که از آنان سرزده کدامست که ما آنها
را بروی جهان کشیم ؟! ۰۰۰ کدام گمراهی را از پیش برداشته اند ؟! ۰۰۰
کدام تکانی را پدید آورده اند ؟! ۰۰۰ کدام برگزیدگی یا برتری را از خود
نشان داده اند ؟! ۰۰۰

آری محمدبن علی و جعفر بن محمد ، پدر و پسر در " فقه " دانشی
داشته اند ولی آن دانش در مالک و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل نیز
بوده است .

پنجم : شیعیان آن امامان را گرداننده جهان می شمارند . چهارده
معصوم* همه کاره دستگاه خدایند و در گردانیدن جهان یاوران او میباشند .

از خود آن امامان سختانی در این زمینه . در کتابها آورده شده که اگرچه
نتوان دانست کدامها گفته ایشانست و کدامها را دیگران افزوده اند ولی
رویهرفته پیداست که سرچشمه از خودشان بوده . هرچه هست باور انبوه
شیعیان بهمین است و در سختی ها به آنان رو میآورند و گشایش کار
میخواهند ، امامان بمانند که خویشاوندان آنانرا - از " حضرت عباس " و
" جناب علی اکبر " و " زینب " و " ام کلثوم " و " سکینه " و دیگران -
دست اندرکارهای جهان و یاوران خدا می پندارند . بلکه در اندیشه شیعیان هر
گنبدی گره از کار تواند گشاد ، و هر سقاخانه ای " مراد " تواند داد .

این همه گنبدها که از بزرگ و کوچک بریاست جز برای این کار
نیست . روند و در بر آنها ایستند و گشایش کار خواهند ، آهن پاره ها را با
دست گیرند و تکان دهند و نیازمندیهای خود را از آنها طلبند .

این سخنان در همه جا بر سر زبانهاست : " توسل به ائمه کن " دست
بدامن امام حسین بزن " . اگر نجات میخواهی در این در است " .

کنون در تهران بیش از چند هزار گداست ، و اینان کوجه ها را میگردند
و در جلو درها میایستند و پیایی به زبان می آورند : " حضرت عباس دردت
دوا کند " . " امام حسین ذیلت نکند " . " امام بیچار به بستر بیماری
نیندازدت " . " امام غریب قرضهات را ادا کند " . و مردم بیاس همین
گفته ها نان و پول دایشان میدهند .

پارسال در تهران مرد پاشکسته لنگی شال سبز برسریسته گدایی میکرد و
همه دعاهایش از امامزاده داود میبود : " امامزاده داود مرادت دهد ، امامزاده
داود فرضت ادا کند " . در چند فرسنگی تهران در یک دیه
نایابکیزه ای گنبدی بنام امامزاده داود هست که همه ساله تابستان تهرانیان رو
باتجا آورند و گوسفند ها کشند و " مرادها " خواهند . بتازگی که در تهران
نمایندگان برای مجلس برگزیده میشد ، یکمرد فریکاری نوشته ای چاپ کرده
و پراکنده بود که چون بنمایندگی برگزیده شود از ماهانه های خود راه
امامزاده داود را شوسه خواهد گردانید .

اکنون میباید پرسید : آیا مردمی با این باورها گمراه نیستند ؟! ۰۰۰ چه
گمراهی بالاتر از این که مردگان هیچکاره را همکار خدا شناسند ؟! ۰۰۰

میباید پرسید : چه دلیلی هست که امامان یاوران خدایند ؟ . . . شما خدا را چه دانسته اید که نیازمند یاورش می شمارید ؟ . . .

اکنون اگر از ملایان بپرسیم نخست خواهند گفت : آری آنان امام میبودند خدا ایشانرا از " نور " آفریده بود . سپس که ایراد گیریم و دلیل خواهیم و در مانند این بار چنین خواهند گفت : " اینها عقیده عوام است " . این شیوه ایشانست که نخست در باره گمراهیهای خود بگفتگو در آیند و بچخش بردازند و چون در مانند بیکبار بازگشته گناه را بگردن " عوام " اندازند . ولی ما میدانیم که این باورها از کتابها سرچشمه گرفته . بلکه چنانکه گفتیم " حدیثها " در اینباره هست . (۱۹)

بهر حال راهنمای " عوام " ملایانند و این باورهای پندینه را آنان یاد داده اند و اکنون هم میدهند . همین امروز اگر کسی بیمار باشد و نزد ملایی نام پزشک برد در زمان خواهد گفت : " طیب چیست ؟ " . شفای خود را از ائمه طاهیرین بخواه .

ششم : برگزیده پنداشتن شیعیان و از آب و گل والتری نشان دادن ایشان خود ایراد جداگانه ایست . سران شیعه که خود را از گوهر والتری پنداشته اند ، شیعیان را از بازمانده آن آب و گل وانموده اند (۲۰) .

کسیکه شیعی میگردد و " ولایت علی " را میپذیرد از آنست که گوهر پاکی میدارد . و آنکه نمی پذیرد از آنست که گوهرش ناپاک میباشد . شیعیان گروه برگزیده ای هستند و در جهان یکسره به بهشت خواهند رفت .

این سخنان چندان نابجا بوده که برخی از خود شیعیان زبان بایراد گشاده اند . ما در کتابهاشان میبینیم که صفوان جمال که خود یکی از شیعیان میبوده به بنیاد گزار شیعیگری خرده گرفته و چنین گفته : " شما میگویند شیعیان ما در بهشت خواهند بود در حالیکه میان شیعیان گروههایی هستند که گناهکارند و به هر بدی میپردازند " و او بسخن معنی دیگر داده و چنین پاسخ گفته که شیعی از جهان نرود مگر آنکه به بیماری افتد و یا گرفتار زن بد رفتار و همسایه دژ کردار گردد و اینها کفار گناهان او باشد و اگر اینها نبود جان کندش دشوار باشد تا از جهان بی گناه رود . صفوان دوباره خرده گرفته و گفته : " پس ستمهایی که ب مردم میکند و پولهای ایشان

میخورند چه خواهد بود ؟ " پاسخ داده : چون حساب مردم روز رستاخیز با ماست اینها را نیز از " خمس " پذیرفته او را از وامداری بیرون خواهیم آورد (۲۱) .

در برخی کتابها این را بر زمینه دیگری انداخته چنین گفته اند : " روز رستاخیز که بکارنامه های مردم یکایک رسیدگی خواهند کرد آنچه گناه شیعیانست بگردن سنیان گزارده و آنچه کفره سنیان است به شیعیان داده اینان را به بهشت و آنانرا به دوزخ خواهند فرستاد .

این گفته ها از یکسو مردم را فریفتن و آنانرا از راه بردن ، و از یکسو با خدا گستاخی نمودن و دستگاه او را آبدارخانه خود پنداشتن میبوده که راستی را گناه بسیار بزرگیست . بگفته قرآن " ستمگرترین مردم کیست که بخدا دروغ بندد " . (۲۲)

اینکه خدا گروهی را از آب و گل والتری آفریده از راه راه که بسنجید دروغ آشکاریست . اینکه خدا گروهی را ویژه خود گردانیده از بدهیهای آنان چشم پوشد و پادشاهای گزاف دهد سخنی سراپا زیانست . این گفته ها ریشه اسلام را برانداختن و رنجهای پاک مرد عرب را بیهوده گردانیدن بوده است .

هفتم : آن بارگاهها که در مشهد و قم و عبدالعظیم و بغداد و سامره و کربلا و نجف و دیگر شهرهاست و شیعیان زیارت روند خود جداگانه داستانی است . اگر دیده اید هر یکی بنخانه باشکوهی میباشد : از صدها فرسنگ راه زیارت میآیند ، باگردنهای کج و چشمهای نمناک در برابر در می ایستند ، سیدی یا ملایی پیش افتاده بانگ بر میدارد : ا أدخل یا الله . ا أدخل یا رسول الله . . . سپس بدرون میروند ، گرد صندوق آهنین یا سیمین میگردند ، آنها را می بوسند ، سر پایین آورده می نیایند . آیا این بت پرستی نیست ؟؟ این باتان برمیخورد که ما این بارگاهها را بت میخوانیم چه باید کرد که راستی همینست . هر چیزی که جز خدا بپرستند و دست اندرکارهای جهانش دانند بت باشد .

گفتگو میانه خداپرستی و بت پرستی بر سر آنست که آیا جز خدا کسی را در اینجهان دستی هست ؟؟ . . . خدا پرستی میگوید : نیست . بت پرستی میگوید : هست ، آنگاه خدا پرستی (یا بهتر گویم : دین)

میگوید : خدا این جهان را از روی آئینی منگرداند و هرکاری در این جهان راهی میدارد که جز از آتراه نتواند بود : کسی که بیمار است باید در پی درمان باشد . کسی اگر بی چیز است باید به کاری یا پیشه ای پردازد و چیزدار گردد . کسی اگر خشنودی خدا را میخواهد باید به نیکوکاری بکوشد . همچنین در دیگر کارها ، گفتگو برسر اینهاست نه بر سر آنکه تدبیرهای چوبین و آهنین پرستند یا گنبدهای سیمین و زرین . اگر مردمان یک کس زنده ای را دست اندر کارهای خدا شمارند و ازو بهبود بیمار یا گشایش کار یا مانند آن خواهند نیز بت خواهد بود اگر چه آدمی زنده میباشد .

شگفت آنکه در باره این زیارت رفتن : حدیثها " از پیشوایان شان میدارند : هرکس بزیارت رود همه گناهانش آمرزیده شود ، بهشت باو بایا گردد ، بهرگامی کاخی از زر و سیم و بلور برایش سازند ، صد حوری بنامش نویسند ، از بس سرگرم سیاست بوده اند از گفتن هیچ گزاره ای باز نایستاده اند .

یکی نبرسیه : رفتن بدیدن بارگاهی چیست و چه سودی دارد که خدا این پادشاه را دهم ۱۴۰۰۰۰ آخر پادشاه در برابر یک کار سوگند تواند بود ، بیک کار بیهوده ای پادشاه از خدا چه سزاست ۱۴۰۰۰۰ گفتن چنین دروغهایی بنام خدا ، آیا نشان خدا نشناسی نیست ۱۴۰۰۰۰ آیا گفتن : " هرکه حسین را در کربلا زیارت کند خدا را در عرش زیارت کرده " (۲۳) ، با خدا گستاخی و بیفرهنگی نیست ۱۴۰۰۰۰

شگفت اینکه از آن بارگاهها نتوانستی (معجزه) نیز چشم دارند و داستانها پدید آورند : فلان کور را بینا گردانید ، و بهمان بیمار را تندرست ساخت ، فلان دشمن را کشت ، بهمان بدخواه را سنگ گردانید . شاهی که بضریت دو انگشت از معجزه این قیس را کشت بنیاد گزار اسلام با آن جایگاه والایی که میداشت و با آن کار خدایی که پیش میبرد ، چون جهودان و ترسایان فشار آورده نتوانستی میخواستند در پاسخشان میگفت : من نتوانم ، قرآن پر از اینگونه پاسخهاست ، ولی نوادگان هیچکاز او در زندگی نتوانستی میکرده اند بجای خود که پس از مرگشان نیز میکنند ، افسوس از این نادانی !

اگر تاریخ را نگریم تاکنون بارها در پیرامون آن گنبدها کشتار رخ داده و هزاران کسان کشته شده اند و هیچ کاری از آنها دیده نشده (و نایستی دیده شود) در زمان شاه عباس در سال ۹۸۸ که عبدالعزیز خان ازبک با جنگ و خونریزی به مشهد دست یافت انبوه مردم از ملایان و سیدها و دیگران به " آستانه مقدسه " پناه برده چنین می دانستند که از کشتار خواهند رهید ، ولی ازبکان با شمشیرهای آخته بدرون در آمدند و دست بکشتار گشادند و بکسی دریغ نگفته زنده نگذارند ، در عالم آرا مینویسد : " از صحیح القولی استماع رفت و که میر محمد حسین مشهور بمیر بالای سر که از سادات مشهد مقدس و در صلاح و تقوی و عبادت درجه عالی داشت در بالای سرضریح مبارک بنماز طاعت و تلاوت قیام نموده کمتر از آن مقام شریف حرکت کردی ، در آن روز هولناک بدستور معاند در بالای سر نشسته بتلاوت مشغول بود ، یکی از ازبکان از خدا بیخبر دست در کمر او زده بیرون میکشید ، میر بیچاره از هول جان و کشاکش و اضطراب دست بر پنجره ضریح مبارک زده محکم گرفت ، ازبک دیگری شمشیری انداخته قطع ید او نمود و دستش در محجر مانده او را کشیدند و پاره پاره کردند " .

در همان مشهد از اینگونه داستانها بسیار رخ داده : در سال ۱۳۲۴ که جنبش مشروطه در میان میبود در مشهد گروهی از طلبه ها و دیگران از کمی نان بشورش برخاستند و در صحن گرد آمدند و حاجی محمد حسن نامی که نان و گوشت شهر را در " کونترات " میداشت تفنگچی بسر آنان فرستاد و چهل تن در همان صحن کشته شده از میان رفتند .

در سال ۱۳۳۰ که سید محمد یزدی با گروهی در صحن بستی نشسته بازگشتن محمد علی میرزا را میخواستند روسیان برای پراکندن ایشان توب و شصت تیر بانجا بستند و سالدانها بدرون رفته کسانی را کشتند و سید محمد را گرفته بیرون کشیدند ، جاهای گلوله توب در گنبد تا چند سال نمایان می بود .

آخرین داستان کشتار زمان رضا شاه است که گروه انبوهی در آنجا گرد آمده از دستور دولت در باره شاپو و رو باز کردن زنان سرپیچیدند ، و چون دولت سپاه فرستاد چنانکه می گویند چند هزار تن کشته شده از میان رفتند .

در کریلا بارها کشتار و تاراج سختی رو داده و بارها آن صندوق را شکسته و کنده اند .

در سال ۸۵۸ مولا علی پسر سید محمد مشعشع بآنجا دست یافت و تاراج و کشتار سختی کرد و کسان بسیاری بند کرده با خود برد .

در سال ۱۲۱۶ چون وهابیان باهنگ تاراج و کشتار به عراق ناخسته بودند در روز عاشورا به آن شهر ریخته در شهر در پیرامون بارگاهها بکشتار پرداختند و بخانه ها در آمده دست به زنان و دختران یازیدند و بچگان شیرخوار را سر بردند و صندوقها را شکستند و گورها را کفندند و در چند ساعت نزدیک به هفت هزار تن را از مجتهدان و سادات و دیگران کشته بارگاهها را تاراج کرده فیروزانه بازگشتند .

بار دیگر در سال ۱۳۶۰ نجیب پاشا والی بغداد لشکر بسر آن شهر آورد که با توپ و تفنگ آنجا را بگشادند و سه ساعت به کشتار پرداخته نه هزار تن را بجاک انداختند . در ناسخ التواریخ می نویسد : * در بقعه سیدالشهدا و حضرت عباس نهرها از خون ناس برآیدند و در این دو بقعه مبارکه اسب و شتر بستند و هر مال و خزانه که در آن بلد یافتند بغارت برگرفته و الواسی که در روضه مطهره بود خرد و در هم شکستند * . در کتابی مینویسد : از سردانیکه در زیر رواق عباس علیه السلام است بیش از سیصد تن کشته بیرون آمد .

در نجف در همان سال ۸۵۸ مولا علی پسر سید محمد مشعشع دست بآنجا یافت و بارگاه را ویران گردانید و سپاهیانش چون صندوق را در پختن خوراک بکار بردند .

یکی نمیبوسد : پس چرا در این خونریزی ها معجزه ای از آن گندها دیده نشده؟! * * * آیا پیشرمی نیست که با این داستانهای تاریخی شما هر زمان دروغ دیگری در باره معجزه ساخته بیرون ریزید؟! * * * شگفتست که وهابیان در آن تاخت خود به عراق . نخست آهنگ نجف کردند . ولی چون این شهر با روی استوار می داشت دست یافتن نتوانستند و آنجا را گزارده آهنگ کریلا کردند و به آن کشتار و تاراج پرداختند . شیعیان از همان داستان نجف عنوانی بدست آورده ' معجزه ' ای ساختند . یکی از

صلحا * در خواب امیرالمومنین را دید که کفهای دستش سیاه شده و چگونگی را پرسید . پاسخ داد : * پس آن توپها را از شهرکه باز میگردانید؟! * . ببینید اندازه نادانی را . بجای آنکه ببینند که نجف چون بارو میداشت از آسیب دور ماند . و کریلا چون نمی داشت آن آسیب را یافت . و از همینجا پی بآمیغها برده بداندند که در این جهان هر کاری جز از راهش نتواند بود و از آن گورها و گندها هوده ای نتواند برخاست . بدانسان کور درونی نشان داده دروغی بآن رسوایی ساخته بیرون داده اند .

اکنون سخن در آنست که اگر در باره همین زیارت با ملایان و دیگران بگفتگو پردازیم ، نخست ایستادگی خواهند نمود و به پاسخ خواهند برخاست و سپس که در مانند یک سنگر پس نشسته چنین خواهند گفت : * ما امامان را خدا نمیدانیم . آنان در نزد خدا ارجحندند و ما بآنان توسل میکنیم (میانگی میگردانیم) * .

میگویم : بت پرستی جز همین نیست . بت پرستان قریش نیز در برابر بنیادگزار اسلام همین بهانه را آورده میگفتند : * ما باینها بندگی میکنیم که بخدا نزدیکتر شویم * (۲۴) ، یا میگفتند * اینها میانجی های ماوند * (۲۵) . میباید گفت : * بت پرستان همگی یک گروهند و بهانه هاشان همیشه یکبست * .

چون این را هم شنیدند باز یک سنگر پس نشسته چنین خواهند گفت : * بالاخره آنها بزرگان ماوند . مگر شما بسر خاک بزرگانان نمیروید؟! * بدینسان در یک نشست چند رنگی به کیش خود خواهند داد .

میگویم : آری آنها بزرگان شماوند . بنیادگزاران کیشتان بوده اند . ولی این در کجای جهانست که برای بزرگی گندهای زرین و سیمین افزاند و آن دستگاه را چینهند و از صدها فرسنگ بدیدنش رفته بآن کارها پردازند؟! * * * آنگاه مگر ما از کتابهای شما و از زیارتنامه هاتان آگاه نیستیم و نمیدانیم که چه ستایشهای گزافه آمیز از مردگان هیچکاره می کنید؟! * * * نمی دانیم که آن مردگان را باورن خدا و گردانندگان جهان میشناسید؟! * * *

هشتم : داستان گریه و زاری بکشتگان کریلا ایراد بزرگ دیگر میباشد . یکدستان بایستی رخ ندهد . پس از آنکه رخ داده از گریستن چسود تواند

بود؟! ۰۰۰ یکداستانی را عنوان کردن و بزبانه‌های سوگواری برپا گردانیدن ، گریستن و گریانیدن با خرد چه میسازد؟! ۰۰۰

اینکه گفته اند * هرکه بگیرد و بگریاند و خود را گریان وانماید بهشت برو بایا گردد * بایستی پرسید : * چرا ؟ گریستن با گریانیدن چیست که خدا بآنها چنین پاداش بزرگی دهد؟! ۰۰۰ آنگاه شما این سخن را از کجا میگویید؟! ۰۰۰ شما را بخدا چه راهی بوده؟! ۰۰۰ ای بیخردان مگر خدا اسکندر ماکدونی است که یک هفتیونی را دوست دارد و چون او مرد ، مردم را چند ماه به سوگواری وا دارد؟!

حسین بن علی بطلب خلافت برخاست و نتوانست و کاری از پیش نبرد ، لیکن مردانگی بسیار ستوده ای از خود نشان داد ، و آن اینکه زبونی ننموده کشته شدن خود و فرزندان و یارانش را ، از گردن گزاردن به یزید و این زیاد بهتر دانسته مردانه پافشاری کرد و خود و پیروانش کشته گردیدند .

این کار او بسیار ستوده بوده ، ولی هرچه بوده ، هزار و سیصد سال گریستن چه معنی دارد؟! ۰۰۰ بآن نمایشهای بسیار بیخردانه محرم و صفر چه توان گفت؟! ۰۰۰

این داستانهای زیارت و گریه با آن حدیثهاشان از راه دیگری نیز در خور ایراد است ، اینها ریشه دین را کننن و آنرا از میان بردنست ، در جاییکه با یک زیارت همه گناهان آمرزیده شود و با یک گریه بهشت بایا گردد ، کسی چرا از خوشبهای سزا و ناسزا باز ایستد؟! ۰۰۰ چرا فلان حاجی آزمندان انبادهاری نکند؟! ۰۰۰ چرا بهمان ستمگر خونها نریزد؟! ۰۰۰ چرا آزمندان به پول اندوزی نکوشند؟! ۰۰۰ چرا مردان دنبال زنان بیگانه نیفتند؟! ۰۰۰ سران شیعه در آن کوششهای سیاسی خود پروای هیچی نکرده هرچه خواسته گفته و هرچه خواسته کرده اند ولی ما آیا میتوانیم چشم از کارهای سرپا زبان ایشان پوشیم؟! ۰۰۰

نهم : در باره آنچه سخنان بسیاری در کتابهای شیعی هست باینجهان بس نکرده از آنچه میدان دیگری برای گزافه باقیهای خود باز کرده اند : روز رستاخیز خدا بدآوری نشسته پیغمبران از اینسو و آنسو رده خواهند بست ، علی * لواء الحمد * را که پرچمش از مشرق تا مغرب و بلندیش هزار ساله

راهست بدست خواهد گرفت ، امامان به شیعیان هوادار در آمده میانجیگری خواهند کرد ، گناههای اینانرا به سنیان داده ثوابهای ایشانرا باینان خواهند داد ، آنانرا بدوزخ و اینانرا به بهشت روانه خواهند گردانید ، * حوض کوثر * در دست علی بوده و او آب جز به شیعیان نخواهد داد ، در آن گرمای سوزان دلهای سنیان کیاب شده و آبی نخواهند یافت ،

از این گزافه های سیاسی چندان بافته اند که اگر گرد آورده شود کتابی بزرگ باشد ، سخن ما در باره میانجیگری است ، این یک پایه ای از کیش شیعیست ، حسین بن علی کشته نشده مگر برای آنکه روز رستاخیز به شیعیان هوادار در آید و گناههای ایشانرا بیامرزد ، روز * الست * پیمانی میانه او با خدا بسته شده که حسین در راه خدا از جان و داراک و فرزندان در گذرد و خدا نیز روز رستاخیز * شفاعت * او را در باره شیعه بپذیرد ، آن پنداری را که مسیحیان در باره مسیح و کشته شدنش میدانند و کشته شدن او را * کفاره * گناهان فرزندان آدم می شناسند شیعیان همان پندار را در باره حسین و کشته شدنش میدانند ، و بی گمان از مسیحیان گرفته اند ،

بهر حال این یکی از ایرادهای آن کیشست ، اینان خدا را همچون یکی از پادشاهان خود کامه تاریخ پنداشته اند ، و اینست برایش * گرامی داشتگانی * بسجیده باورانی آماده گردانیده اند ، این سخن بارها از ملایان شنیده شده : این پادشاهان که وزیرانی دارند خدا نباید داشته باشد؟! ۰۰۰ از همینجا باندازه نادانی و خدا نشناسی این گروه بی توان برد ،

یکی بگوید : ای بیخردان خدا کجا و پادشاهان خود کامه کجا؟! ۰۰۰ بگوید : میانجیگری جز در برابر نادانی یا خشمرا نمی تواند بود ، یک پادشاهی که بجان و داراک مردم چیره میبوه و چه بسا که با یک خشم آتش بهستی مردم میزد ، و چه بسا که بی گناهی را گناهکار شناخته و فرمان کشتنش میداده ، در دستگاه چنین پادشاهی کسانی میبایسته که در چنان پیشامدهایی بیای پادشاه افتند و با چاپلوسی ها خشم او را فرو نشانده گرفتار بیگانه را رها گردانند ، میانجیگری در چنین دستگاهی می سزیده ، در دستگاه سراپا دادگری و راستی چه نیاز به میانجی میباید؟! ۰۰۰ من از شما میپرسم آیا در دادگاه و دیگر اداره های قانونی میانجیگری تواند

دهم : نفرین و دشنام در باره یاران پیغمبر که آنرا " تبری " نامیده اند پایه دیگری از کیش شیعیست و این خود زشتکاری ننگ آوری میباشد . بی هیچ شوندی با مردگان دشمنی نمودن و دروغها بستن و بدشنام و نفرین برخاستن جز نشان تیره درونی گروهی نتواند بود .

چنانکه گفتیم این کار ناستوده از پیش از زمان جعفر بن محمد آغازیده بوده . ولی از زمان ابن امام رویه رسمی به خود گرفته و بسختی افزوده . مرا شگفت افتاده که زید بن علی در برابر رافضیان از صدیق و فاروق هواداری کند و آن پاسخ پاکدلانه و مردانه را دهد ، و برادرزاده او بدینسان نفت به آتش رافضیان ریزد و آنرا در رفتار زرششان هرچه گستاخر گردد ، کتابهای شیعی پراز جمله های نفرین و دشنام است . خواجه نصیر ، آن مرد بیبدین شکم پرست که گاهی باطنی میبوده ، و گاهی شیعی میگردیده ، " لعنت نامه ای " ساخته . بسیاری از ملایان کتاب " در کفر شیخین " نوشته اند .

بگمان شیعه اگر عمر و ابوبکر علی را از خلافت باز نداشتندی و خلافت در خاندان او مانده جعفر بن محمد و دیگران بهره از آن یافتندی ، در جهان هیچ بدی رخ ندادی . اینست همه گناهان بگردن آن دو تن میباشد . برخی از این اندازه هم گذشته چنین پنداشته اند که همه گناهان پیش از آن زمان نیز بگردن آنانست . روز رستاخیز که قایل را در باره کشتن برادرش هابیل به بازپرس خواهند کشید او دلپها خواهد آورد که شوند آن برادرکشی نیز عمر و ابوبکر بوده اند . گناه آن نیز بگردن ایشان خواهد بود . اینها سخنانیست که ملایان نوشته و گفته و در ذلهای مردم عامی جا داده اند : بشوند نبوده که مسلمانان " رافضی " را بیرون از اسلام شماره خونش را میریخته اند . بشوند نبوده که امامان به پیروان خود دستور " تقیه " میداده اند .

چنانکه گفتیم یکی از کارهای شاه اسماعیل رواج دادن شیعیگری در ایران میبود . این شاه که دلش پر از کینه سنیان میبود شیوه زشت دشنام و نفرین را نیز به رواج گذاشت . از زمان ایشان درویشانی بنام " تبرایی " پیدا شدند

که بجلو اسب فلان وزیر و بهمان امیر افتادندی و نامهای سران اسلام را یکایک برده نفرین و دشنام گویان گام برداشتندی اسماعیل میرزا نواده آن شاه زشتی این کار را دریافته خواست گیرد . ولی شیعیگری تا آنزمان در ایران ریشه دوانیده و داستان " تبری " در ذلهای تیره ملایان و درویشان و پیروانشان جا برای خود باز کرده بود و کوششهای اسماعیل میرزا هوده ای نداد .

سپس در زمان نادرشاه یکرشته کوششهای بهتر و بزرگتری رفت . آن شاه غیرتمند آسودگی ایران را ، بی برانداختن آن زشتکاری ، نشدنی میسرمد و از اینرو از یکسو با عثمانیان بگفتگو برداخته پیشنهادها میکرد و از یکسو در ایران به برانداختن آن زشتکاری می کوشید و بارها از ملایان سنی و شیعی نشسته برپا میگردانید . ولی این کوششها نیز نا انجام ماند و آن شاه غیرتمند کشته شده آرزوهای خود را بگور برد .

در زمان زندیان و قاجاریان ملایان میدان بازی میداشتند و این زشتکاری همچنان در میان میبود . تا پیش از زمان مشروطه همه ساله در ربیع الاول ملاها و سیدها و طلبه ها پیش افتاده به یکرشته بازیچه های دژخویانه پستی برخاستندی . درویشان تبرایی که گفتیم بازماندگانشان در تبریز و دیگر شهرها میبودند و بنام " لعنتچی " در کوچه ها و بازارها گردیده زبان بکار انداختندی و از این و از آن پول گرفتندی . این یکی از نیکبهای جنبش مشروطه بود که آن زشتکاریها را از شهرهای ایران بر انداخت .

چنانچه گفتیم همین زشتکاری مایه ریخته شدن ملیونها خون گردیده ، شوند برافتادن هزارها خاندان شده ، بشومی آن صد هزاران دختران و زنان ایران بدست ازبکان و ترکمانان و عثمانیان افتاده که به کنیزی نگه داشته و یا در بازارهای بخارا و خیوه و استانبول و صوفیا و بلگراد فروخته اند ، در زمان نادرشاه چند هزار تن از این زنان در گرفتاری میبودند و آن شاه بیش از همه به آزادی گردانیدن ایشان میکوشید .

این هم گفتیم که داستانهایی که در کتابهای شیعی ، در باره کشاکش امام علی بن ابیطالب با ابوبکر و عمر ، نوشته اند همه دروغ و همه ساخته است . خدا روی سیاست را سیاه گرداناد ! . . .

ابوبکر را یاران پیغمبر بخلافت برگزیده بودند ، و پس ازو نیز عمر را

بر گزیدند . این دو تن از برگزیدگان یاران پیغمبر بوده اند . پس از عمر نیز عثمان را برگزیدند . ولی از این مرد در پایان کار بدیهایی رخ نمود و یک دسته از مسلمانان به او بشوریدند و چنانکه در تاریخها نوشته شده او را کشتند این سزای او بوده .

اینکه یاران پیغمبر نخست بار علی را بخلافت برگزیده اند شونش را در کتابها نوشته اند . علی در آن هنگام جوان میبود و با همه ستودگیهایی که میداشت ابوبکر بخلافت شایسته تر از او میبود . بویژه با خونهاییکه علی در راه اسلام ریخته و دشمنی خود را در دلهای بسیار جایگزین گردانیده بود . بهرحال برگزیدن او از روی بدخواهی نبوده و کشاکشی در آن باره رخ نداده است .

داستان رفتن عمر بدرخانه علی و گزاردن او دختر پیغمبر را در میان در و دیوار که با آن آب و تاب سروده می شود از ریشه دروغ است . میگویند دختر پیغمبر " محسن " نامه بچه ای را " سقط " کرد ، یکی نمی برسد : ای بیخردان بچه زاییده نشده بنام چه نیازی میداشت ؟؟؟ که دانسته بودی آن بچه پسر است تا نام " محسن " باو گزارد ؟؟؟

کوتاه سخن : ابوبکر و عمر مردان ارجداری میبوده اند . ما چنانکه ستودگیهای علی را بدیده گرفته پاشش می داریم و بزرگش می شماریم همچنان باید ستودگیهای این دو تن و دیگران را نیز بدیده گیریم و پاشان داریم . این شیوه شیعیگری بهترین نمونه از آلودگی آن میباشد .

یازدهم : داستان " نقیه " یکی دیگر از ایرادهاست . شیعیگری اگر سیاستی می بوده بایستی به آشکار افتد و همه مردم آنرا بدانند . اگر هم چندی در آغاز بکار پنهان ماندن نیاز می بوده بایستی برای همیشه در نهان ماند . اگر دین و راهنمایی میبوده باز بایستی به آشکار افتد تا مردم آنرا بدانند و بهره جویند .

جای بسیار افسوس است که کسانی مردم را از یک سو به باورهای گراف و بیبا وا دارند و به بدزبانی به پیشروان اسلام برانگیزند ، و آنگاه دستور دهند که کیش خود را نهان دارید و بکسی باز ننمایید . جای بسیار افسوس است که چنان کنند و چنین باشند . شگفت آنکه سران شیعه " نقیه "

را یک بایای همیشگی به شیعیان شماره داده اند که تا پیدایش امام ناپیدا کسی آنرا نکند نگرارد (۲۶) ، و این میرساند که به پیشرفت شیعیگری و اینکه روزی رسد و شاهانی برخیزند و آنرا با شمشیر رواج دهند امید نمیداشته اند و چنان پیشرفتی را نمی خواسته اند .

" نقیه " یا نهادداشتن کیش گذشته از آنکه خود گونه ای از فریبکاری و دروغگوئیست همیشه با فریبکاریها و دروغگوئیهای دیگر توأم بوده است . در این باره داستانهایی هست که یاد نکردنش بهتر میباشد و من برای آنکه زشتی این رفتار و بدیهایی را که با آن توأم تواند بود برسانم داستان پایین را میآورم :

قصص العلماء که کتابیست بارها چاپ یافته نویسنده آن میرزا محمد تکابنی در ستایش از استاد خود سید ابراهیم قزوینی (صاحب ضوابط) که یکی از مجتهدان بزرگ کربلا در زمان محمد شاه میبوده چنین مینویسد :
و آنجناب حاکم کربلا را که دین تسنن داشت شیعه نمود تفضیل این مقال اینکه پادشاه بغداد پس از محاصره و قتل شهر کربلا را بتصرف در آورد و رشید بیک نامی را که مذهب عامه داشت حاکم کربلا نمود . استاد با حاکم در کمال محبت و ملاحظت بر آمد و هر وقت که حاکم بر استاد وارد میشد آن جناب بدست مبارک مروحه و بادزن بر میداشت و حاکم را با د میزد و او را مشایعت و استقبال میکرد تا کار بجایی رسید و عقله محبت و موافقت از طرفین بنحوی انجامید که حاکم اغلب اوقات در خدمت آن بزرگوار مشرف میشد و شبها را بعد از خوابیدن مردم میآمد و تا نصف شب در خدمت استاد میبود پس صحبت آنان در سر مذهب در آمد چون حاکم عامی بود استاد مقدر عقل او در حقیقت مذهب سخن میراند و هر شب سطری از فساد مذهب سنیان و حقیقت مذهب شیعیان صحبت میداشت تا اینکه حاکم را مایل به مذهب تشیع دید پس بر او استدلال کرد که علی چنانکه از کلمات جمع کثیر از عامه و آیات الهیه و اخبار نبویه بر میآید افضل از جمع صحابه بود و تو بعقل خود رجوع کن اگر یکی از تلامذه مرا در مقابل من در مقام مقابله نگهداری و مرا خانه نشین و دست کوتاه کنی آیا عمل حسن و زیبا کرده و یا فعل قبیح و زشت از تو صادر شده ؟ حاکم گفت البته

عقلا فعل قبیح است آنجناب فرمود که خلافت ابوبکر در نزد عامه بنص نیست بلکه به بیعت و اختیار و اجماع است پس اصحاب علی را که افضل و اعلم و ازهد و اتقی و اشجع و اسخی و اعبود و اسبق در اسلام بود و اقرب برسول خدا او را در زوایای خفا مهجور و خانه نشین کنند و ابوبکر را که بمنزله تلامذه او بود بجای پیغمبر بنشانند فعل قبیح و زشت نموده اند پس آن حاکم از استماع این دلیل و سایر دلایل و مطامن شیعه گشت لیکن استاد میفرمود که از هرجهت مذهب تشیع اختیار کرد لیکن من لعن خلفا را باو تلقین نمودم و از شدت تقیه که استاد را بود این مطلب را باو آشکار نساخت معملا این حکایت شیوع یافت تا اینکه وشات و ساعین پشاه این کیفیت را رسانیده پشاه بغداد آن حاکم را معزول ساخت و حاکم دیگر فرستاد میان حاکم ثانی و استاد مراده و مواده نشد و آن حاکم نیز بجهت عمل حاکم سابق با استاد چندان آمیزش نداشت تا کار بجایی رسید که استاد در نزد او هیچ نمی رفت و از قضایای اتفاقیه روزی یکی از شیعیان در بازار با کسی منازعه کرد آن شیعه خلیفه ثانی را لعن کرد یکی از ملا زمان حاکم استماع نمود او را گرفته بنزد حاکم برده حاکم حکم بحبس او کرد که او را به بغداد فرستاده باشد تا پشاه او را سیاست کند پس کسان آن شیعه آگاه شدند و بخدمت استاد رسیدند و کیفیت واقعه را معروض داشتند آنجناب فرمود که امروز شما همانقدر باو برسانید که اگر خود حاکم او را بخواهد و سوال کند چرا لعن کردی او در جواب بگویند که ما خلیفه را مطاع میدانیم و هرگز لعن نمیکنیم بلکه مراد عمر بن سعد است که قاتل امام حسین علیه اسلام است پس کسان آن شخص در محبس باو القاء این مطلب کردند چون صبح شد استاد بعد از نماز صبح و بعد از طلوع آفتاب عباء خود را بر سر انداخت و بجانب یکی از کوچه های جانب خیمه گاه روان شد و نگذاشت که کسی بهمراه او رود چون بمنزل حاکم رسید که آن غرفه بود که بجانب کوچه و راه عبور درش باز بود حاکم خود نشسته و بجانب کوچه و عبور غابرین نظاره داشت استاد عباء را بدوش انداخت و خواست از آنجا بگذرد چنان وانمود کرد بجایی دیگر میروید حاکم سبقت در سلام کردم و عرض کرد بالا بفرمایید و قهوه و غلیان صرف بفرمایید آنجناب اجابت کرد و نشست بعد از صرف

تحیات حاکم عرض کرد که دیروز کسی را از اهل ملت شما آورده اند که برخلیفه ثانی سب کرده بود او را محبوس ساختیم که بنزد پشاه بفرستیم تا او را سیاست کند استاد فرمود چنین چیزی واقع نشده زیرا که ما خلیفه ثانی را خوب و صاحب رسول خدا و پدر همخوانیه او میدانیم و سب او را حرام میدانیم و عوام شیعه ما را تقلید می نمایند * این دعوی افتراء و بهتان است حاکم عرض کرد بعضی شهادت دادند که این عبارت را از او شنیدند استاد در جواب گفت که استماعاین کلام از آن شخص عوام اگر راست باشد البته عمر بن سعد را قصد کرده که قاتل فرزند پیغمبر و کشنده میوه دل حیدر و ظالم شیل زهرا، ازهر است اکنون آن شخص را احضار کنید و این مطلب را مشافهه از او استعلام کرده باشید حاکم حکم باحضار آن محبوس گرفتار نمود پس از حضور حاکم از تفصیل آن امر استفسار نمود آن مرد در جواب گفت که من عمر بن سعد را که قاتل ریحانه خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل جنان است لعنت کرده ام و ما خلیفه ثانی را لعن نمیکنیم و لعن او را علما حرام میدانند و ما تقلید ایشان را می نمایم حاکم گفت الحمدالله که از این شبه بیرون آمدیم و خون مسلمانی بیتقصیر ریخته نشد استاد فرمود که من بشما آنچه اصل واقعه و صدق بود گفتم پس حاکم به اطلاق آنمرد فرمان داد و درین واقعه استاد مصداق یکی از مضامین آیه شریفه من احیا نفسا فقد احیا الناس جمیعا واقع شد *

دوازدهم : یک ایراد بسیار بزرگی به شیعیگری ناپاسدارست که با قرآن نموده آنرا بسیار خوار داشته اند * پیشروان شیعه چند بد رفتاری بزرگی با قرآن کرده اند *

۱) قرآن که کتابی برای خواندن و فهمیدن و رستگار گردیدن میباشد ، ابناء گفته اند معنای آنرا جز امامان ندانند ، و بدینسان آن کتاب را از هنایش بلکه از ارج انداخته اند * علمای شیعه قرآن را * ظنی الدلاله * دانسته * احادیث * را بآن برتری دهند *

۲) گزارش (یا بگفته خودشان : تأویل) را از باطنیان یاد گرفته و بیشتری از آیه های قرآن را از معنیهای آشکار خود بیرون برده اند *

تو گفستی قرآن دیوان شاعری می بوده که هرچه آیه های نوید و پاداش

است در باره امامان خود ، و هرچه آیه های بیم و کیفر است در باره ابوبکر و عمر و دیگران شماره اند . بجای آنکه از قرآن پیروی نمایند و رستگار کردند آنرا افزاری برای پیش بردن گمراهیهای خود ساخته اند .

۱۳) برخی از ایشان در گستاخی گام بالاتر گزارده واژه ها یا جمله هایی که با خواستشان سازنده است بآیه های قرآن افزوده (۲۷) و دو سوره جداگانه نیز یکی بنام "سوره النورین" و دیگری بنام "سوره الولایه" ساخته اند . و بنام اینکه در قرآن میبوده و ابوبکر و عمر و عثمان انداخته اند قرآن دیگری پدید آورده اند .

شگفتن آنکه گفته اند : " این قرآن درست در نزد صاحب الامر است که چون ظهور کرد با خود خواهد آورد " و با اینحال دانسته نیست از کجا نسخه اش بدست اینها افتاده .

هرچه هست چنین قرآنی در میان شیعیان بوده و هست که چون نسخه ای از آن بدست کشیشان پروتستان افتاده که در باره اش سخنها رانده اند و مهنامه " جهان اسلام " (۲۸) انگلیسی پیکره آن دو سوره جداگانه را بچاپ رسانیده که ما نیز یکی را برداشته ایم و در اینجا (۲۹) بچاپ میرسانیم .

سیزدهم : در داستان امام ناپیدا سخن فرلوانی هست و ایرادهای بسیاری توان گرفت .

۱) چگونه تواند بود که یکی فرزندی زاییده شود و کسی آنگاه نگردد؟! چگونه تواند بود که پنجسال گذرد و شناخته نشود؟! مگر حسن العسکری در سامرا در میان مردم نمی زیسته؟! مگر کسی بخانه او آمد و شد نمیکرده؟! آیا با گفته عثمان بن سعید چنین چیزی را باور توان کرد؟!

آنگاه نهننگی چه رازی میداشته؟! اگر نهنفته نبودی چه گزندی دیدی؟! می گویند : از دشمنان خود میترسید ، می گویم : پس چرا پدراناش نترسیده بودند؟! آنگاه گروهی که " تقیه " توانند کرد و باورهای خود را از دیگران پوشیده توانند داشت چه جای ترسی برای ایشان بازماند؟!

۲) امام اگر پیشواست باید در میان مردم باشد و آنرا راه برد . امام ناپیدا چه معنی تواند داشت؟! پاسخ داده میگویند : " امام ناپیدا همچون خورشید در پشت ابر است " میگویم : مثل بسیار غلطیست . خورشید در پشت ابر زمان کمی ماند و بیرون آید . آنگاه خورشید در پشت ابر روشنایش و گرمایش پیداست . از آن امامتان چیزی نام پیدا نمی باشد .

۳) هزار سال زندگی باور کردنی نیست . میگویند : " از قدرت خدا چه بعید است؟! " می گویم : همین پاسخ نمونه ای از ناآگاهی شما از معنی دین است . شما اگر معنی دین را دانستید این دانستید که خدا برای کارهای خود آیینی گزارده است و هیچگاه آن آیین را دیگر نگرداند . دانستید که اینرا همان خدا گزارده است که کسی بیش از صدویست سال و صدوچهل سال زنده نماند و نتواند بود .

می گویند : در قرآن گفته : " نوح نهصد و پنجاه سال در میان مردم خود ماند " . پس بآن چه پاسخ دهید؟! میگویم : آن خود جای ایراد است . این گونه چیزها در قرآن از " مشابهات " آن میباشد و باید بحال خود بماند و گفتگویی از آنها نرود .

۴) خدا را چه نیازی بوده است که کسی را از هزار سال پیش نگاهدارد و در بیابانها بگرداند تا روزی او را بیرون آورد و با دستش جهانرا نیک گرداند؟! مگر خدا نتوانستی او را در زمانیکه بیرون خواهد آمد بجهان آورد و بکار انگیزد؟! اینکه مردم چیزی را اندوخته برای آینده نگاهدارند در سایه نیاز و ناتوانی است . (مثلا بادمجان چون در زمستان نباشد و مردم نتوانند داشت از تابستان اندوخته کرده نگاهش دارند) . آیا در باره خدا چه نیاز و ناتوانی پنداشت؟!

۵) مهدبگری جز افسانه ای نیست . اینکه کسی برخیزد و با بکوشه کارهای بیرون از آیین (فوق العاده) جهان را به نیکی آورد جز سردی نمی باشد . دوباره میگویم : خدا این جهان را از روی آیینی می گرداند و آن آیین هیچگاه دیگر نشود .

آری خدا راهنمایی برانگیزد و با دست آنان به مردمان راه نماید . ولی هیچگاه بکارهای بیرون از آیین نیاز نباشد . خدا هر زمان که خواست یکی

را از میان مردمان برگزیند و پرده از جلو بپوشد و برداشته بآمیختن بینایش
گرداند ، آن برگزیده یا برانگیخته بکوشش پرداخته با گمراهیها نبرد آغازد، و
با گفتن آمیختن خردها را بتکان آورد ، و در سایه کوشش و پافشاری
خردمندان و پاکدلان را پشتیبان خود گرداند ، و با بی خوردان و ناپاکان در
افتاده از میان بردارد . اینست آیین خدا . اینست آنچه تاکنون بوده و پس از
این هم خواهد بود . مهدیگری بدانسان که گفته میشود هیچگاه نتواند بود .

می گویند : چنین باوری در کیشهای دیگر نیز هست : جهودان مسیح را
می بیوسند ، عیسویان فرود آمدن عیسی از آسمان امیدمندند ، زردشتیان چشم
براه شاه بهرامند . میگویم : چه خوش دلیلی پیدا کرده اید ؟ آیا
شناخته بودن یک افسانه در میان این گروه و آن گروه نشان راستی آن باشد؟
میگویند : پیغمبر از مهدی آگاهی داده . میگویم : پیغمبر که آشکاره
میگفت : * من ناپیدا ندانم * چگونه از آینده آگاهی داده است ؟! چرا
داستان باین شگفتی و بزرگی در قرآن نیامده است ؟! .

۱۶ چنانکه گفتیم شیعیان مهدیگری را که گرفته اند آنرا در سادگی
نگزارده چیزهایی از خود بآن افزوده اند : پیش از مهدی دجال بیرون
خواهد آمد ، آفتاب از مغرب سرخواهد زد ، آوازی از آسمان شنیده خواهد
شد ، یاران امام با * طی الارض * بنزد او خواهند شتافت . اینها همه گرافه
است ، همه بیرون از آیین خداست .

اینکه گفته اند : خون حسین را خواهد گرفت ، بنی امیه یا بنی عباس
را خواهد کشت ، اینها نشانست که جز سودجوییهای سیاسی در میان نبوده ،
و باین نوید میخواستند بیرون را از نویدی باز دارند و از پراکنده شدن
جلو گیرند .

اکنون که نه بنی امیه مانده و نه بنی عباس ، دانسته نیست مهدی چه
کسانی را خواهد کشت و آیا به این نویدها که آشکاره دروغ در آمده چه
باید گفت ؟! .

۱۷ در کتابهای شیعه در پشت سر این گرافه ها یک گرافه شگفتی دیگری
دیده میشود : مهدی چون کار خود را کرد و زمانش بیابان آمده با دست زن
ریشداری کشته گردید ، پس از امامان یکایک بجهان بازگشته بفرمانروایی و

کامرانی خواهند پرداخت ، و یاران و دشمنان هر یکی نیز زنده خواهند شد . هر
امامی دشمنان خود را کشته و کینه جسته و با یاران خود آسوده روز خواهد
گراشت .

ببینید در گرافه بافی تا کجا پیش رفته اند ! ببینید با دستگاه آفرش بچه
ریشخندهایی برخاسته اند ! ببینید با خدا چه گستاخیها کرده اند ؟! .
امامان از جهان سیر نشده اند و آتش کینه در دلهاشان فرو ننشسته . باز
خواهند گشت که بکام دل فرمانرانند و از دشمنان کینه جسته آتش دلهای
خود را فرو نشانند . رویشان سیاه بادا ای دروغگویان ! یکی نرسیده : اینها را
از کجا میگویند ؟! . آخر چه دلیلی میدارید ؟! .

از همین افسانه مهدی تا کون صد آشوب برپا گردیده و یک نمونه از
آنها آشوب بایگری بوده . یک سید شیرازی به هوس مهدیگری افتاده و
آوازی برآورده و مردم چون چشم براه می بودند ، یکدسته گرد او را
گرفته اند ، و آن بیبایه به عربی بافیهای خنک و بیمعنایی پرداخته ، و پس
از کشاکشها و خونریزیها که خود او یکی از کشته شدگان بود ، اکنون نتیجه
آنستکه گروهی بنام بهایی یا ازلی که در تیره مغزی و گمراهی بالاتر از
شیعیانند پدید آمده اند و با صد بدی زندگی بسر میبرند . این یکی از
میوه های تلخ آن درخت سیاست بوده .

گفتار سوم

زیانهایی که از این کیش بومیخیزد .

شیعیگری گذشته از آنکه با خرد ناسازگار است و از اینراه ایرادهای بسیاری بآن توان گرفت ، بزندگانی نیز زیانهای فراوان میدارد . و ما اینک برخی از آنها را در این گفتار یاد خواهیم کرد :

نخست : این کیش پیروان خود را بگمراهی انداخته و از دین دور میگرداند . شیعیان خود را " فرقه ناحیه " نامیده دین را جز همان کیش خود نشانسته ولی راستی باحشیخ آن میباشد و اینان بیکباره از دین بیروند .

دین چیست ؟ مردم معنی دین را نمیدانند و آنرا یک چیز بی ارجی و مینمایند . ولی ما دین را بیک معنای بسیار والایی میشناسیم .

دین بکچیز است : " شناختن معنی جهان و زندگانی و زیستن بآیین خرد " . لیکن از آن ، دو رشته نتیجه بدست آید . یکی " خدا را شناختن و بخواست او پی بردن و آیین او را دانستن " دیگری " آمیغهای زندگی را شناختن و آنها را بکار بستن و جهان را آباد گردانیدن و از آسایش و خرسندی بهره یافتن " .

این دو رشته است هوده هایی که از دین بدست آید . ولی شیعیگری به وارونه همه اینهاست . آنچه شناختن خدا و آیین اوست ، ما نشان دادیم که سران این کیش خدا را شناخته و او را بسیار خوار داشته اند . نشان دادیم که چه گستاخیها با خدا کرده اند . چه دروغهایی باو بسته اند . چه ریشخندهایی سزا شماره اند . گاهی خدا را پادشاه مغولی پنداشته اند که بنزدش میانجی باید برد . گاهی اسکندر مقدونیش دانسته اند که بهر چند تن کشته ، هزار سال سوگواری میخواهد . گاهی خود را یاوران او گردانیده اند . گاهی آفرش را بیاس هستی خود شماره اند . ازهر باره خدا و دستگاهش را افزاری برای

یشرفتم کار خود گردانیده اند .

ببینید گستاخی را تا بکجا رسانیده اند : " هرکه حسین را در کربلا زیارت کند مانده کسیست که خدا را در عرش زیارت کرده " . " باهستی امامست که زمین و آسمان پایدار می باشد و به پاس اوست که مردم روزی میخورند " .

" هرکه بگرید و بگریاند و با خود را گریان نماید بهشت باو بایا شود " . باید پرسید : چرا ؟! مگر گریستن به کشتگانی بکار نیست و چه سودی از آن تواند برخاست که خدا چنان مزدی دهد ؟! چنین گزافه دهی از خدا سزااست ؟!

" هرکه زیارت رود همه گناهانش آمرزیده گردد " . باید پرسید : پس دین چه می بایسته ؟! سخن از نیک و بد و حلال و حرام چه می سزیده ؟! در جایی که با گریستن یا زیارت رفتن هر گناهی آمرزیده شود و بهشت بایا گردد چرا کسی از گناه باز ایستد ؟! چرا در بند نیک و بد و حلال و حرام باشد ؟!

داستان مرگ اسمعیل فراموش نشدنیست : " خدا از گریز خود در باره اسمعیل بازگشت " . برای آنکه پرده بلفرش خود کشند به خدا نام پشیمانی نهاده اند . گستاخی بالاتر از این چه تواند بود ؟!

چنانکه گفتیم داستان امام ناپیدا و هرچه در باره زندگانی هزار ساله ، و در باره پیدایش او ، و در باره بازگشت امامان گفته اند سرا پا بیرون از آیین خداست .

آمدیم به شناختن آمیغهای زندگانی و کوشیدن به آبادی جهان که رشته دیگری از نتیجه های دینست . شیعیگری به یکبار از آنها بیگانه است . در این کیش نه سخن از نیکی زندگانی رود و پروائی به آبادی جهان شود . آموزاکهای آن جز اینها میباشد : جهان بیاس هستی " چهارده معصوم " آفریده شده ، هر کسی باید آنرا بشناسد ، و یاوران خداشان داند ، نامهایشان از زبان نیبازد ، به دشمنانشان نفرین و دشنام دروغ نگوید ، به گشتگانان سوگواری کند ، هر زمان که توانست زیارت گنبدانشان رود ، در آنجهان امیدمند به میانجیگریشان باشد . اینهاست آموزاکهای شیعیگری .

اینهاست دستورهای آن کیش ، و ما که در ایرانیم و در میان شیعیان زندگی می کنیم هوده این دستورها را در بیرون با دیده می بینیم ، یکی شیعی که در کیش خود پایدار است او را آرزویی جز روضه خوانی برپا کردن و یا زیارت رفتن نمی باشد ، دیگر کارها در دیده او بی ارجست . این را در جاهای دیگری نیز نوشته ام : در سال ۱۳۳۶ که جنگ جهانی در میان میبود و گرانی نیز پیش آمد و میتوان گفت بیش از سه یک مردم را نابود گردانید ، در آنسال من در تبریز میبودم و آشکاره میدیدم که بیشتر توانگران دست بینویان نمیگرفتند ، خویشان و همسایگانشان که از گرسنگی میمردند پروا نمیداشتند ، مردگان که از بی کفنی بروی زمین میماندند بروی خود نمی آوردند ، بسیاری از آنان گندم یا خواربار که می داشتند نهان کرده بیهای بسیار گرانی فروخته پول می اندوختند ، در آن میان تنها کاریکه رواج میداشت بزمهای روضه خوانی برپا کردن میبود ، سپس نیز که بهار رسید و راه عراق که از سالها بسته میبود باز گردید آنان با یک شادمانی بتکان آمدند و به آهنگ زیارت به بسیج پرداختند و کاروانهای انبوه پدید آورده راه افتادند .

بدر از آن دوسال پیش رخداد ، در سال ۱۳۲۰ (خورشیدی که روس و انگلیس سپاه به ایران آوردند و رضا شاه بر افتاده سخت گیریهای که او در باره رفتن بعراق می داشت از میان رفت ، شیعیان ایران همه چیز را فراموش کرده ، در چنان هنگامی که سپاه بیگانه بکشور آمده و سرزمین ایران بمیدان جنگ نزدیکتر شده (بلکه خود میدان جنگ گردیده) و بیمها در میان میبود ، با صد خرسندی و شادمانی ، از هر سو بههران آوردند و بیست و یک هزار تن ، یا اوندی ۱۴۰ ریال ارز خریده روانه کریلا و نجف شدند .

همین امسال آزمایش دیگری در کار است : سالها در ایران گندم و جو کم بها میبود و کشاورزان سختی میکشیدند و زیان میبردند ، پارسال بشوند جنگ و در سایه کمی غله بهای آن بسیار بالا رفت و امسال با همه فراوانی بالاست ، اکنون کشاورزان که غله را به بیست برابر بهای سالهای پیش می فروشتند ، بجای آنکه ارج این پیشآمد را بدانند و از پولهاییکه بدست آورده اند کشتزارهای خود را بیشتر و بهتر گردانند ، باغها پدید آوردند ، چشمه هاشان

یاک گردانیده بآب بیفزایند ، برای زنان و فرزندان خود رخت خرنند ، بچشمهای " تراخمی " بچگان خود پرداخته بنزد پزشک برند ، همه اینها را فراموش کرده تنها زیارت را بیاد می آوردند ، از هر دیهی گروهی کاروان بسته و ملای خودشانرا همراه برداشته شادان و " صلوات " کشان راه می افتند .

همچنین بازاریان که در سایه بالا رفتن نرخها ، در این دو سال پولهایی اندوخته اند ، و بازرگانان که در سایه انبساطی و گرانفروشی ، بتوانگری افزوده اند یگانه آرزوشان رفتن بکریلا و نجف (و یا بمکه) میباشد ، بسیاری از آنان از دادن مالیات بدولت سرپیچیده با نیرنگ و رشوه گردیان خود را رها گردانیده براه می افتند .

اکنون خیابانهای تهران پر از روستاییان خراسان و مازندران و دیگر جاهاست که باهنگ کریلا باینجا آمده اند ، و با آن رختهای پاره و چرک آلود دسته دسته در خیابانها میگردند ، کار به جایی رسیده که دولت عراق که سالانه سود بزرگی از آمدن و رفتن این دسته ها برد ، از دادن " ویزا " خود داری میکند ، اینست بسیاری از ایشان بی گذرنامه براه می افتند و در مرز گرفتار می شوند و کسانی نیز گذرنامه میسازند که اکنون بکدسته شان در شهرانی در زیر بازرسند .

اینست آرمان شیعیان ، آنچه در آنان نتوان یافت بنیکی کشاورزی یا بازرگانی یا چیزهای دیگرکوشیدن ، و یا دل بستگی به توده وکشور داشتند ، یکی از آمیغهای ارجداری که دین یاد میدهد آنست که در جهان بیرون از آیین سیهی کاری نتواند بود ، نتواند بود که کسی در این جهان باشد و هیچکس او را نبیند ، نتواند بود که کسی هزار سال زنده بماند ، نتواند بود که آفتاب از فرودگاه خود برآید ، نتواند بود که مردگان بجهان بازگردند ، ولی دیدیم که شیعیگری پر از اینگونه کارهای بیرون از آیینست .

دیگری از آمیغهای ارجدار آنست که بهر کاری باید از راهش کوشید بیمار را باید بنزد پزشک برد و درمان خواست ، به توانگری باید از راه کوشش رسید ، ارجمندی در میان مردم را باید به نیکوکاری یافت ، ولی شیعیگری همه به آخشیج این میگوید ، یکشیمی هر " مرادی " دارد از گنبدها

تواند گرفت . از امامزاده داود ، از شاه عبدالعظیم ، از معصومه قم ، تواند گرفت ، چه رسد بگنبدهای امامان که والا تر و توانا تر میباشند .

دوم : یک گمراهی بزرگی در شیعیگری آنست که پنداشته اند خدا جهانرا بیاس هستی " چهارده معصوم " آفریده . این خود گزافه بی پایست خدا جهانرا بیاس هستی کسی نیافریده . خدا بالاتر از آنست که با آفریدگان خود مهر ورزد . بزرگتر از اینست که همچون پادشاهان هوشمند " گرامی دانشگاهی " برگزیند . چنین گفته ای از هر کسی سرزده بیدین و دروغگو میبوده و نزد خدا روسیاه خواهد بود .

بنیادگذار اسلام یک تن همچون دیگران می بود . خدایش برگزید و به راهنمایشی برانگیخت . برتری که پیدا کرد از این راه بود و برتری دیگری نعیداشت . این در باره آن پاکمرد است که برانگیخته خدا می بود . چه رسد به نوادگانش که هیچکاره می بودند .

بهر حال این باور با همه بیبایش پایه ای در کیش شیعی بوده است و از آن ، دو زیان بسیار بزرگی برخاسته : یکی آنکه شیعیان " کسان پرست " بوده اند . دیگری اینکه جز بزمان امامانشان و بداستانهای ایشان ارج نهاده بزمان خود بیگانه شده اند .

آنچه کسان پرستیمت یک شیعی باید دلش پر از مهر امامان خود باشد و بهیچ چیز ارج نگذارد . اگر شما نیک سنجید ایشان به پیغمبر نیز آن ارج را نمی گزارند .

پیغمبر در چهل سالگی به پیغمبری رسیده ، آنهم بایستی پنیایی جبرائیل بیاید و برود و دستورها بیاورد . ولی امامان از کودکی امام می بوده اند و بی آنکه نیازمند جبرائیل باشند همه چیز را میدانسته اند در یآوری بخدا و گردآیدن جهان نیز آن توانایی و کوشایی که از امامان و از " حضرت عباس " نمایانست از پیغمبر نمایان نمی باشد .

در اندیشه یک شیعی گلهای باغ آفرش دوازده امام بوده اند و دیگران در برابر آنان دارای ارجی یا ارزشی نمی باشند و نخواهند بود . یک کسی هر چند نکوکار باشد و در راه خدا بکوششها پردازد و جانفشانیها کند بپایه امامان نتواند رسید ، در جای خود که بپایه سلمان و اباذر و مقداد نتواند رسید .

نیکی را آنان دریافته اند و جایی برای دیگران باز نمانده . نیکان در جای خود ، که بدان نیز چنینند . یکشیعی ستمکاری ، جز یزید و ابن زیاد و شمر نشناسد . چنگیز که آنهمه خونها ریخته تیمور که آن کشتارها را کرده ، صمد خان که آن بدنهادیها را نموده ، هیچیکی به پایگاه یزید و شمر یا ابن زیاد نرسیده است و نتوانستی رسید . جایگاه ستمگری را یزید و ابن زیاد گرفته اند و جا برای دیگران باز نمانده است . پس از هزار و سیصد سال هنوز به یزید " لعن " میخوانند ، ولی چنگیز و تیمور که آنهمه خونها ریخته اند نامی از آنان در میان نمی باشد .

یک شیعی باید از هرچیزی ستایشی برای امامان خود ، و یا نکوهشی برای دشمنان ایشان پدید آورد و هیچ فرصتی را در این باره از دست ندهد . این بیای شیعیگری اوست . مثلا ابوبکر چون خلیفه شده و بمنبر رفته و پاکدلانه به مردم چنین گفته : " ولیتکم ولست بخیر منکم " (من سررشته داران گردیدم در حالیکه بهتر از شما نمی باشم) ، شیعی باید فرصت از دست ندهد و به آن گفته ابوبکر " وعلی فیکم " بیفزاید تا دانسته گردد که ابوبکر با همه دشمنی که با علی میداشت به بزرگتری و برتری او میخستید و این بیاس جایگاه او بوده که گفته : " من بهتر از شما نیباشم " . یک جمله ای در کتابهاست : خدا به پیغمبر اسلام گفته : " لولاک لما خلقت الافلاک " (اگر تو نبودی اینچرخها را نیافریدمی) . این جمله غلطست و همانا آنرا یکی از ایرانیان عربی دان ساخته است . در عربی بایستی گفت " لولانت " " لولاک " غلطست و جز بنام " سجع سازی " با " افلاک " آورده نشده . چنین جمله دروغ و غلطی ، شیعه آنرا نیز بحال خود نگزارده و به آن نیز افزوده : " ولولا علی لما خلقتک " (و اگر علی نبود تو را هم نیافریدمی) .

چنانکه گفتیم در اینباره پایه های قرآن نیز دست برده و هرکجا که زمینه ای دیده اند بآنها افزوده اند .

هر تکایی که در جهان پیش آید و هر داستان بزرگی که رخ دهد شیعی باید بگردد و حدیثی پیدا کند تا نشاندهد که امامان آنرا از پیش آگاهی داده اند . این بیای شیعیگری اوست .

در سالهای اخیر که دانشهای اروپایی در ایران رواج یافت ، ملایان شیعه تنها بهره ای که از آن دانشها بردند این بود که بگردند و حدیثهایی پیدا کنند و آنها را برخ جهانیان کشند و چنین گویند : " این را فلان امام آگاهی داده " .

بنوشته هبه الدین (وزیر فرهنگ عراق) ستاره شناسی نوین تازگی نمیدارد و همه آنها در آیه های قرآن فهمانیده و در حدیثها یادش رفته است . بنوشته خالصی زاده " نیروی کشش " (یا قوه جاذبه) را امامان می دانسته اند . و در گفته هاشان باز نموده اند ، و بسیار دور از دادگریست که اروپاییان آنها از نیوتن انگلیسی نوشته اند .

در این ده سال که ما بکوشش برخاسته ایم و سخنانی در زمینه زندگانی می نویسیم ، در سالهای نخست بسیاری از طلبه ها و دیگران می آمدند و چنین می گفتند : " اینها که در حدیثها هم هست شما چرا حدیث ذکر نمیکنید که مردم هم زودتر بپذیرند " . سپس چون از ما نومید شدند خودشان بکار پرداختند بدینسان که ما هرچه نوشتیم آنان کتابها را گردیده از میان صد حدیث بی معنی یکی را ، که بیش یا کم ، ماندگی بگفته های ما میداشت پیدا کرده برخ ما می کشیدند . مثلاً ما که در زمینه خرد ، هم با کیشها و هم با صوفیگری و خرابانگیری ، و هم با روانشناسی نوین در چخش میبودیم و در برابر همه آنها گفته های خود را با دلیلهای استوار روشن میگردانیدیم آنان حدیثی را برخ ما می کشیدند : " خدا چون خرد را آفرید باو گفت جلو بیا ، آمد گفت پس برو ، رفت گفت با تست که کیفر خواهم داد ، با تست که پاداش خواهم داد " .

این خود جستاریست که آیا دین بهر مردم است یا مردم بهر دین میباشد اگر راستش بخوایم دین بهر مردم است . دین بهر آنست که آمیهای زندگانی را بمردم یاد دهد و آنها را از گمراهی بیرون آورد . خدا! چنین خواسته است که هرچندگاهی یکبار کسی را از میان مردمان برانگیزد و با دست او شاهراهی برای زندگانی بروی مردم بگشاید . دین بهر اینست ولی در اندیشه شیعیان وارونه این می باشد . در اندیشه آنان مردم بهر دینند . باین معنی که خدا " چهارده معصوم " را آفریده و آنها را بسیار گرامی داشته ، و این جهان و

مردمان را آفریده که آن گرامیداشندگان را بشناسند و جایگاه آنها را در نزد خدا بدانند و برای خشنودی خدا همیشه نامهای آنها را بزبان رانند و درودها فرستند ، و بروی گورهایشان گیسوها روند ، سرگذشتهای آنها را فراموش نساخته همیشه تازه نگاهدارند ، با دشمنان ایشان همیشه دشمن باشند و نفرین و دشنام درین نگویند ، و پیداست که پاداش این کارها در آن جهان به بهشت خواهند رفت و آب کوثر خواهند آورد . هر گناهی که کرده اند بیاس میانجیگری آن گرامیان آمرزیده خواهند شد . اینست فهمیده شیعیان .

در زمانهای باستان چون خواستندی از پهلوانانی ارجشناسی نشان دهند بیک نمایشی برخاستندی . بدینسان که یک کاروان بزرگی بدید آوردندی که دسته هایی در پیش رو ، و دسته هایی در پشت سر و آنان پهلوانان در میانه جا گرفتندی ، و به همان حال با موزیک و سرود براه افتادندی ، و همگی ستایش آن پهلوانان کردند . و بدینسان سراسر شهر را گردیدندی . در اندیشه شیعه دستگاه آفرش یکچنان نمایشی برای نشان دادن ارج و جایگاه " چهارده معصوم " میباشد . دسته هایی از پیش رو رفته و در میانه آنان چهارده تن و بستگان و پیروانیان آنها آمده اند و از پشت سر نیز دسته هایی در کار آمدن و گذشتند :

در سایه همین باور است که شیعیان زمان آن چهارده تن (صده های نخست اسلام) را بهترین زمانها شناسند ، و در پندار ایشان زمان هرچه میگردد بدتر و بی ارجتر می گردد .

در سایه همین باور است که بزمان خود و پیشآمدهای این زمان ارج نگزارند و همه در بند زمان آن چهارده تن و پیشآمدهای آن زمان باشند . مثلاً امروز جنگ بسیار بزرگی در میان دولتهای اروپا میروند و هر توده باید از پیشآمد بتکان آید و در راه آینده خود به کوششهایی پردازد . ولی شیعی پروایی باینها ندارد و چه بسا که بداستانش نیز گوش ندهد . لیکن شما اگر از جنگ صفین بگویید یا داستان مختار سرایید آنها را با دلخواه و خوبی بشنود و خرسندی نماید .

دولتهای آزمد اروپا آنچه چیرگی بشرقیان می نمایند و سراسر کشورهای شرقی زیر دست آنان افتاده . شیعی را باینها کاری نیست و پروا نیز ننماید .

ولی پس از هزار و سیصد سال هنوز داستان فدک را فراموش نکرده است و هرزمان که پایش افند بگفتگو از آن پردازد و بابوکر و عمر و دیگران از بدگویی باز نایستد .

در سال ۱۳۲۰ که در تبریز با سپاه روس جنگ رفت و روسیان چیره در آمده شادروان نفع الاسلام را با هشت تن دیگر ، به گناه دلبستگی به کشور و توده خودشان ، دستگیر کردند و روز عاشورا در سربازخانه بدار کشیدند . در همان هنگام که آن هشت تن را بالای دار میفرستادند پیروان جعفر بن محمد در بازارها زنجیر میزدند و فریاد میکشیدند : " داد از ظلم یزید " .

در شهریور ۱۳۲۰ (خورشیدی) که سپاهیان روس و انگلیس مرز ایران را شکسته باین کشور در آمدند ، در همانروزها من ناچار بودم بشیراز و بوشهر روم ، و در اتوبوس که نشستیم یک دسته نیز " زوار " نشستند که از مشهد باز میگشتند . در میان راه نادانیهایی از آنان دیدم که ناگفتنیست . با آن گزندی که به کشور رسیده بود کمترین پروایی نمیداشتند و همه سخنان از سفر خودشان و یا از سرگذشتهای راست و دروغ امامانشان می بود . و بیایمی آواز برداشته " صلوات " میکشیدند . تنها یکبار سخن از پیشآمد کشور رفت که یکی چنین پاسخ داد : " اینها خواهند رفت . روسها در مشهد میگفتند : " اینجا مملکت امام رضاست . ما نخواهیم ماند " .

از شیراز تا بوشهر با دسته دیگری دچار بودم که اگر نادانیهایی ایشانرا بنویسم سخن بدرازا خواهد کشید . یک مدیر دبستانی بدیگران دستور میداد : " شش قل هوالله بخوانید و به شش سوی خود بدمید و از بمب و از هیچ چیز نترسید " . در میان راه جز " صلوات " کزای نمیداشتند و گاهی نیز بدنهادی نشان داده آواز بر میداشتند : " بهر سه خلیفه نایق . . . " .

از گفتن بی نیاز است که چنین مردمی ، با این بی پروایی بآمیختهای زندگانی و بیگانگی بزمان خود ، سرنوشتی جز درماندگی و بدبختی نتوانند داشت . و این سزای نادانی و گمراهی ایشانست که همیشه توی سری خور بیگانگان باشند اگر راستی را بخواهیم شمیمان با این گرفتاریهاشان مردم زمان خود نیستند بلکه مردگان هزاروسیصد ساله اند که بزندگان در آمیخته اند . اینست راه زندگانی را نمی شناسند .

اگر مثلی خواهیم باید گفت داستان اینان داستان آن مردیست که چشمش نادرست باشد که پیرامون خود و زیر پایش را نبیند ولی در یکفرسخی دهبی را تواند دید و به کارهای آنجا تماشا تواند کرد . پیداست که چنین مردی با آن چشم شگفتی زندگی نتواند کرد زیرا چون پیرامون خود را نمی بیند بهنگامی که در یکفرسخی بتماشای آندیه سرگرم است ، ناگهان لغزیده از پا خواهد افتاد و یا بجاهی فرو خواهد رفت . این بدبختیها که امروز گریبانگیر شرفیان میباشد و آنانرا بزیر دستی غریبان کشانیده نتیجه همین نادانی و مانده های آنهاست .

میدانم کسانی ایراد گرفته خواهند گفت . در زمان صفویان که ایرانیان همگی در کیش شیعی می بودند پس چگونه به آن جنگهای بزرگ برخاستند و کشور را نگه داشتند ؟ چگونه به آن فیروزیهها رسیدند ؟

میگویم : نخست در زمان صفویان شیعیان شیفته روضه خوانی و زیارت تنها نمی بودند . و بکارهای کشور نیز میپرداختند و دلیلش همانست که در راه نگهداری آن بجانفشانی برمیخاستند .

دوم : زمان صفویان جز از زمان ماست . در آنزمانها توده ها را اختیاری نبود و پادشاهان توانستندی آنان را چنانکه می خواهند راه برند و بهر کاری وا دارند . در آن زمان نیز جریزه و غیرت شاه اسماعیل و شاه تهماسب و شاه عباس میبود که از ایرانیان شیعی جنگجویان پدید میآورد . آنگاه چنانکه در جای دیگری بگشادی نوشته ایم شاه اسماعیل و جانشینان او ، نه از ایرانیان ، بلکه از ایلهای ترک سود می جستند که مردان بیایاتی جنگجوی غیرتمندی می بودند و از شیعیگری جز جنگ با سنیان را یاد نگرفته بودند .

سوم : در زمان صفویان ایرانیان در برابر خود عثمانیان و ازبکان را میداشتند که چندان برتر نمیبودند . ولی امروز در برابرشان اروپائیان را میدارند که بسیار برتری پیدا کرده اند .

چهارم : در زمان صفویان جهان حال دیگری می داشت و امروز حال دیگری میدارد . امروز زندگانی تنها با جنگ و شمشیر زدن نیست و هر توده ای باید در همه کارهای زندگی دلبستگی از خود نشان دهد و همه هوش و پروای خود را در راه نیکی زندگانی به کار اندازد . و گرنه از دیگران پس

افتاده نایود خواهد گردید . زمان صفویان با این زمان از هر باره جداست .
سوم : یکرزبان شیعیگری که می باید جداگانه شمارم گستاخی پیروان آن
کیش بدروغنگویست . دروغگویی که از بدترین گناهانست اینان در راه کیش
خود پرهیز ندارند و آنرا گناه نشمارند . از نخست چنین میبوده و اکنون نیز
چنانست . مثلا در باره امام ناپیدا گذشته از دروغهای دیگر، چنین گفته اند :
" دو شهری هست به نام جابلقا و جابلسا . یکی در مشرق و دیگری در
مغرب . و امام ناپیدا در آن دو شهر میباشد " . اکنون که همه جای کره
زمین شناخته شده شما از ملایان بپرسید : جابلقا و جابلسا کجاست ؟
از شهر های کدام کشورهاست ؟

امام ناپیدا که میدانیم داستانش چیست کسان بسیاری گفته اند که او را
دیده اند و هر یکی داستانی سروده اند . یکی از ملایان نیز (حاجی میرزا
حسین نوری) آنها را گرد آورده و کتابی ساخته - کتابی که سراپا دروغست .
از گنبدهای امامان در کریلا و نجف و مشهد بارها دعوی " معجزه "
کرده اند . پیش از زمان مشروطه - در هر چند سال یکبار ، از کریلا یا
نجف آگاهی رسیدی : فلان شب نور باران شده ، فلان کور بینا گردیده ،
فلان لنگ یا گرفته . اینها را با تلگراف آگاهی دادندی و در شهرهای ایران
چراغان رفتی . باید از جنبش مشروطه خواهی در ایران و عثمانی خشنود بود
که جلو این " معجزه " سازنها را گرفت .

هرکسی که از ایرانیان یا دیگران بکریلا رود و بیاید کمتر رخ دهد که
دروغهایی همراه نیاورد . زمانیکه خردسال میبودم بارها شنیده بودم : در کریلا
مرغی هست آشکاره گوید : کشته شد حسین . دروغی باین آشکاری بسر
زبانها بود و کنون هم هست .

در مشهد بارها دیده شده دو سه تن خودشان سنگرا غلطانیده بصحن آورده
و آنگاه گفته اند : " سنگ زیارت آمده " این بازی را بارها بعیان آورند و
کسی از ملایان و دیگران ایراد نگیرد . زیرا چنین گویند : " باعث استحکام
عقیقه عوامست " .

در سال ۱۳۰۷ (خورشیدی) که یکماه در مشهد میزیستم بارها این بازی
را با دیده دیدم . روزی پرسیدم : " این سنگ خودش آمده است ؟ " پاسخ

دادند : " آری خودش زیارت آمده . خیلی سنگها می آیند " . گفتم : از
کدام در آمده ؟
" آری بزمین می غلطید یا در هوا می برید ؟
اینجا درمانند و یکی از ایشان چنین گفت : " ما آنهاش ندیدیم . اینجا دیدیم
زیارت آمده " . چون ژاندارمری در پشت سرم می ایستاد چنین پاسخی دادند،
وگرنه رفتار دیگری کردند .

این شیوه ایشانست که " معجزه " سازند و اگر کسی نپذیرفت و بچون و
چرا پرداخت " ایمان " او را سست دانند و یا نام بابی بروش گزارند و به
آزارش کوشند . در اندیشه آنان هرچه در باره امامان گفته شود باید پذیرفت
بایای شیعیگری درست همین است .

در سال ۱۳۳۰ که روسیان توپ بگنبد مشهد بستند و جاهای گلوله تا
دیروگاهی می ماند که من خود آنها را دیدم در بسیاری از شهرها چنین
میگفتند : " گلوله ها برگشته بمیان خود شان افتاده است " . هنوز این دروغ
از میان نرفته است و باز هم توان شنید .

تا کنون بارها این دروغ را بمیان انداخته اند : روز عاشورا یا فلان شب
قتل ، فلانمرد که با بهمان زن ، در آمیخته بود بهم چسبیده اند و جدا نمی
توانند شد . این را کوششی در راه کیش خود می پندارند که چنین دروغهایی
را بسازند و بپراکنند . آنچه من بیاد میدارم یکبار این دروغرا ، در محرم در
باکو به میان انداختند . من خرد سال میبودم داستانش را در تبریز شنیدم
" حاجی رضا نامی با یکرز روسی روز عاشورا در آمیخته و هر دو بهم
چسبیده اند " . شیعیان بهمینگر مژده میدادند و داستان را با پروبال بیشتری
باز میگفتند . شکوهی مراغه ای همین داستان را به شعر کشیده و چاپ کرده
است یکبار نیز امسال در رمضان در تهران آنرا بمیان آوردند : " یک سرباز
هندی یا آمریکایی در شهرنو با یکرز بدکار شب بیست ویکم رمضان در
آمیخته و بامداد که بیدار شده اند هر دو بهم چسبیده بوده اند که ناچار به
بیمارستان برده اند " .

این دروغ را چندان پراکندند که در روزنامه ها نوشته شد و گروهی
انبوهی در برابر بیمارستان گرد آمدند و هرچه گفته میشد دروغست و چنان
چیزی نبوده باور نمیکردند . بدتر ازهمه این می بود که بیشتر کسانی که از

جلو بیمارستان باز می گشتند اگر کسی می پرسید میگفتند : * آری بوده است * من خودم دیدم * * دروغی باین آشکاری را می گفتند و شرمند نمی شدند *

چون در پندار شیعیان امامان همه کاره دستگاه خدایند هر گونه گزافه گویی و گزافه اندیشی در باره آنان سزااست * هر کاری از آنان شدنیست * (بگفته ملایان ممکن الوقوع است) * اینست که هم رخ نداده باشد دروغ شمرده نخواهد شد ، این شدنیست که امام کوری را بینا گرداند * اینست اگر چنان معجزه ای ساختند و پراکندند دروغ نخواهد بود * بلکه چون * نشر فضایل ائمه است و باعث استحکام عقیده عوام باشد مستحسن است * * در عالم آرای عباسی در باره شاه تهماسب یکم می نویسد : * مولانا محنتش کاشانی قضیه در مدح آن حضرت * * * به نظم آورده از کاشان فرستاده بود * * * فرمودند که من راضی نیستم شعرا زبان بمدح می آلاینند قضاید در شأن حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند صله اول را از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند * زیرا که بفکر دقیق و معانی بلند و استعاره های دور از کار در رشته بلاغت در آورده به ملوک نسبت می دهند که بمضمون (از احسن اوست اکذب او) اکثر در موضوع خود نیست * اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست و متحمل الوقوع است * *

اینست راز آن دروغگوئیها و معجزه سازها * از آسوی کیشی که بیباست پیروان آن ناچارند که با دروغها آنرا نگه دارند * در این باره بهائیگری و صوفیگری با شیعیگری همراه است * بهائیان و صوفیان نیز به دروغ سازی گستاخ باشند * دیواری که بی بنیاد است باید آنرا با ستونهایی از اینور و آنور سر پا نگاهدارند *

شما اگر با یک شیعی (یک شیعی که عامی نباشد) به گفتگو پردازید ، خواهید دید همه بآن میکوشد که شکست نخورد و پشتش بر زمین نیاید ، و اینست پیایی دروغها میگویی : مثلا شما اگر بگویند * علی با ابوبکر و عمر راه رفت و بدشمنی برنخواست ، گوید : * نقیه میکرد * * اگر گویند : با عمر خویشاوندی کرد و دختر خود را باو داد ، گوید : * جنبه فرستاد * اگر گویند :

ابوبکر و عمر در زمان ناتوانی اسلام باو گرویدند و این دلیلست که روی پاکدلی مسلمان بودند ، گوید : آنان پیش کاهنی رفته و ازو شنیده بودند که اسلام پیشرفت خواهد داشت و بآن امید و به اسلام گروه نشان دادند * اگر گویند : حسن بن علی با داشتن نیرو خلافت را از دست داد و حسین بن علی با نداشتن نیرو بطلب آن برخاست ، گویند : * بهر یکی از امامان لوحی از آسمان آمده بود که بایستی از روی آن رفتار کنند * * هر چه گویی پاسخ دهد و در هیچ جا نایستند * یک شیعی باید با فشارد و کیش خود را نگه دارد *

روزی با یکی میگفتم : داستان رفتن عمر بدرخانه علی و گزاردن او دختر پیغمبر را میانه در و دیوار که روضه خوانها می سرایند و مردم را می گریانند از ریشه دروغست ، و دلیل آورده می گفتم : بچه ای که در شکم مادر میبوده چه نیاز به نام میداشته؟! * آنگاه که دانسته بود پسر است تا محسن نام دهد ؟ * سخن بیابان نرسیده پاسخ داد و چنین گفت : * پیغمبر خبر داده و خود او نامش را محسن نهاده بود * * گفتم : این در هیچ کتابی نیست ، شما از کجا می گویند ؟ * گفت : در کتاب نباشد من از عقل خودم میگویم * *

چهارم : می باید از داستان گریه و روضه خوانی نیز جداگانه سخن رانیم این نیز زیانهای بسیاری را در پی دارد *

چنانکه گفتیم نخست از اینراه سود جویی سیاسی میکردند ، بکسی که ستم رسیده مردم دلهایشان سوزد و خواهان و ناخواهان هواداری ازو نمایند * از اینرو سران شیعه از ستمدگی حسین بن علی به پیشرفت کار خود می افزوده اند *

چیزی که هست در آرزمانها کار تنها * شعرهایی خواندن و گریستن * میبوده که سالی یکبار و دو بار بآن می پرداخته اند * در زمان خود امامان پیش از این سراغ نمی داریم * سپس در تاریخها می بینیم که در زمان خاندان بویه در بغداد روزهای عاشورا نکانی هم در شیعیان پدید می آمده و نمایشی می رفته *

پس از آن یادی در کتابها در این باره نمی بینیم تا از زمان صفویان

دوباره آغاز یافته است . ملا حسین کاشفی کتابی در باره داستان کربلا بنام " روضه الشهداء " نوشته بود ، و کسانی در نشستها از آن خوانده مردم را می گریانیدند و همانا نام " روضه خوان " از همانجا پیدا شده است .
گویا نخست نشستهای ساده ای از سوی مردم برپا میشده ، ولی سپس شاه و پیرامونیان او بکاز برخاسته اند و توان گفت که در روزهای عاشورا برخی نمایشها از جمله شبیه سازی میرفته است .

از آن زمان آگاهی کمتر است . ولی چون بزمان قاجاریان میرسیم که نوشته های جهانگردان اروپایی در دستست می بینیم دستگاه بزرگی در میان می بوده و در ایران و هندوستان قفقاز و دیگر جاها در دوازده روز محرم روضه خوانیهای بسیار می شده و سینه زنی و قه زنی و شاه حسینی از همان زمانها شناخته میبوده .

هرچه هست در زمان ما روضه خوانی و نمایشهای محرمی یک گرفتاری بزرگی برای ایرانیان گردیده و این میدان بی اندازه پهناور شده بود در شهرهای بزرگ شماره روضه خوانها از دویست و سصد گذشتی ، و بسیاری از آنان از آن راه داراک اندوخته توانگر بودندی برخی نیز بدربار بستگی داشته لقیهایی - از سلطان الذاکرین ، ملک الذاکرین و مانند اینها - یافتندی در سراسر سال روضه خوانیها رفتی . اگر کسی در گذشتی ، و یا از سفر آمدی و با عروسی کردی ، و یا خانه تازه خریدی ، و یا فرزندی پیدا کردی . در خانه خود روضه خوانانیدی . هر توانگری سالانه ده روز یا بیشتر نشست برپاکردی و در خانه اش را بروی مردم گشادی . کمتر نشست بودی که روضه ای خوانده نشود .

شیمی با فهم و باور ، کسی بودی که اگر پدرش مرده بحسین گریه ، اگر برادرش در گذشته یاد عباس برادر حسین کند ، اگر پسر جوانی از دستش رفته علی اکبر را بیاد آورد ، اگر عروسی کند روضه از عروسی قاسم خوانانند . یکرز شیمی بایستی همیشه یاد از زینب و ام کلثوم کند و هر اندوهی که رخ دهد آن را بکنار گزارده باندوه خواهران و زنان حسین گریه . این دستوری میبود که پیشوایانشان داده بودند " و علی الحسین وفلیک الباکون و لیتدب النادیون " .

از آنسوی چون محرم رسیدی بسیاری از مردم رخت سیاه پوشیدندی و از همان روز نخستین در تیمچه ها و کاروانسراها و در خانه های مجتهدان و بزرگان دستگاه سوگواری در چیده شدی ، در همه جا روضه خوانیها آغاز یافتی . بازار روضه خوانان بسیار گرم شده هر یکی سوار اسب یا خر از اینجا در آمده بآنجا شتافتی . در هر جایی روضه خوانان همینکه یکی از منبر پایین آمدی آن دیگری بالا رفتی .

در همان هنگام از هر کویبی دسته ای راه افتادی . سینه زنها ، عربها ، زنجیر زنان ، هرگروهی دنبال دیگری را گرفته ، درفشهای بسیار جلو انداخته ، با طبل و شیپور (و یا بی آنها) نالان و مویان براه افتادندی . در بازارها گردیده و به تیمچه ها و خانه های مجتهدان و بزرگان رفته بدینسان روز را بی پایان رسانیدندی .

هنگام شام در هر کویبی و کوچه ای دسته شاه حسینی راه افتادی . سپس نیز در هر مسجدی روضه خوانی رفتی .
از روز هشتم یا نهم - شبیه - نیز در آمدی . شمر و یزید و حسین و عباس و علی اکبر و قاسم و زین العابدین بیمار و زینب و ام کلثوم و سکینه بروی اسبها در بازارها گردیدندی . در تبریز روز نهم شیر آوردندی که خود داستانی داشتی .

روز دهم عاشورا دیوانگی بالا گرفتی . از آغاز روز صد دسته شاه حسینی راه افتادی . از هر کوی و کوچه قه زنان با سرهای شکافته و کفنه های سفید خون آلود بیرون آمدندی . مردم قره باغ در تبریز و تهران " قفل بتنان " آوردندی در این روز ملایان و بازرگانان و توانگران نیز خودداری ننموده با باهای برهنه و سرهای باز ، گل بروماید بجلو دسته افتادندی ، به سرهاشان خاکستر و گاه ریختندی . کسانی چندان گریستندی و بسر کوفتندی که از خود رفته افتادندی بدینسان دسته های گوناگون از اینسو و از آنسو راه افتادندی و در بازارها بهم رسیدندی . انبوه زنان و مردان بتماشا ایستاده گریه کردند . بسیاری از قه زنان بخود نمایی چندان زدندی که افتاده از خود رفتندی و سالانه چند کس با این آسیب در گذشتندی .
در بسیاری از شهر ها روز عاشورا " نخل " گردانیدندی . یک چیز بسیار

بزرگ و سنگینی از چوب ساخته " نخل " نامیدند . هر کویی نخلی داشتی و در آن روز بیست و سی تن یا بیشتر بیزیرش رفته آنرا برداشتند و در کوچه ها گردانیدند و چون دو نخل بهم رسیدی بیکدیگر راه نداده به پیکار برخاستند و سرو روی همدیگر را خستند . گاهی نیز خون ریختند . در شهرهایی که دو تیرگی حیدری و نعمتی از میان نرفته بود هر ساله در روز عاشورا پیکار بمیان افتادی و سرها شکسته و تنها کوفته شدی .

از این نادانها چندان بودی که اگر کسی بشمارد و داسان همه را بنویسد یک کتاب بزرگی باشد . این نادانها در ایران رواج میداشت تا رضا شاه پهلوی جلو گرفت که ده سال بیشتر ، کم نشانی از این نمایشها دیده شدی . ولی چنانکه میدانیم پس از رفتن او دولت بجلوگیری نمی کوشد و ملایان میکوشند که بار دیگر آنها را رواج دهند و چنانکه می شنویم در بسیاری از شهرها آغاز یافته در محرم همان نمایشها بمیان می آید . چنانکه گفتیم این کارها زیانهای را در پی می داشت و اینک آنها را فهرست وار بکوتاهی می شماریم :

(۱) داستانی که هزار و سیصد سال پیش رخ داده بآن پرداختن و بگریه و سوگواری برخاستن از خرد رو گردانیدن و آنرا لگد مال ساختنست . اینکه پنداشته اند که خدا از این گریه و زاری خشنود گردد و پادشاهها دهد نادانی دیگری از آنان می باشد . خدا از کاری خشنود گردد که بخردانه باشد و سودی از آن برخیزد . گریه و مویه بیک داستان کهن هزار ساله چسودی تواند داد . چرا خدا بآن پادشاه دهد ؟!

شگفتست که بازماندگان حسین خودشان ، پس از یکی دو سال ، پیشآمد را فراموش ساختند و بزندگی پرداختند . چنانکه گفتیم علی بن الحسین با یزید آشتی کرد و با او دوستی نمود . سکینه دختر حسن که بگفته روضه خوانان در ویرانه شام مرده است و باشد که شیعیان به اینمرگ او خروارها اشک ریخته اند سالها پس از آن زیسته و زن مصعب بن زبیر شده بود که سپس نیز زن عبدالملک بن مروان گردید و با خوشیها زندگی بسر داد . ولی شیعیان پس از هزار و سیصد سال آن داستانترا فراموش نمی کنند و آیا این دلیل روشنی به سبک مغزی و بیخردی یکمردمی شمرده نخواهد

بود؟! .

(۲) سینه زدن ، زنجیر بتن کوفتن ، گل برومالیدن ، خاک به سرریختن ، سرخود شکافتن ، جستن و افتادن ، نعره ها کشیدن و اینگونه کارها جز نشان دژخویی و بیابانگری نیست . شیعیان اینها را هنری پنداشتند و اگر در میان تماشاچیان یک یا چند تن اروپایی بودی بنام خودنمایی بیشتر کوفتندی و زدندی و بلندتر نعره ها کشیدندی . ولی راستی آنست که همین نادانها و ماندهای آن دستاویز بدست اروپاییان داده که ایرانیان و دیگر شرقیان را " نیمه وحشی" شمارند و بزندگانی آزاد شایسته ندانند .

اروپاییان از سالها کوشیده اند که شرقیانرا در نادانها و دژخویهایی که میداشته اند و میدارند پایدار گردانند و از این رفتار دو نتیجه خواسته اند . یکی آنکه شرقیان در سایه همین نادانها ناتوان و درمانده باشند و باآسانی گردن بیوغ چیرگی آنان گزارند . دیگری اینکه بهانه در دست باشد و به " نیکخواهان جهان " که در اروپا نیز فراوانند پاسخی نتوانند داد .

اینکه از صد سال باز اروپاییان که بابران وهند آمده اند داستانهای از این نمایشها و نادانهای شیعیان در کتابهایشان نوشته اند و پیکره ها برداشته بچاپ رسانیده اند (۳۰) . اینکه برخی از شرقشناسان بستایشهایی از شیعیگری و از این نمایشها پرداخته اند همه از اینراه بوده است .

دو تن از شرقشناسان که یکی مسیو ماریین آلمانی و دیگری دکتر جوزف فرانسه ای بوده ، در کتابهای خود از کیش شیعی و از این نمایشهای شیعیان ستایشها نوشته اند . و اینها عنوانی بدست ملایان داده که آن دو نوشته را که بفارسی ترجمه شده در دفتری بنام " سیاست الحسینیة " بچاپ رسانیده اند ولی ما نیک میدانیم که این شرقشناسان از کارکنان سیاسی می باشند و نوشته هاشان جز از راه فریبکاری نیست .

بگفته مسیو ماریین نصرالدین طوسی کار بسیار نیکی کرده که در زمان تاخت مغولان و در چنان هنگام گرفتاری ، کینه شیعی و سنی را فراموش نساخته و مغولان را بسر بغداد برده و کینه از دشمنان خاندان علی جسته است . این بوده آرزویش که شیعیان همیشه چنان باشند و هیچگاه کینه سنیانرا از دل بیرون نکرده به کارهای دیگری نپردازند .

بگفته دکتر جوزف شیبگری در نتیجه روضه خوانی پیشرفت بسیاری کرده و او آرزومند میبوده که شیعیان در اینراه پیشرفت را از دست ندهند و بشماره شیعیان (که بکار سیاست اروپایی نیک میخورند) بفرایند .
۱۳ گذشته از آنکه گریه و ناله سهشها فرونشاند و آتش غیرت را خاموش گرداند . آنچه روضه خوانیها و دسته بندیها که مردم را سرگرم میساخت بیگفتگوست که از پرداختن بکار زندگی بازمیداشت . بدبختیهایی که گریبانگیر ایرانیان شده و بدینسان در مانده و زبونشان گردانیده شوندهای بسیار داشته و بی گمان یکی از آنها این بوده . مردم بجای آنکه از پیشآمدهای جهان و از پیشرفتهایی که در دانشها و دیگر زمینه ها رخ داده بود آگاه باشند و یا باندیشه کشور و توده پردازند بآن نمایشهای بیهوده پرداخته اند . این نتیجه آن سرگرمیست که می بینیم که از دست آرمانان اروپا مشت میخورند و از ستم یزید می نالند .

زنان ایران که از همه جا ناآگاهند و کمترین دلستگی به کشور و زندگی توده ای نمیدارند ، و از درس خوانندگان نیز هوش و فهمی در این باره دیده نمیشود ، شوندش جز این نبوده که بیشتر زمان را در روضه خوانیها بسر برده و هوش و جریره خود را در آن راهها بکار انداخته اند .

۱۴ این داستان گریه و زیارت با آن پادشاهییکه نوید داده شده زبان بسیار بزرگ دیگری را در بر میدارد ، و آن اینکه شیعیان به بدکاری گستاخ باشند . باید دانست که مردم عامی در باره نیک و بد فهم و بینی را که میبایست نداشتند و یکجیز که بد است (مثلا دزدی) آنان در باره اش تنها این را دانند که گناهست و مایه خشم خدا باشد و بدکار (یا دزد) بدو بخ خواهد رفت . و یگانه جلوگیری از همان ترس دوزخ می باشد .
از اینکه بدیها زبان زندگی رساند و مایه ناپسندانی آن گردد چیزی است باندیشه ایشان نرسیده . اینست چون میشوند که کسیکه گریه بحسین کرد و یا زیارت بارگاه او رفت همه گناهانش آمرزیده گردد و بهشت باو بایا باشد ، از ترسی که میداشته اند ایمن شده بهر بدی پا میگذارند .

این چیزست که از نخست آزموده بود و در این چند سال که بشوند جنگ در ایران خواربار کم شد و نرخها بالا رفت آزمایش دیگری بدست آمد

زیرا دیده شد که کسانیکه انبارداری کردند یا پیایی بنرخها افزودند و هزارها خاندان از پا انداختند بیشتر حاجیان " مقدس " و مشهیدیان لب حبان می بودند ، نیز دیده شده که همان پولهایی را که از راه برانداختن خاندانها بدست آورده بودند برداشتند و با پیشانی باز روانه کربلا و نجف شدند که زیارت کنند و بملایان پولهایی دهند .

این نامردان که بهانه در دست می دارند و به کشور و توده پرولاری نمی نمایند و بیعین پرستی ریشخند میکنند ، بدینسان از بدکاری نیز نمی پرهیزند و در سایه کیش بیبایی که میدارند خود را بهر دلخواهی آزاد می شمارند .

شما اگر زمانی بتوده عامی پردازید و باورهای آنان را نیک سنجید خواهید دید در سایه سخنانیکه همیشه از ملایان و روضه خوانان شنیده اند چنین می پندارند که آدمی در این جهان ناچار از گناهست و چاره کار همان گریستن به امام حسین و رفتن زیارت او و دیگران می باشد . اینست خدا روز " الست " با امام حسین آن پیمان را بسته است .

اگر شما با یک شیعی که بکربلا میرود سخن پرداخته برسید : " چرا بکربلا میرود ؟! " پاسخ خواهد داد : " آقا ، ما گناهکاریم باید برویم و از گناهان پاک شویم " . اگر بگویید : " بهتر است که گناهی نکنی تا نیازمند پاک شدن نباشی " با شگفتی پاسخ خواهد داد : " مگر آدم میتواند گناه نکند ؟! "

در تبریز سخنی هست و نارها از زبانهاشان شنیده ام . میگویند : " سگ که ناپاکست چون بنمکزار افتاد و نمک گردید پاک شود . ما گناهکاریم و ناپاکیم و خود را نمکزار میانداریم تا پاک شویم " . اگر نیک اندیشید در این باره باورهای شیعیان بیماندگی بیباورهای مسیحیان (در باره گناه و کفاره) نمی باشد .

این نکته را میتوان با زبان دیگری نیز باز نمود . چنانکه میدانیم آدمی دارای دو گوهر است : یکی گوهر جان که خواهای بدیهاست ، و دیگری گوهر روان که خواهای نیکبهاست . در بسیاری از مردم گوهر جان بسیار چیره باشد و اینست ایشان خودداری از بدیها نتوانند . لیکن در همانحال

روانشان بیکار نمانده آنانرا نکوهش کند و فرجانشان همیشه نآسوده باشد چنین کسانی همانکه بشنوند اگر کسی امام حسین گریست یا زیارت رفت گناهانش آمرزیده شود . همچون تشنه ای که با آب رسد با خشودوی و شادمانی پذیرند . و این را یک پاسخی به نکوهش های فرجاد گرفته خود را آسوده گردانند . بگفته عامیان : " کور از خدا چه خواهد ؟؟ " دو چشم ! " یک آدمکش ، یک انبار دار ، یکدزد ، یکزن بدکاره ، یک آخوند فریبکار بچه نیازمند است ؟ " به یک دستگاه آنجانی که بیرنج و کوشش گناهان خود را بیامرزاند .

از همینجاست که شما می بینید تیمور لنگ با آن خونخواری و تیره دلی که در اسپهان در یکروز هفتاد هزار آدم کشت و در بغداد از سرهای کشتگان مناره ها افراشت ، همیشه در جستجوی پیران صوفی می بوده و چون یکی را می یافته دست به دامنش ، می یازیده . می بینید صمدخان بآن پلیدیش که افزار سیاست نکولا گردید و کسان بسیاری از آزادیخواهان غیرتمند را کشت روضه می خوانانیده و هر ساله چهارصد تومان پول شمع کربلا میفرستاده اینها رازش همانست که باز نمودیم .

پنجم : داستان امام ناپیدا گذشته از ایرادهاش زیادهایی نیز بزندگان دارد . شما با هر شیعی گفتگو از گرفتاریها کنید یا آرزوی نیکی جهان بمان آورید ، بیدرنگ به پاسخ پرداخته خواهد گفت : " باید خودش بیاید و کارها را درست کند " در تریز گویند : " فدا اولوم ، گرگ اوزی گلسون " .

می باید روشن گردانم که چیزهاییکه ما گرفتاری می شماریم در پیش شیعیان گرفتاری نیست . مثلا پس ماندن نوده ، چیرگی بیگانگان ، ناتوانی دولت ، نابسامانی کشور ، پستی خیمها و سهشها و مانند اینها ، آنچه ایست که شیعیان پاک دارند و گرفتاری شمارند . یکی شیعی تا راه کربلا باز و روضه خوانی آزاد است و دست بکلاه و رخت او زده نمیشود ، بهیچ چیز ارج نگرارد . در نزد شیعی بیگانگان که بایشان آزادی در کیش میدهند بهتر از یک دولت ایرانیست که آزادی از دستشان بگیرد . این چیزست که بارها بزبان آورده اند .

در پیش آنان گرفتاری آنست که می بینند بسیاری از جوانان و دیگران

سست باور شده اند و بروصه نمی روند ، و در آرزوی زیارت نمی باشند . و به ملایان ارجی نمیگزاردند ، اینهاست که آنان گرفتاری می شمارند و در این باره یا در هر باره دیگری که گفتگو شود همان پاسخ گذشته را دهند .

بدر از این آنکه در این ده سال که ما بکوشش برخاسته ایم و بخواست خدا در برابر ما دیگری و بی دینی ایستاده دین را بروی بنیاد بسیار استواری نهاده ایم و با یکایک گمراهیها و نادانیها نبردی تیشه ها بریشه هر کدام فرو می آوریم ، این کار ما به شیعیان گران می افتد . زیرا در اندیشه ایشان باید این کار را امام ناپیدا کند . چنانکه گفتیم شیعیان کسان پرستند - اینان که آرزومندند امام ناپیدا پیدا شود و جهان را به نیکی آورد ، آن نیکی جهان را چندان نمی خواهند که بودنش را با دست امامشان می خواهند . اینست از کارهای ما دلنگ می باشند .

داستان اینان داستان آن کودک نادانست که بلجنزاری افتاده بود و یکی که میخواست دستش را گیرد و بیرون آورد تن در نمیداد و فریاد میزد :

" باید مادرم بیاید " در حالیکه مادرش نیز نمی بود و نتوانستی آمد . فراموش نمیکنم روزی با یکی از ملایان گفتگو می داشتم و چنین گفتم : " شما میگویید مهدی خواهد آمد و یکی از کارهایش این خواهد بود که همه کیش ها و دنیها را براندازد و همگی مردم را بیکراه آورد ، من می پرسم : این کار را چگونه خواهد کرد ؟؟ " آیا با " معجزه " خواهد کرد که مردمان شب بخوانند و بامدادان که بیدار شدند همگی شیعی گردیده باشند . یا با کیشها و دنیها بنبرد پرداخته با دلیلهای مردمان! بسوی یکدین خواهد خواند . آیا کدامیکی از اینهاست ؟؟ " چون چیزی نمی دانست از پاسخ درماند . و من دنباله سخن را گرفته گفتم : " اگر بگویید : " با معجزه خواهد کرد " دروغست زیرا چنان کاری بیرون از آیین خداست . شما مبینید که پیغمبر اسلام که بالاتر از مهدی پنداری می بود ، به برانداختن گمراهیها جز از راه دلیل آوردن و نبردین نکوشید . اگر بگویید : " با دلیلهای مردمان را بیکراه خواهد خواند " این کاریست که ما بآن برخاسته ایم و گامهایی نیز پیش رفته ایم و جای شگفتست که شما خشودوی نمی نمایید . و به همدستی نمی شتابید . جای شگفتست که نتیجه ای را که بدست آمده نمیپذیرید و دنبال یک پندار بی

بایی را می گیرید .

مرد تیره مغز بجای آنکه بپرستش من پاسخ دهد با تندی چنین گفت :
" پس شما دعوی مهدویت می کنید ؟! "

گفتم : من دعوی مهدیگری نمی کنم ، بلکه هیچ دعوی نمیکنم . من کجا و دعوی کجا ؟! . من بجای دعوی بکار پرداخته ام و آنچه می بایست کنم کرده ام . شما بپرستش من پاسخ دهید . چون پاسخی نتوانست بدرهمگویی پرداخت ، و من جلوش را گرفته گفتگو را به پایان رسانیدم .

اینک نمونه ای از زیانهای آن افسانه ، بهر زیونی تن در میدهند و یوغ بیگانگان را بگردن می گیرند و این برنمی تابند که بکراه رهایی برویشان باز شود ، چرا که دستگاه امام نابیدا بهم نخورد .

شگفتست که دکتر جوزف از این پندار نیز ستایشها نوشته و بیک رشته فریبکاریهایی برخاسته . بگفته او شیعیان که همگی پیدا شدن امام زمان را مینویسند و هر روز چشم براه می باشند چنین مردمی همیشه آماده جنگ و مردانگی باشند که همانکه امام پیدا شد بیاری او شتابند . میگوید شیعیان همگی امیدمندند که روزی بسراسر جهان دست خواهند یافت و مردمی با این امید " لا محاله روزی اسباب طبیعی برای آنان فراهم خواهد آمد " .

بگمان دکتر جوزف شیعیان با آنکوشش که در راه رواج کیش خود می کنند و با این امید که به پیدایش امام زمان میدانند در آینده " ترقیات محیرالعقول " خواهند کرد و از هر باره بزرگترین توده جهان خواهند بود .

این پندار بافهای دکتر جوزف عنوانی بدست ملایان داد . چند سال پیش یکی از ملایان تبریز بمن چنین نوشته بود : " شما میگویید امامزمان دلیل ندارد " . " دلیل آنرا از فرنگی باید پرسید " . یکرشته جمله های پوچی را که به نام سیاست بازی نوشته شده بدینسان پیش می کشید .

باید پرسید : آیا نوشته های جوزف در باره آمادگی و جنگجویی شیعیان راستست ؟! . آیا علمای نجف و کربلا و سامرا و قم و طلبه های ایشان و این حاجیها و مشهدیهای تهران و تبریز و کاشان و قزوین بچنان آمادگی میکوشند ؟! . آیا شدسیده های ما وارونه گفته های دکتر فرانسه ای را نشان نمیدهد ؟! . آیا ما با دیده نمی بینیم که بهر پستی تن در میدهند و دلهاشان

خوشست که " خودش خواهد آمد و کارها را درست خواهد گردانید" ؟! . اینها را که با دیده می بینیم ، آیا باز باید فریب گفته های دکتر جوزف را بخوریم ؟! . آنگاه گرفتیم که سخن دکتر راستست و شیعیان به امید آنکه امام زمان خواهد آمد به آمادگی های جنگی می کوشند . آیا نه آنست که آنان می گویند امام زمان با شمشیر جنگ خواهد کرد و توپ و تفنگ و تانک و همه این چیزها از کار خواهد افتاد ؟! . با چنین پنداری آمادگیهای آنان چه خواهد بود ؟!

افسوسا ، اگر این افسانه ها مایه بزرگی و برتری مردمی توانستی بود بایستی جهودان که هزارها سالست چشم براه " ماشیا " می باشند و بنیادگزار این افسانه ایشانند پیش از دیگران به بزرگی و برتری رسیده باشند .

آنگاه چنانکه شیعیان به پیدا شدن مهدی امیدمندند مسیحیان نیز بفرود آمدن عیسی از آسمان امیدمند میباشند ، و ما نمیدانیم چرا دکتر جوزف این دلسوزی و راهنمایی را که به مردم ایران میکند نتوده خود نمیکند؟! چرا کشیشان فرانسه را بر نمی انگیزد که بکوششهایی برخاسته امید مردم را بآمدن عیسی بیشتر گردانند و راه برتری و بزرگی را بروی آن کشور باز کنند ؟! پس چشده که مردم فرانسه باید لشگرها آریند و افزارها سازند و بکوششهای سیاسی پردازند و برتری و بزرگی را از آنرا طلبند ، ولی ایرانیان از راه افسانه پرستی پیش روند ؟! آیا مرگ خوبست ولی برای همسایه ؟!

همین سخنرا به مسیو ماربین هم توان گفت ، این فریبکار آلمانی با آن آگاهی کمی که از اسلام و تاریخ آن داشته به بافدگی هایی پرداخته چنین می گوید: " حسین دانسته به سوی کشته شدن رفت ، خواست او ستم بنی امیه را پذیرفتن و از همان راه ریشه آن خاندان را کندن میبود " . همین را سیاست بزرگی از حسین شمرده بشعیان راهنمایی میکند که همانرا روضه خوانی و سوگواری را که پیش گرفته اند رها نکنند و از همانرا نشانادن ستمدگی پیشوایان خود پیش روند .

ما میگوییم : پس چرا مسیو ماربین این راهنمایی را به آلمانیان نکرده است ؟! . چرا آن سیاست بزرگ حسینی را باآنان یاد نداده است ؟! . چرا آلمانیان هنگامیکه آن سختی ها را از ناپلئون کشیدند این سیاست را بکار

نستند ۱۴۰۰ چرا این نکردند که پادشاهانشان خود را بکشند دهند و توده آلمانی کشته شدن آنانرا دستاویزی سازند و همچون ایرانیان روضه خوانها برپا کنند و بنمایشهای گوناگون پردازند ۱۴۰۰ چرا در سال ۱۹۷۸ که آن شکست را از فرانسه و انگلیس خورده ناخواهان گزیدن به پیمان ورسای گزاردن باین فلسفه کار نستند ۱۴۰۰ چرا به جای برخاستن هیتلروکارهایش از ستمدیدی خود سوجدویی نکردند ۱۴۰۰

اکنون هم دیر نشده : اگر از این جنگ شکست خورده بیرون آمدند و نیروشان بهم خورد بجای کوششهای دیگر فلسفه مسیو ماریین را بکار بندند و اگر نیازی به روضه خوان و قمه زن و شمشیر زن و مانند اینها پیدا کردند خواهند توانست از ایرانیان بخواهند و کار خود را راه اندازند .

چنانکه گفتیم این نوشته های ماریین و جوزف جداگانه بنام * سیاسته الحسینیة * چاپ شده . این دفتر تاریخچه ای داشته که من باید در اینجا بنویسم : در سال ۱۳۲۸ که در ایران شور آزادی خواهی بسیار نیرومند میبود و آزادیخواهان پس از یکسال و بیشتر جنگ با محمد علی میرزا و ملایان فیروز در آمده تهران را هم گشاده بودند . و دشمنان آزادی ، که بیشترشان روضه خوانان و ملایان و پیروان ایشان می بودند پس از ایستادگیها و جنگها نومید شده و آتش سینه هاشان رو بخاموشی نهاده بود . و از آنسوی دولت خودکامه روس سپاه به ایران آورده و آذربایجان و دیگر شهرها را گرفته بکاستن از نیروی آزادیخواهان میکوشید . ناگهان این دفترچه بمیان افتاد (۳۶) . تو گفستی نفت بروی آتش ریختند . ملایان و روضه خوانان و بسیاری از مردم به تکان آمده . و با آزادیخواهان که بکاستن از روضه خوانی می کوشیدند ، برخاستن آغازیده چنین گفتند : * پس فرنگیها امام حسین را میشناسند و شما نمی شناسید . ای بیدینها ۱۴۰۰ ! * این را گفته بتکان آمدند .

بیش از همه در تبریز شوری برخاست و نخست نتیجه آن بود که همگی روضه خوانان که بیش از دویست تن میبودند دست بهم داده چنین نهادند که در بازارها و کوچهها روضه خوانیهای همگانی برپاگردانند . نخست در بازارها این کار را کردند ، یک بازار را میگرفتند و از این سر تا آنسر فرش می گسترند و درمیانه منبر میگذارند . و جلو آمد و شد را بسته آنجا را انجمن

میگردانیدند و روضه خوانها هریکی با پیروانشان میآمدند و فراهم می نشستند و یکی پس از دیگری بمنبر رفته مردم را گزینانیده پایین میآمدند . سه روزی و چهار روز بدینسان بسر برده چند روز دیگری بازار دیگری را برمیکردند . و در همه این کارها دشمنی خود را با مشروطه فراموش نمی کردند .

پس از دیری رو بکوچهها آوردند . در تبریز هفده و هیجده کوی از بزرگ و کوچک شمرده میشد . نوبت بنوبت آنها را گردیدند که در هر یکی چند روزی با گرد آمدن و روضه خواندن و دروغها سرودن و بمشروطه نیش زدن بسر می بردند . دیدنی می بود که از نوشته های دو اروپایی چه شور و تکانی برخاسته و چه کارهایی کرده میشد .

یک نتیجه دیگر * سیاسته الحسینیة * پیدایش دسته هایی به نام * انتظاریون * بود . چنانکه گفتیم دکتر جوزف از پندار شیعیان در باره امام ناپیدا ستایش نوشته و چنین گفته که امید بستن به پیدایش چنان کسی و چشم براه او دوختن مایه زندگی یک توده باشد . برخی از ملایان همین را دستاویز گرفته در مشهد و تبریز و دیگر جاها دسته های * انتظاریون * (بیوسندگان) پدید آوردند . صد تن و دویست تن و هزار تن فراهم میشستند ، دعای * ندبه * میخواندند ، از دیر کردن امام ناپیدا مینالیدند . می گریستند . کم کم به شیون کردن و به سر و روی خود کوفتن می رسانیدند و کسانی افتاده از خود می رفتند . و از بامداد تا شامگاه با این کارها بسر می بردند . همیخواستند با زور و ناله و گریه امام ناپیدا را به بیرون آمدن وادارند .

در تبریز داستان دیگری هم پیش آمد . و آن اینکه چون از نالیدنها و گریستنها و بسر و روی خود کوفتنها سودی بدست نیامد . سید روضه خوانی که پیشوای بیوسندگان میبود چنین گفت : * همه با هم رو بکربلا آوریم . برویم آیفتم خود را از آن درگاه خواهیم * . این پیشنهاد را پذیرفتند و انبوهی از توانگر و کمچیز . و از سواره و پیاده براه افتادند . نمیدانم چند هزار تن براه افتادند و چه اندازه از ایشان در راه از پا افتاده نابود شدند . این میدانم که صد خاندان بگدایی افتاد . نیک بیاد میدارم که در آنسال گدایان تازه ای در کوچه ها پیدا شده و برای آنکه از مردم آسانتر پول بگیرند چنین

می گفتند : " ما پدرمان بکر بلا رفته " .

اینست تاریخچه " سیاسته الحسینیه " . اینست نمونه از آمادگی شیعیان به نمایشهای بیخردانه .

ششم : یکی از زشتکارهای شیعیگری بردن استخوانهای مردگان (مردگان پولدار) بکر بلا و نجف و قم و مشهد می باشد . این کار چندان زشت و بیخردانه است که من نمیدانم چه نامی بآن دهم و با چه زبانی بنکوهم . کسیکه مرده است باید تن او را سوزانند و یا در زیر خاک نهان گردانند که از بوی بدش آزاری به مردم نرسد ، ولی آنان مرده را در یک قوطی بروی زمین نگه می دارند . و لانه ای برایش چنان میسازند که بویش بیرون آید و بدینسان مایه آزار مردم میگردند . و چو یکسال - بیش یا کم - گذشت استخوانهای او را در یکی قوطی دیگری گزارده باز می کنند و رو به " عتبات مقدسه " راه می افتند .

این کار گذشته از آنکه مردم آزرلیست و چه بسا مایه پراکتدن بیماریهایی باشد ، خود نشانی از ناهمی و دژآگاهی شیعیان و ملایان است . خدا می داند تاکنون چه رسوایها از این راه برخاسته است . در زمانهای پیش که عثمانیان گاهی به جلوگیری پرداختندی بارها رخ داده که استخوانها را خرد کرده و در توبره اسب ریخته خواسته اند نهانی از مرز گذرانند و دانسته شده و مایه رسوایی گردیده (۳۲) .

این کار را چرا میکنند ؟! . بآن استخوانها چکاری هست که از این شهر بآن شهر می کشند ؟! . اگر از خودشان بپرسید یکی خواهد گفت : یکدر بهشت از کر بلا یا از نجف یا از قم است و مرده ای که در آنجا خوابیده همانکه بوق دمیده شود و برخیزد یکسره به بهشت خواهد رفت . دیگری خواهد گفت : مرده ای را که در قوطی گزارده اند بنجف یا بکر بلا خواهد رفت و از فشار گور ایمن باشد . دیگری خواهد گفت : ما گناهکاریم و به آن استان پناهنده می شویم . یا خواهد گفت : ما سگیم و خود را به نمکزار می اندازیم .

با این بهانه های سستی به کاری به آن زشتی و زیان آوری برمیخیزند و آبروی یک توده ای را به باد می دهند . اروپاییان که ایرانیان را دژ آگاه و

بیابانی میخوانند آیا این دلیل استواری در دست آنان نخواهد بود؟! . اروپاییان نه ، خودمان اگر شنیدیمی که مردمی با استخوانهای مردگان چنان رفتاری می کنند آیا دژ آگاه و پستشان شماردیمی ؟!

کوتاه سخن : شیعیگری چنانکه از دیده دین و خداشناسی در خور نکوهش بسیار است از دیده زندگانی هم در خور نکوهش می باشد شیعیان که در دین به بت پرستی افتاده اند در زندگانی پست تر از بت پرستانند ، برای روشنی سخن می نویسم . امروز زندگانی بچند گونه تواند بود:

یکی زندگانی که اروپاییان پیش گرفته اند ، بدینسان که توده ها با یکدیگر در کشاکش و نبردند . جنگها میکنند و خونها می ریزند و شهر ها را ویران میگردانند . در میان خود نیز آیین بخردانه نداشته با نبرد و کشاکش می زنند ولی در همانحال معنی میهن پرستی را میدانند، با آزادی کشور و سرفرازی توده خود دلبستگی میدارند . همگی دست بهم داده به آبادی کشور و به نیرومندی دولت خود میکوشند ، در دانشها پیش می روند .

دیگری زندگانی که دین یاد می دهد و ما خواهان آنیم ، بدینسان که توده ها با یکدیگر بجای کشاکش همدستی کنند و بجای جنگیدن و ویرانی رسانیدن با آبادی جهان کوشند و در میان توده ها آیین بخردانه باشد هر چیزی از کشاورزی و داد و ستد و بازرگانی و فرهنگ و زناشویی و سررشته داری بمعنی راست خود شناخته شده بمعنی راست خود بکار بسته شود . بدانشها بیشتر از این ایرج گزارده گردد (۱۳۳) .

زندگانی شیعیان هیچیکی از اینها نیست و بسیار پست تر از اینهاست و این بچند شوند است که در پایین فهرست وار یاد می کنیم :

۱) شیعیان مردگانی را گرداننده جهان میدانند و پیشرفت کارها را از آنان چشم میدارند . و بجای آنکه هر کاری را از رهش پی کنند و به نتیجه رسانند انجامش را از آن مردگان میخوانند . این جهان از روی یک آیینی می گردد و هر کاری نتیجه کار دیگری می باشد . مثلا یک توده ای چون بکشور و توده خود دلبستگی میدارد و برای نگهداری آن سپاه می آراید و توپ و تانک و هواپیما و دیگر افزارها آماده می گرداند . نتیجه این کارها نیرومندی و سرفرازی آن شود . و کشورشان از افتادن به دست بیگانگان ایمن

گردد . ولی شیعیان این را نفهمیده اند و پروایی باین کارها نمی‌دارند . باور آنان اینست که این کشور را امام رضا یاصاحب الزمان نگه میدارد . در دیگر کارها نیز چنینند . فلان زن پسر خود را از رفتن بسریازی یا از یاد گرفتن هوانوردی باز می‌دارد و باین اندیشه است که اگر روزی جنگی برای این کشور پیش آمد و بسبب اندازهای دشمن بسر شهر رسیدند او خود را و خاندانش را با " توسل بحضرت عباس " و " نذر قربانی گفتن " و مانند اینها نگه دارد . فلان سبزی فروش و بهمان پینه دوز دکان خود را برچیده و سرمایه خود را برداشته روانه کربلا میشود و باین باور است که امام حسین باو سرمایه خواهد رسانید . از این گونه چندانیست که بشمار نیاید .

۱۲) چون آن مردگان را " گرمی داشتگان " خدا شناخته دستگاه آفرش را بسر آنان میگردانند همه بزمان آنان پرداخته به زمان خود ارج نمی‌گذارند . در پندار شیعیان دوره بهتر جهان گذشته و آنچه بازمانه دوره های بی ارج آن می باشد . خدا بجهان آنچه بایستی بکند کرده است : پیغمبرهایش را برانگیزیده . علی و حسن و حسین و جعفر را که گلهای سرسید آفرش بوده اند آورده . دستگاه کربلایش را راه انداخته . برای روز رستاخیز میانجیانی اندوخته گردانیده . امام زمانش را در جابلقا و حابلسا آماده نگه داشته دیگر کاری که بکند نمانده و این دوره هائی که میگذرد زمانهای بیهوده جهانست که هیچ ارجی نباید گزاشت و تنها کاری که باید کرد آنست که زیارت رفت . گزیه کرد . داستان فدک را فراموش نساخت . دست ارگریان ایوبکر و عمر برداشت . تا بدینسان امامانرا از خودخشنود گردانید و روز رستاخیز از مانجیگری آنان بی بهره نماند . در نتیجه همینست که هر بدبختی که بتوده و کشور پیش آید و هر گرفتاری که رخ دهد شیعیان پروا ننمایند بجای خود . که از همان نیز معجزه ای برای امامان خود پدید آورده چنین گویند : " اینها علامت آخرالزمان است . خودشان خبر داده بودند " . جهان که همیشه در پیشرفت است و آینده بهتر از گذشته میباشد پندار شیعیان به وارونه آنست . در پندار ایشان گذشته بهتر از اکنون و آینده بوده . مگر آنکه امام زمان پیدا شود که آن روزگار نوینی خواهد بود .

۱۳) شیعیان از روی کیش خود با سررشته داری (حکومت) بد خواهند و

تا میتوانند با دولت دشمنی میکنند و از پرداختن مالیات و دادن سرباز خودداری مینمایند و چون این را در گفتار آینده بگفتگو خواهیم گزاشت در اینجا به آن نمی پردازیم .

اینجا انگیزه هایست که زندگانی شیعیان را بسیار پست گردانیده . حال امروزی ایران که یک توده بیست میلیونی در جهان سیاست کمترین ارجی را نمیدارند و رشته کارهاشان بدست بیگانگان افتاده چند شوندی میدارد که بزرگترین و هناینده ترین آنها کیش شیعیست . صوفیگری ، خرابیاتگری ، باطنیگری ، علی الهیگری ، بهاییگری و مانند اینها هرکدام زیانهای بسیاری به کشور رسانیده . لیکن شیعیگری که کیش انبوه مردم است زیانش بسیار بیشتر بوده .

ما از گمراهیهای شیعیان و از نادانیهای آنان داستانهای بسیار می شناسیم و در اینجا چند داستانی را یاد خواهیم کرد :

۱) چنانکه نوشتیم در سال ۱۳۳۶ وهابیان به سرکردگی سعودبن عبدالعزیز بکربلا دست یافته شش ساعت به کشتار پرداختند . بخانه ها در آمده کودکان و بچهگان را کشتند و بزنان و دختران دست یازیدند . بارگاهها را ویرانه گردانیده صنوفهای سیمین و آهنین را شکستند و هیچگونه ناپاسداری دریغ نداشتند . بنوشته خود شیعیان هفت هزار تن کشته گردیدند که چند تن از ایشان از مجتهدان بزرگ میبودند .

از داستانی باین شومی ، شیعیان بایستی بخود آیند و این بدانند که آن گنبد ها توانای هیچکاری نمیشانند . بایستی بیدار گردیده این دریابند که مردگانی که دستگاه خود را نگه داری نتوانستند دیگران را هم نخواهند توانست . ولی آنان به جای اینها بگمراهی افزوده از یکسو همانرا دستاویز دیگری برای نالیدن و زاریدن گرفته شرها گفتند و مرثیه ها سرودند:

لم ادراى رزا ياهم اعج لها لذب اصيبه ام هنك نسوان
ومن رأى يوم تشريق بغيرمنى و هديه العز من ابناً عدنان
سنن ابن سعد سيلا واقصدى ابن سعود الشقى به ضل الشقيان(۳۴)

از سوی دیگر بدروغ پردازی برخاسته معجزه ای خاستند : " وهابیان چون قبر امام حسین را شکافتند دیدند که آنحضرت با بدن پاره بر سر بوریایی

نهاده • بناگاه هوا بهم خورده و باد شدیدی وزیدن گرفت • وهابیان از ترس رو به گریز نهادند بیرون رفتند ۰۰۰۰ (۳۵) •

از اینها گذشته • خدام حرم • که در آزمندی و پول دوستی کم مانند میدارند از پیشامد بسودجویی پرداخته تسبیحهای چوبی ساختند و بنام آنکه از چوب صندوقهای شکسته است به ایران و دیگرجاها بردند و بتوانگران بهای بسیار گزاف فروختند • نویسنده " قصص العلما " که یکی از ملایان بنام می بوده چنین می نویسد : " چند عدد از آن بدست والد افتاده که چند دانه را من دارم • امید که آنرا در میان کفتم گزارند که بدانسب نجات از درکات یابم چه آن صندوق را انبیا، مسح کردند و ائمه تقییل نمودند و ملائکه پرهای خود را علی الدوام به آن سودند " •

شما نیک اندیشید که این گروه تا چه اندازه در گمراهیها فرو رفته اند نیک اندیشید که هیچ چیزی نمیتواند آنان را به تکان آورد ! نیک اندیشید که تا چه اندازه با خدا و آیین او دشمنند! نیک اندیشید که چگونه بدروغسازی دلبرند و چگونه در نادانی پافشار می باشند ! •

۲) چنانکه گفتیم در سال ۱۳۲۰ روسیان در مشهد توپ به گنبد آنجا بستند و سالداتها بدرون رفته سید محمد یزدی و دیگران را دستگیر گردانیدند و در میانه چند تن از مردم کشته شده کالاهای بسیار بتازاج رفت • این کار بشعیان بسیار گران افتاد و با اینحال در ایران از ترس روسیان به خاموشی گراییده و بشیوه " تقیه " رفتار کردند • بویژه که امپراتور روس مشروطه ایران را برانداخته و ملایان و پیروانشان بسیار خشنود آژو میبوندند • ولی در هندوستان شیعیان به جوش و خروش برخاستند و انجمنها برپا گردانیده از دولت انگلیس خواستار شدند که از روسیان کینه آن کار را جوید •

دارنده جبل المتین که از بیرقداران شیعیگری می بود گفتارهای بسیار در این زمینه نوشت و در یکی از آنها چنین گفت : " مسئله خراسان را قیاس به تبریز نتوان نمود " • ببینید کودنی یک روزنامه نویس را : در تبریز که روسیان آن بیدادگریها را کردند و هفتاد تن کمابیش مردان ارجمندی را از نقه الاسلام و شیخ سلیم و میرزا علی واعظ و میر کریم و دیگران بدار کشیدند و ریشه آزادیخواهی را از آتشهر کنده آزادی ایران را از بین بردند •

نویسنده کودن سوراخ شدن چند جای گنبدی را بزرگتر از آن می شمارد و در خور سنجش نمی داند •

بدینسان شیعیان می سوختند و می ساختند تا دو سال دیگر جنگ جهانگیر ۱۹۱۴ برخاست ، و چون در آغاز کار آلمانها فیروزمند می بودند روسیان شکستهای بسیار می خوردند شیعیان فرصتی یافتند و آنرا " معجزه ای " از امام رضا دانستند و نابودی روس را پیشگویی کردند • شاعران را " مضمونی " بدست افتاده و از واژه های " توس " " روس " و " پروس " که قافیه های آماده ای میبود سود جسته دویستی ها سرودند : " سلطان توس جواب التماوم روس را پس از دو سال با توپ " پروس داده بود " • سپس که در خاک روس شورشی برخاست و امپراتور نکولا از تخت افتاده خودش و خاندانش کشته شدند و سالها آشوب در میان روسیان می بود زیان شیعیان درازتر گردید و داستان کشته شدن نکولا و خاندانش را برخ همگی کشیدند : دیدید امام رضا او را گرفت ! با آل علی هرکه در افتاد برفتاد " •

ببینید ناهمی تا چه اندازه است : دولتهای اروپا که از چهل سال پیش در برابر نکلدبگر دسته بسته برای یکچنان جنگی آماده گردیده و صدها افزاز بسیجیده بودند تا با آن جنگ برخاستند ، و دسته سوسیال دیموکرات روسی که از سالیان دراز رنجهها کشیده و گزندها دیده و نیرویی اندوخته بود تا فرصت یافت و بآن شورش برخاست • همه اینها را هیچ می شماردند و کارهایی را که در نتیجه آنها رخ داده بود به نام " امام رضا " می خواندند • تو گویی همه جهانیان باید بکوشند و رنج ببرند ولی هوده کوششها و رنجهای ایشان بنام امامان اینان خوانده شود •

شگفترا آنکه هنوز از روس دست برنداشته اند و در آغاز این جنگ باز هم پیشگویی از نابودی روس میکردند • دیگران بمانند ، در تبریز روزی در میان افسران گفتگو می رفته یک سرهنگی چنین گفته : " من یقین میدانم که روسیه شکست خورده نابود خواهد شد • امامرضا آنها را گرفته " •

۳) پیرارسال که سپاهیان دو دولت بایران آمدند و رشته کارهای کشور را بدست گرفته از جمله خواربار برای خودخریدند و یا از بار کردن خواربار از

شهری شهری جلو گرفتند ، در نتیجه این رفتار ایشان ناگهان نرخها بالا رفت و چون کشت خوبی نیز نکرده بودند در تهران و دیگر شهرها گرسنگی آغاز گردید . در تهران کوجه ها پر از گدایان شد صدها بلکه هزارها کس از گرسنگی مردند و یا دچار بیماریها گردیده نابود شدند .

در چنان هنگامی ملایان بجای آنکه بخود آمده ببینند که آن گرسنگی و بدبختی نتیجه ویرانی کشور و ناتوانی دولت ، و ویرانی کشور و ناتوانی دولت نیز نتیجه بد آموزیهای ایشانست و بگناه خود پی برده پشیمانی نمایند ، تیره دلانه ژیشآمد به سودجویی برخاسته در همه جا در منبرها و نشستها چنین گفتند : ' دیدید ای لامذهبا ! نماز را ترک کردید ، روزه نگرفتید ، روزه خوانیها برچیده شد ، زیارت غدغن کردید ، زنها بی حجاب شدند ، خدا بغضب آمده این بلا را فرستاد ' . این بود سخنانی که در همه جا بزبان آورده انبوهی مردان و زنان را بگزاردن عمامه و کلاههای بی ابه و بسر کردن چادر واداشتند و باز دیگر روزه خوانیها فزونی یافت .

روزی یکی گفتم : معنی این سخن آنست که خدا در آسمان نشسته و همه جا را رها کرده تنها ایران را می باید که همانکه از مردم یک نافرمانی دید بخشم آید و پتیاره فرستد و سپس که پشیمان شدند و باز گشتند بسر خشنودی آید و پتیاره بازگرداند اینست نمونه ای از خدا ناشناسی شما .

شما میگویید : چون زندهای ایران رو باز کردندخدا این گرسنگی را فرستاد . من می پرسم : خدا چه کرده که گرسنگی فرستاده ؟! آیا باران از آسمان نیاریده ؟! آیا سنبل از زمین نرویده ؟! آیا ملخ و سن گندمها را تباہ گردانیده ؟! در جاییکه هیچیک از اینها نیست پس چگونه می گوید: خدا گرسنگی فرستاده ؟! شما با دیده می بینید که خواربار را بیگانگان کشیده می برند ! می بینید که مایه آن ، ناتوانی دولت و مایه ناتوانی دولت بد آموزیهای بیخردانه شماست . با اینحال گناه را به گردن خدا می اندازید. وای بشما ! وای بشما !

ای بیخردان ! خدا از رو باز کردن زنان تهران کینه میجوید ، آنهم از بیگانگان و زنان بوشهر و بندر عباس ؟! اینان رو باز میکنند و خدا بآنان خشم می گیرد ؟! پس چرا زندهای اروپا و آمریکا که همیشه رو بازند خدا

بآنان خشم نگرفته تنها از رو باز کردن زنان ایران خشم می گیرد ؟! خاک بر سرتان ای نادانان !

در برابر این سخنان چنین گفت : ' بالاخره مگر کارها در دست خدا نیست ؟ ' . گذتم : اینیاسخ پرسشهای منست ؟! . آنگاه چرا تا کنون ندانسته اید که در این جهان هیچ کاری بی شوند و انگیزه نتواند بود ؟! چرا با اینهمه نادانی و کودنی بمردم پیشوایی می کنید ؟!

۱۴ از چند سال باز ، در تهران مردی خود را " سید محمدعلی " مینامد و بدعوی آنکه نابینا می بوده و " حضرت عباس " بنایش گردانیده به اداره ها و به خانه ها میرود و پولها از مردم میگیرد . پیشرویش تا آنجاست که میگوید : ' استکانی پر آب کنید و بیاورید من تبرکش کنم و بخورید و از بیماریها در امان باشید ' و چون می آورند آب دهان خود را بآن ریخته بمردم خوراند . کسی تاکنون نجسته که دعویش راست یا دروغست . یکی نرسیده : تو کجایی هستی و که میداند که تو نابینا بودی ؟! که دید که " حضرت عباس " ترا بینا گردانید ؟ آنگاه چرا پی کار نمروی ؟! چرا با تن درست و گردن کلفت گدایی میکنی ؟! مگر کسیکه با " معجزه " بینا شد باید بگدایی پردازد ؟! بهر اداره ای که میرود با پول بسیاری بیرون می آید .

این بدتر که بسیاری ازسران اداره ها پشتیبانش می باشند و سپارشنامه بدستش داده اند . روزی در وزارت فرهنگ دیدم در جلو میز یکی از کارکنان ایستاده و او پولی در آورده می دهد من چون خرده گرفتم و گفتم : ' چرا باین مفتخوار پول میدهید ؟ ' با یک افسوسی چنین گفت : ' چکنیم ؟! آقای مدیر کل توصیه نوشته بدستش داده ' .

بسنند : وزارت فرهنگ که باند ندشمنی با پندارههای بیبا نبرد کند و جوانان را بکار و کوشش برانگیزد ، " مدیر کل " شیعی آن پشتیبانی از مفتخوار گردن کلفت و گدای دروغساز می کند و سپارشنامه بدست او میدهد . روزی دیگر شنیدم بدانشکده افسری رفته و یکی از افسران بجلوش افزاده او را در اطافها گردانیده که در همه جا سرگذشت ساخته خود را باز گفته و از جوانان پولهایی گرفته . تنها از یک اطلاق ۱۵۰۰ ریال بدستش آمده است .

ببینید : وزارت جنگ که باید پندارهای بیبای بیهوده را از دل‌های جوانان بیرون گرداند و از آنان افسرانی غیرتمند پدید آورد ، بدینسال پندار پرستی را در دل‌های آنان ریشه دارتر می کند و زشتی گدایی و مفتخواری را در دیده آنان کم می گرداند . اینها همه نتیجه کیشیست که افسران و دیگران میدارند و سرابا آلوده پندار و گمراهی میباشند .

شنیدنی تر از همه داستان دین آموزی بمردگان (بگفته خودشان تلقین است) . کسیکه مرد و بگورش گزارند باید ملایی بالای سرش ایستد و با زبان عربی چنین گوید : " بشنو و بفهم ای بنده خدا ، هرگاه که دو فرشته بنزد تو آمدند و از تو پرسیدند کیست پروردگارت ؟ " بگو خدا پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و علی و حسن و حسین . . . امامان منست ، بگو بهشت راستست ، آتش راستست ، ترازو راستست ، پل صراط راستست .

" ببینید در همین یک کار چند نادانی گرد آمده است :

یکم : کسیکه مرد تن او لاشه ای بیش نیست که پس از چند روز از هم خواهد پاشید و دیگر با آن کاری نیست و هرکاریکه خواهد بود با روان است . اینکه تن را بزیر خاک میکند برای آنست که در زیر خاک از هم باشد و آزارش بزندگان نرسد .

چیزی به این آشکاری ، تو گویی آنان نمیدانند و از نافهمی چنین می پندارند که همه کارها با آن تن خواهد بود و گور ، خانه ای بهر او می باشد ، و اینست چون بگورش گزارند دو فرشته ای بنام " نکیر " و " منکر " با گرزهای آتشین بنزدش خواهند آمد و پرسشهایی خواهند کرد که اگر پاسخ نتوانست گرزهای آتشین را بسرش خواهند کوفت و گور پر از آتش خواهد گردید .

دوم : دین دستور زندگان نیست و کسی باید آنرا در زندگیش دارد نه در مردگیش . کسی اگر در زندگیش دین داشته که نیازی به یاد دادنش نخواهد بود ، و اگر نداشته سودی از یاد دادنش پس از مرگ بدست نخواهد آمد . پس آنان دین را چه میندارند که بچنین رفتاری می پردازند ؟!

پیداست که آنان از معنی راست دین بسیار دور میباشند ، و چنانکه گفته ایم دین در نزد آنان همان دلبستگی " به چهارده معصوم " و پرستش

آنهاست ، چنین می پندارند که خدا جز همان دلبستگی را نمیخواهد ، و اینست کسی اگر پس از مرگ ، آن دلبستگی را نمود مایه خشنودی خدا خواهد بود و او را به بهشت خواهد برد .

سوم : در پندار آنان زبان دستگاه خدا عربی است ، و اینست پرسشهایی که دو فرشته از مرده خواهند کرد بعربی خواهد بود و مرده باید بعربی پاسخ دهد ، و جای گفتگوست که فلان ترک و بهمان کرد که می میرد آیا در زمان عربی دان میگردد ؟ ؟ ؟

گفتار چهارم

زورگوییایی که ملایان می کنند *

از شیعیگری چندانکه می شایست سخن رانندیم * و اکنون می خواهیم از ملایان و زورگوییهای آنان سخن رانیم * شیعیگری که خود دستگاهی بوده ملایان بروی آن دستگاهی چیده اند *

شیعیگری با آن بیجهلیکه خورده و آن رنگهایی که گرفته باین نتیجه رسیده که سررشته داری یا فرمانروایی در این زمان از آن امام ناپیداست * ملایان آنرا گرفته میگویند : ما جانشین آن امامیم و فرمانروایی امروز از آن ماست *

با همین عنوان مردم را زیر دست خود میندارند و از ایشان زکوه و مال امام میگیرند * از آنسوی دولت را " جائر " و " غاصب " شناخته بمردم چنین می آموزند که تا توانند مالیات نپردازند و فرزندان خود را بسربازی نفرستند . اگر پول دولت بدستشان افتاد * با اجازه از علما " بدزدند " *

اکنون که ایران مشروطه پذیرفته و از روی قانونها زندگی می کند ، ملایان با این نیز دشمنی می نمایند و مردم را به بدخواهی و کارشکنی وامیدارند *

این یکدعوی بسیار بزرگگست که ملایان میکنند و زبان آن نیز بسیار بزرگست * خود شیعیگری با زبانهای یکسو . و این دعوی ملایان و با

زبانهای یکسوست *

سررشته داری (یا حکومت) رک سهنده زندگانی توده ایست * از ایرو از دوست سال باز که در میان توده های اروپا و آمریکا تکائی پیدا شده ، گفتگوها در این زمینه رفته و شورشها پدید آمده و خونها ریخته شده * بی شوند نمیگوئیم : دعوی ملایان بسیار بزرگست *

از آنسو نتیجه این دعوی دو دلی مردم و سرگردانی ایشانست * زیرا ملایان که سررشته داری را از آن خود می شمارند * آنرا بدست نمیگیرند (و خود نتوانند گرفت) * پس ناچار است که سررشته داری دیگر باشد و مردم نیز بآن خوشبین نباشد * دولتی باشد که مردم آنرا " ستمکار " (جائر) شناسند و از بدخواهی و کارشکنی باز نایستند * بگفته یکی از باران : " از دون به چیزهایی باور دارند که نتوانند بکار بست ، و در بیرون بکارهایی بریزند که باور ندارند " *

ملایان با دولت ایران همان رفتار را میکنند که امامانشان با خلافت اسلامی کرده بودند * چنانکه امام جعفر صادق خود بخلافت نمیکشید و آنرا بدست نمی آورد ، و بدیگران که کوشیده و بدست آورده بودند گردن نمی گذاشت و بلکه پیروان خود را به دشمنی و کارشکنی وامیداشت . همچنان ملایان خودشان رشته کارها را بدست نمی گیرند و بدیگران که گرفته اند گردن نگزارده مردم را به بدخواهی و دشمنی برمیانگیزند * بلکه میتوان گفت که زورگویی ایشان بیشتر است تا زورگویی آنان زیرا به جعفر بن محمد اگر خلافت را دادندی بیگمان آنرا پذیرفتی ، (چنانکه نواده اش علی بن موسی ولیعهدی مأمون را پذیرفت) * لیکن به ملایان اگر سررشته داری داده شود نخواهند پذیرفت و نخواهند بیش آمد * زیرا ایشان گذشته از اینکه گروهی بیسروسامانند و پیداست که سررشته داری نتوانند، خود ایشان بهتر می شمارند که در نجف یا قم یا شهر دیگری نشینند و بی تاج و تخت فرمانرانند ، و پولهای مفت گیرند و بیرنج و آسوده بخوشی پردازند *

سررشته داری یا فرمانروایی بسپاه نیاز دارد ، شهرتانی و شهرداری یا دیگر اداره ها خواهد . سررشته دار باید پاسخده آرامش شهرها و آسایش مردم و آبادی کشور باشد * ملایان نمی خواهند این کارها را بگردن گیرند دوست

میدارند که بی هیچ رنجی باج گیرند و بی هیچ پاسخدهی فرمانرانند .
آنان سود خود را در این میشناسند که بدانسان که امروز هست دولتی
باشد که کشور را راه برد و کارهای سررشته داری را انجام دهد ، ولی در
همانحال در پیش مردم " جانر " شناخته شده مردم از درون دل علما را پیشوا
و فرمانروا شناسند و پولهانشان به آنان پردازند . رنج را دولت کشد و سود را
آنان برند .

دولت که سپاه میگیرد ، پاسبان و ژاندارم نگاه میدارد ، اداره ها برپا می
کند ، هرچه بگیرد حرام باشد ، ولی آنانکه بهیچ کاری نمی پردازند و هیچ
پاسخدهی بگردن نمیگیرند هرچه بگیرند حلال شمرده شود . دولتیان همگی
بدوزخ روند و آخوندها یکسره رویه بهشت آورند . پاسبان که در گرما و سرما
شبهها را بیداری میکشد و بخاندانها نگرهبانی می کند گناهکار باشد ، ولی
ملازمادگان و سید بچگان ویلگرد و مفتخوار نیکو کار باشند . کوتاه سخن :
یک " حکومت عرفی " باشد بد نام و بی ارج ، و " حکومت شرعی " باشد
ارجمند و نیکنام . رنج را آن کشد و سود را این برد .

این آرزویست که ملایان میدارند و تاکنون پیش برده اند . ولی
بیگفتگوست که این آرزو یکسره بزبان توده است . چنانکه گفتیم این
نتیجه اش دودلی مردم است ، و نتیجه دودلی نیز جز درماندگی و بدبختی
یک توده نتواند بود .

مردمی که بیست میلیون ، یا بیشتر و کمتر، توده ای پدید آورده اند و در
یکجا میزیند ، باید همگی ایشان بکارهای توده ای ارج گزارند و دل بستگی
دارند ، هر یکی خود را پاسخده پیشرفت آن کارها دانسته باندازه توانایش
کوشش دریغ نکند . آن کشور خانه ایشانست ، سرچشمه زندگانی ایشانست
باید بنگهداری آن کوشند و سربازی در آن راه را بپای خود دانند . از این
راه است که یک توده فیروزمند تواند بود و با سرفرازی آزادی تواند زیست .
مردمی که بکشور خود دل بستگی ندارند و بکارهای توده ای ارج نگرارند
جای هیچ گفتگو نیست که بیگانگان به ایشان چیره خواهند گردید و
یوغ بندگی را بگردن ایشان خواهند گذاشت .
اینست نتیجه آن رفتار ملایان ، بیست میلیون توده را دچار بدبختی می

گردانند . از اینجاست که می گوئیم : دعوی ملایان بسیار بزرگست و زیان
آن نیز بسیار بزرگ میباشد .

یک نمونه از رفتار ملایان و از نتیجه آنها داستان مشروطه است . مشروطه
(یا سررشته داری توده) بهترین گونه سررشته داری هاست . اگر در زمان
اسلام جهان را خلافت شایستی امروز مشروطه می شاید . این نشان پیشرفت
جهانست که توده ها خودشان رشته کارهای توده ای را بدست گیرند و آنرا
راه برند .

مشروطه در زمانهای باستان در یونان و روم پدید آمده ولی نیابیده بود . تا
سپس در اروپا پدید آمد و بیشتر کشورها آنرا پذیرفتند . در ایران نیز
غیرتمندانی خواهان آن میبودند و سالها میکوشیدند تا شادروانان ، سید عبدالله
بهبهانی و سید محمد طباطبائی پیش افتاده جنبشی پدید آوردند و بدانسان که
در تاریخ نوشته شده از مظفرالدینشاه فرمان مشروطه گرفتند و مجلس شورای
در تهران گشاده گردید .

با آنکه پیشوای این جنبش دو سید میبودند و سه تن از علمای بزرگ
نجف که آخوند خراسانی و حاجی میرزا حسین طهرانی و حاجی شیخ
مازندرانی باشند ، مردانه پشتیبانها می نمودند . در میانه با ملایان نبرد سختی
پدید آمد .

در آغاز کار اینان چون معنی مشروطه را نمیدانستند و چنین می پنداشتند
که مردم که شوریده اند رشته کارها را از دست دربار گرفته بدست آنان
خواهند سپرد ، از اینرو باآن همراهی می نمودند . ولی بیش از هفت یا
هشت ماه نگذشت که راستی را دریافته دانستند که مشروطه نه بسود آنان ،
بلکه بزبان ایشان می باشد و این بود بدشمنی پرداختند . دسته بندیها کردند ،
با دربار همدست شده کوششها بکار بردند ، در میانه جنگها رفت ، خونها
ریخته شد ، چون در انجام کار مشروطه خواهان چیره در آمدند و تهران را
گشاده محمد علی میرزا را برانداختند ، این بار ملایان دست بدامن دولت
بیدارگر روس زده نکولا را پشتیبان خود گرفتند و ده سال که سپاه روس در
شهرهای ایران میبود از هیچگونه پستی و نامردی باز نایستادند .

پس از همه اینها چون نکولا نیز برافتاد اینبار بخاموشی و کناره گیری

گراییدند . و کم کم با مشروطه به آشتی و دوستی پرداخته از مشروطه بسود جویی برخاستند . فرزندان خود را به دبستانها فرستادند . در اداره ها کار برای بستگان خود گرفتند . از هر راهی توانستند از سودجویی باز نایستادند یکدسته " متجدد" گردیده مشروطه را با شیعیگری سازش دادند : امامان همیشه با ظلام و مستبدین در جنگ بودند . مگر امامحسین در راه عدالت کشته نشده !؟ " از اینگونه سخنان فراوان بمیان آوردند و بازار خود را گرم گردانیدند بسیاری از آنان خودشان را به ادارات انداخته یا دفتر اسناد رسمی گرفته از دولت کار پذیرفتند .

لیکن در همانحال دشمنی خود را با مشروطه فراموش نکردند . آن دعوی را که در باره فرمانروایی می داشتند . رها نکردند . باز دولت را "جانخوانده مالیات دادن و بسریازی رفتن را حرام ستودند. باز نوید بهشت دادند باز حور و غلمان فروختند . از هر راه که توانستند مردم را بدلسردی از مشروطه وا داشتند . هر گامی که در راه پیشرفت برداشته شد از هاپهوری باز نایستادند . از بیشرمی و خیره رویی . یکسو از اداره های قانونی بهره جستند و یکسو از حاجیان و مشهیدیان زکوه و مال امام و " رد مظالم " گرفتند بگفته عامیان : " هم از توبره خوردند و هم از آخور " .

اکنون که در تهران تکانی بریاست و برای مجلس چهاردهم نمایندگانگی برگزیده می شود چند تن از ملایان می کوشند که پسران یا برادران خود را برگزینانند و با صد بیشرمی " بیانیه " ها بچاپ میرسانند و مردم را بگرفتن " تعرفه " و دادن " رأی " وامیدارند . در همانحالیکه این کار را میکنند در پشت سر چنین میگویند : " حالا که این لامذهبا کار خود را پیش برده اند باید علما را انتخاب کرد که تا بتوانند از بدعتها جلوگیری کنند " .

از این ملایان داستانهایی هست که اگر نوشته شود کتابی گردد رفتار اینان دلیل برنده ایست که گروهی بیدینند و جز در پی خوشگذرانیهای خود نمی باشند . و این پیشه را بهترین راه برای آن میشناسند . راستی هم آنست که پیش از زمان مشروطه در میان ملایان نیکان و بدان هر دو می بودند . ولی چون مشروطه برخاست و ناسازگاری ملایی با آن دستگاه روشن گردید کسانی که بهره از پاکدلی و نیکخواهی میداشتند خود را بکنار کشیدند . و نمایندند

در ملایی مگر تیره درونانی که از زندگی جز شکم پرستی و کامگراری را نفهمیده اند و از نیکخواهی و دلسوزی به مردم بیکیار بی بهره اند . یکی از ملایان آذربایجان میبوده . در سال نخست جنبش مشروطه بنمایندگی ازعلما به مجلس شورای فرستاده شد . و در آن مجلس که قانون اساسی گزارده میشد و کشاکشهای بزرگی در میان میبود . این مرد بهمدستی دو سید و دیگران . هواداری بسیار از آن قانون کرده از همانراه جایگاهی در میان مشروطه خواهان یافت و از بزرگان بشمار رفت . و زیرکانه از آن فرصت سود جسته " مستمری " گرافی از گنجینه دولت برای خود گرفت . و فرزندان خود را که بسیارند (جز یکی) به اروپا فرستاد و یا در آموزشگاههای ایران بدرس خواندن گذاشت که چون بازگشتند و یا از آموزشگاه بیرون آمدند هر یکی در اداره ای جا گرفته ماهانه های گرافی دریافتند (و اکنون هم در می یابند) .

پس از همه اینها خود او دستگاه " حجه الاسلامی " را رها نکرد و در این سی وهشت سال همیشه . هم از مشروطه خواهی سود جسته و هم از آخوندی . از آنسو در گزاردن قانون اساسی دست داشته . از اینسو درخانه خود درس " فقه " گفته . هیچ نیندیشیده که اگر مشروطه است پس این دستگاه آخوندی چیست که من می دارم !؟ . اگر کشور با قانون اساسی راه خواهد رفت دیگر این " فقه جعفری " بچه کار خواهد خورد !؟ آیا از روی قانون اساسی من چکاره ام و چه عنوانی توانم داشت !؟ . تنها آن خواسته که در هر دو بازار گرمی دارد و سود جوید . و با آنکه اکنون بیش ازهشتاد سال میدارد با همان دورنگی و زیرکی روز می گزارد .

از همین ملا داستان دیگری هست . یکی از آذربایجانیان چنین میگوید : " در سالهای نخست مشروطه با چند تنی به تهران رفته بودیم . روزی گفتم بدین فلان آقا رویم . چون رفتیم دیدیم در تالار بزرگی " مجلس درسی " بریاست طلبه ها تالار را پرکرده اند و آقا سرگرم " تفریر و تحقیق " است . گفتگو از این میروید : " آیا صورت کسی را کشیدن جائز است یا نه !؟ " (هل يجوز التصویر لا ؟)

ما چون نشستیم آقا " صحیحکم الله بالخیر " گفت و بسر سخن رفت . ما

هم نشسته گوش دادیم آقا گفت و طلبه ها گفتند . حدیثها خواندند و دلیلها آوردند سرانجام بانجا رسید که آقا گفت : " الاحوط ترکه " (بهتر است که پرهیزیده شود) *

ماچون برخاستیم * در بیرون چنین گفتند : " فلان پسر آقا که به اروپا برای درس خواندن رفته بود بازگشته * * گفتیم به نزد او هم رویم * چون رفتیم دیدیم در آنجا دستگاه دیگریست * بشیوه اروپائی صندلی و میز گزارده شده . آقازاده با سر باز و رخت فرنگی بما دست داد .چند بار " منسی " گفت : چون نشستیم و سخن آغاز شد پرسیدیم : " خوب آقا در چه رشته ها درس خواندید ؟ " آقازاده چون درسهای خود را شمرد یکی هم " رسم و نقاشی " را نام برد *

ما در شگفت شدیم که پدر در آنجا چنان گفتگویی می داشت و پسر در اینجا چنین پاسخی میدهد * پدر بطلبه ها میگفت : کشیدن صورت کسی جائز نیست * پسر می گوید : من آنرا درس خوانده ام و " نقاش " خوبی می باشم *

اینها نمونه هایی از حال و رفتار ملایان ایرانست * ملایان نجف و کربلا رفتارشان دیگر است :

نخست بیشتر آنان پسر فلان سبزی فروش یا فلان گلکار یا بهمان کشاورز روستایی می بوده * در آغاز جوانی برای گریز از کار رو بدمرمره آورده در آنجا با تبلی و مفتخواری زیسته و آنرا خوش داشته ، و پس از سالهایی با پول فلان حاجی " مقدس " نجف یا کربلا رفته و در آنجا نیز با مفتخواری روز گزارده و سالها بدانسان زیسته تا بجایی رسیده که " مجتهد " شمرده شود و " حجه الاسلام " خوانده شود * برخی نیز آقازادگانند که پدرانشان دستگاه " حجه الاسلامی " داشته اند ، و ایشان چشم باز کرده آترا دیده و جز آن نشناخته اند *

بهر حال ایشان مردان بیدانشی هستند که از جهان و کارهای آن باندازه کودک دهساله آگاهی نمیدارند و چون مغزهاشان انباشته از فقه و حدیث و از بافندگیهای دور و دراز و اصول فلسفه است جایی برای دانش یا آگاهی باز نمی باشد * در جهان اینهمه تکانهها پیدا شده ، دانشها پدید آمده ، *

دیگر گونبها رخ داده ، آنان یا ندانسته اند و یا نفهمیده اند ، و یا فهمیده پروایی ننموده اند * در این زمان میزیند و جهان را جز با دیده هزار و سیصد سال پیش نمی بینند *

بیدردانند که ششماه درس خوانند که " مقدمه واجب واجب است یا نه ؟ " * سی سال و چهل سال سختی بخود دهند که روزی رسد و حجه الاسلام " نامیده شوند * بزرگترین آرزوشان رسد بردن از پول هند و گرد آوردن " مقلدانی " از بازرگانان " مقدس " ایران باشد *

دوم : آنان خود را بیکبار از مشروطه بیگانه گرفته وهمان دستگاهی را که پیش از زمان مشروطه می بوده نگه داشته اند * در ایران آنهمه تکانهها پدید آمد و جنگها رفت و قانون اساسی گزارده شد و اکنون سی و هشت سال است که دستگاه مشروطه بریاست . آنان در نجف و کربلا همه اینها را نادیده گرفته اند و از مردم جز آن چشم نمی دارند که در هر کاری فرمان ایشان برند و زکوه و مال امام بایشان فرستند ، و اگر دولت جنگی خواست " فتوی " از ایشان طلبد * هنوز درسهای فقه و اصول را که دانسته نیست بچکار خواهد آمد سخت دنبال می کنند * هنوز سرگرم " رساله های علمی " می باشند *

در زمان آخوند خراسانی و آندوتن دیگر فروغ مشروطه خواهی نجف و کربلا نیز تافت و تکانهایی در آنجا نیز پدید آمد * ولی همانکه آن سه تن یکایک مردند آن تابش و فروغ از میان رفت و نشانی باز نماند * شنیدنیست که میرزا حسین نایینی که از شاگردان آخوند میبوده در زمان زندگی او کتابچه ای در باره مشروطه و سودمندی آن نوشته و چاپ کرده بود . سپس پشیمان گردید و نسخه های آنرا یکایک جسته و از دستها باز گرفته ، و چنانکه گفته میشود بجای آن کتابی در باره روضه خوانی و سینه زنی و آن نمایشها نوشته و بیرون داده است *

این نمونه ای از پروای ایشان بسود خودشان ، و از بی پروایشان بسود کشور و توده می باشد * یک جمله می باید گفت : تیره دلانه در راه نگهداری دستگاه خود ببدبختی بیست میلیونمردم خرسندی می دهند * اما روزی خواری ایشان از دو راه است : یکی از پول هند که سالانه با

دست نمایندگان انگلیس به " حج السلام " رسد و آنان هر یکی خودرودی برداشته بازمانده را بطلبه های پیرامون خود بخشند . دیگری از پولهایی که بازرگانان و توانگران " مقدس " ایران فرستند و یا با خود برند .

از پول هند که چندان آگاهی نمی داریم سخن نمیرانیم . ولی از پول توانگران و بازرگانان ایران می باید بگفتگو پردازیم :

این بازرگانان و توانگران ، یا حاجیان مقدس ایران گروهیند که با مشروطه دشمنند و بتوده و بکشور بدخواه میباشند . همانکه نام میهن پرستی یا قانون یا مانند آن شنوند گستاخانه ریشخند کنند . مشروطه خواهان را " لامذهب " نامیده از بیفرهنگی بازنایستند . در این کشور زیند و با هرگونه نیکی در باره آن دشمنی نمایند .

اینان نخست مشروطه را با کیش خود ناسازگار یافته دشمن شده اند و کینه از همانجا ریشه گرفته . سپس نیز جدایی از توده و برتری فروشی ب مردم و ریشخند و بدگویی را دوست میدارند و خود خواهانه از این کارها لذت میبرند . اگر در نشستهایشان باشید خواهید دید چگونه پیاپی از دولت و توده کشور و مشروطه و قانون بد می گویند و ریشخند میکنند و میخندند و لذت مییابند .

این باآنان خوش میافتد که در میان توده ، توده ای پدید آورده اند ، خوش می افتد که گردن می کشند و از قانونها سر می پیچند . خوش می افتد که بهمگی زبان درازی می کنند .

از آنسوی این بسود ایشانست که از دادن مالیات خودداری می کنند و برای پرده کشی بدر آمدهای گراف خود دو دفتر نگاه میدارند . خوش می افتد که با دادن رشوه پسران خود را از رفتن بسربازی آزاد میگردانند . خوش میافتد که از همه چیز کشور برخوردار میگردند و باخوشی بسیار می زیند و به هیچ بیانی در باره آن گردن نمی گزارند .

این رفتار سرکشانه را میکنند و دستاویزشان کیش شیعی ، و پشتگرمیشان بملایان بوزه بدستگاه نجف و کربلا می باشد .

آنگاه چنانکه گفتیم آنان نه تنها با مشروطه و کشور دشمنند و از قانون گردن میکشند ، از نیکوکاری نیز گریزان و بهر بدی گستاخ می باشند، و

چنانکه گفتیم از آنرا نیز بکیش شیعی نیازمندند.

بیشتر آنان کسانیند که از دست بدست گردایدن کالاها ، و از ائین داری و گرانفروشی داراک می اندوزند . کسانیند که دیدیم بنابودی خاندانها ننگریسته با کمترین بهانه روز به روز بروی ترخها میکشند . اینست باآن کیش نیازمندند . کیش شیعی که باین کارهای آنان ایراد نمیگیرد ، و بلکه با یک زیارت نوید بهشت می دهد ، برای آنان همچون آب برای تشنگان میباشد .

از اینرو باید ارجح آنرا بدانند و بادادن پول بملایان نگاهش دارند . باید نگرازند دستگاه کربلا و نجف و سامرا بهم خورد . اینست راز بهم بستگی میانه این توانگران با ملایان نجف و کربلا . راستی را اینان با آنان پشتیبان یکدیگرند . آنان اینرا نگاه میدارند و اینان آنرا .

در این باره نیز داستانهایی بسیاری هست و من تنها یکی از آنها را می نویسم : در زنجان کارخانه ای هست که دارنگانش تبریزیانند . مدیر آنجا یک تن از حاجیهای بسیار " مقدس " می باشد ، اینمرد با آنکه بازرگانست از یکی از مجتهدان نجف " نیابت " گرفته که " مال امام " و " ردمفالم " و اینکه پولها را که باید بعلماء داده شود بگیرد و گرد آورد و در هر دوسال و سه سال یکبار بنجف رفته باو بپردازد . آنگاه اینمرد برای کارخانه دو دفتر نگهداشته : یکی برای دولت که جز درآمد کمی را نشان نمیدهد ، و دیگری برای خودشان که درآمد گزافی را نشان میدهد ، و چنانکه دانسته ایم سالانه اند گزافی پول بنام " خمس و مال امام " جدا میگرداند و بنام نجف نگه میدارد .

اینست نمونه ای از کارهای حاجیان " مقدس " اینست نشانه ای از بدخواهی آنان با دولت . ده هزارها مانند این حاجی را در میان بازرگانان و بازاریان توانید یافت .

از سخن خود دور نیفتیم : این دعوی ملایان در باره سررشته داری و درس دشمنی با دولت که ب مردم می دهند ، بسیار زیانمند است . دویاره میگویم : بسیار زیانمند است . همین به تهایی مایه بدبختی توده ها تواند بود . چنانکه در نتیجه همان دعوی ، انبوعی از مردم بدولت و کشور توده بدخواه گردیده اند ، که نه تنها به بایاهای توده ای خودنمی پردازند . از

دشمنی و کارشکنی نیز باز نمی‌ایستد. دیگران بدانند. در اداره‌های دولتی کسان بسیاری هستند که کوشیدن بسود دولت را حرام می‌دانند، و به کار بستن قانونها و روان گردانیدن آنها را گناه می‌شمارند. و پولیکه میگیرند. با اجازه علما بخود حلال میگردانند. و همان کسان اگر پول دولت در دستشان باشد از دزدیدن آن بنام "تقاضای باقی نخواهند داشت. و از شکستن هر قانونی به نام کینه جویی باز نخواهند ایستاد."

چند سال پیش. در فروین بازرسی را دیدم که آشکاره میگفت: "این قانونرا دولت جائری بما تحمیل کرده است. من تا بتوانم باید از اجرای آن خودداری کنم." بینید: سیاست بازیهای آرزومندان خلافت در عربستان. پس از هزاروودویست سال در ایران چه میوه‌های زهر آلودی پدید میآورد. آیا مردمی با این باورهای شوم روی رستگاری توانند دید؟ آیا بچنین نادانی در جای دیگر جهان نیز توان برخورد؟!

اینکه در ایران مشروطه بنتیجه‌ای نرسید و امروز باینحال ننگ آور افتاده. اینکه یک توده بیست ملیونی بدبخت شده و در کار خود درمانده. اینکه فرزندان آنگلوساکسون از آنور اقیانوسها برخاسته برای راهبردن این کشور می‌آیند. اینها شوندهایش یکی دو تا نیست و بسیار است. ولی بزرگترین همه آنها خود شیعیگری و این دعوی ملایان می‌باشد.

یکی از کارهای بزرگی که باید در ایران بانجام رسد آنست که بیبایی آن دعوی روشن گردد. و این اندیشه‌های شوم و زهرآلود از دل‌های مردم بیرون آید. باید در این باره بنبردهای سختی پردازیم و از هیچ کوششی باز نایستیم. من در اینجا آن دعوی را بگفتگو گزارده می‌خواهم ملایان را بدآوری کشم. می‌خواهم بیک رشته پرسشهایی از آنان پردازم.

چنانکه گفتیم دستاویز ملایان در این دعوی سختی (حدیثی) است که از زبان امام ناپیدا گفته شده: "در رخ داده‌ها به بازگویندگان سخنان ما باز گردید چه آنان حجت من به شمایند و چه من حجت خدا بایشان می‌باشم." (۳۶). از اینگونه از امامان نیز گفته‌هایی آورده اند. یک دعوی به آن بزرگی بنیادش این سخنانست.

اکنون من از ملایان می‌پرسم:

نخست: گویندگان آن سخنان چکاره میبوده‌اند و چه شایندگی می‌داشته‌اند؟ میدانم خواهند گفت: "امام مفترض الطاعه می‌بودند." می‌گویم نامیست که خودتان گزارده‌اید و خدا از آن بیزار است بگفته قرآن: "ان هی الا اسماء سمیتوها انتم و آباءکم ما انزل الله بها من سلطان." پس چرا این داستان "امام مفترض الطاعه" در قرآن نبوده؟ پس چرا امام علی بن ابیطالب بمعایوه مینویسد: "هر آینه شوری مهاجران و انصار راست که اگر بسر مردی گرد آمدند و او را امام گرفتند خشودی خدا همان خواهد بود" (۳۷). و هیچ نمی‌نویسد: مرا خدا برگزیده یا پیغمبر آگاهی داده؟! آیا علی هم. با آن شمشیر آهیخته بدست، "تقیه" می‌کرد؟ آنگاه شما به ایرادهایی که در باره "امام ناپیدا" هست و ما آنرا در این کتاب باز نمودیم چه می‌گویید آیا به آنها چه پاسخی میدارید؟! نخست باید بودن چنان چیزی بادلیل روشن گردد تا دعوی شما عنوانی پیدا کند. ولی چه دلیل در آن باره در میانست؟! آن حدیثهایی که در کتابهاشان نوشته شده کدام یکی در خور پذیرفتن می‌باشد.

دوم: آن "حدیث" این معنی را که شما میخواهید نمیرساند. در آنجا می‌گوید: اگر داستانی بشما رخداد (که ندانستید) چکار کنید و حکم آنرا ندانستید (از کسانی که سخنان ما آشنایند و آنها را باز می‌گویند برسید. این سخن کجا و دعوی سررشته داری کجا؟! این دو از هم بسیار دور است. میدانم خواهند گفت: "امام ما را حجت خود گردانیده." می‌گویم: "حجت واژه ایست که ما در فارسی برابزش را نمی‌داریم." حجت کسیست که باید سخنش را بپذیرند. امام گفته در رخ داده‌ها سخن شما را بپذیرند. این معنی کجا و رشته کارهای کشوری را بدست گرفتن و مردم فرمان راندن کجاست؟! بسیار روشنست که در آن حدیث سخن از سررشته داری یا فرمان روائی نمی‌رود.

سوم: فرمانروایی یا سررشته داری گروهی بشمار و بیسلمان و بیسر چگونه تواند بود؟! شما هزارها و ده هزارها کسانید که در شهرها پراکنده می‌باشید و هیچ یکتان گردن به دیگری نمی‌گذارید با اینحال چه کاری توانید کرد؟! سررشته داری اگر خودکامانه است باید یکتا بیشتر

نیاشد و دیگری همگی از فرمان برند . و اگر بآیین سکالشت باید انجمنی باشد که همگی در آن گرد آیند و باهم بسکالند . و آنچه را که دسته بیشتر گزینند پذیرفته گردد . با آن پراکندگی و بیسری که شما راست سررشته داری چه معنی تواند داد ؟!

چهارم : از همه اینها چشم می پوشیم . سررشته داری از آن شماست و شما توانید که آنرا راه برید . پس چرا نمی خواهید بدست گیرید ؟! چرا نمی خواهید . شریعت را اجرا کنید ؟! چه چیز جلو شما را می گیرد ؟! اگر از دولت میترسید با آن همه پیروانی که شماراست اگر بکار برخیزید بیگمان دولت در برابر شما نخواهد ایستاد . تاکنون شما کی خواستید که بگوییم نتوانستید ؟ . . . کی برخاستید که بگوییم پیش نبردید ؟ . . . چرا بجای آنکه مردم را دو دل گردانید و آواره گزارید بکار بر نمی خیزید ؟ ؟

آمدیم که شما نمی توانید . پس گناه مردم چیست که آواره شان می گردانید ؟! . نه خود کوشم و نه دیگری را گزارم . باید این مردم لگد مال گردند . باید بیگانگان بیایند و به اینان توسری زنند . این مردم آزاری را از کدام استاد یاد گرفته اید ؟!

میدانیم چون پاسخی نمی دارید خواهید گفت : حکومت عرفی باشد ولی از ما اجازه بگیرد . میگویم : برای چه ؟! اگر از آن شما نیست چه نیاز با اجازه است ؟! آنگاه حکومت عرفی اگر جانر است چه سزاست که شما اجازه دهید ؟! شما که میگویید : مردم باید فقه جعفری کار بندند و این قانونها خلاف شرع است تنها از راه اجازه چه نتیجه تواند بود ؟! اگر خواستتان آنست که همچنانکه هست باشد و یک توده بزرگی قربانی مفتخوری شما گردند . بهتر آنست آشکاره بگویید و سخن را کوتاه گردانید

پس از همه اینها . شما که بکتن و دو تن نیستید . دولت از کدام یکی تان اجازه گیرد ؟! آیا نه آنست که اگر یکیشان اجازه داد دیگران گردن نخواهند گزاشت و نتیجه ای بدست نخواهد آمد ؟!

در پایان همه چنین انگاریم که دولت از همگی علمای بنام اجازه گرفت

آیا شما از گرفتن زکوه و مال امام چشم پوشیده دستور خواهید داد که مردم آنها را بدولت بردازند ؟! اگر با اجازه . دولت از جائری بیرون تواند آمد . آیا شما خود را کنار کشیده مردم را باو باز خواهید گزاشت ؟! آیا از دولت گردانیدن مردم دست خواهید برداشت ؟!

پنجم : زکوه در اسلام بجای مالیات می بوده . اسلام خواسته بود که یک کشور بزرگی پدید آورد که در زیر سررشته داری یک خلیفه بسر برند . و آن خلیفه بایستی پاسخده آسایش مردم باشد و همیشه به پیشرفت اسلام کوشد بایستی پاسخده آسایش مردم باشد و همیشه به پیشرفت اسلام کوشد بایستی یک دولت نیرومند و توانایی پدید آورد که در مرزها دسته های مجاهدان گمارد . برای آسایش و ایمنی مردم شهرها قضات فرستد . و شرطه (اداره شهرنایی) برپا گرداند . برای این کارها در آمدی بایستی امروز دولتها مالیات می گیرند و آن روز اسلام زکوه را گزارده بود . به هر حال زکوه از آن خود خلیفه و برای صرف جیب نبود .

خود قرآن جاهای درفت زکوه را نشانده : بایستی از آن به بیچیزان و درماندگان داده شود . وامهای وامداران پرداخته گردد . از کافران برای جهاد مزدور گرفته شود (المولفه قلو بهم) از بازمانده هم بخش بزرگی در راه جنگ با دشمنان و برای سپاه آرای و افزار خری و مانند اینها بکار رود .

همچنین مال امام که بنام خود امام است باامامی سزیدی که امامت یا خلافت را در دست داشته آنرا راه برد . این خود مزدی باو . که شبان و روزان خود را در آسایش کشور اسلامی بسر دادی . شمرده شدی . کوتاه سخن آنکه چه زکوه و چه مال امام در برابر کار و کوشش می بوده . برای مفتخواری و مفتخوار پروری نمی بوده .

آکنون پرسش پنجم من آنست که شما ملایان که به کار کشورداری بر نمی خیزید و بیکنار خود را بکنار گرفته گامی پیش نمیگزارید . زکوه و مال امام را بچه نام میگیرید ؟! گرفتیم که خلافت اسلامی . یا سررشته داری یا فرمانروایی یا هر نامی که می گزارید . از آن شماست . وئی تا بکار نبردازید زکوه و مال امام چگونه توانید گرفت ؟! شما زکوه و مال امام را

در چه راه بکار می برید؟! • آیا کشورداری می کنید؟! • آیا بجهاد میبپردازید؟ آیا " مؤلفه القلوب " می بسجید؟! • آیا بشهرها " قضات " و " شرطه " می فرستید؟! • زکوه و مال امام برای این کارهاست که شما هیچ یکی را نمیکنید . و من نمیدانم بچه نامی پول از مردم در میابید؟ از خودتان می پرسم : آیا این " اکل بسحت " نیست؟! •

میدانم خواهید گفت : ما ب مردم دین یاد می دهیم . میگویم : دروغست . شما چیزی یاد نمیدهید . آنچه را که مردم خودشان میدارند شما بنگهداری میکوشید . یکدستگاہیست که ساخته شده و شما پاسبانی می نمایند (شما تا آن اندازه سود جوید که تاکنون ب مردم نگفته اید : " همه زنی حرامست " . نگفته اید : استخوانهای مردگان را از اینشهر بآن شهر نکشید " . نگفته اید که مبادا چند تنی برنجدند و از شما رو گردانند .

آنگاه گرفتم که سخنان راستست . که گفته زکوه و مال امام برای دین یاد دادنت؟! • در کجا چنین چیزی نوشته شده؟! •

ششم : آدعوی شما در باره سررشته داری و هر سخنیکه میدارید در زمینه اسلام می بوده • اکنون که اسلام نمانده بآن دعوی شما چه معنایی توان داد؟! •

این بشما گران خواهد افتاد که میگویم اسلام نمانده و معنای آن را نخواهید دانست . شما با آن ناآگاهی اینرا چگونه خواهید دانست؟! • اینست شما را به کتاب " در پیرامون اسلام " که به چاپ رسیده راه مینمایم • آنرا بخوانید تا بدانید اسلام بیکبار از میان رفته . و آنچه مانده جز گمراهیها نیست که باید از میان برخیزد •

امروز کشوری بنام اسلام نمانده تا شما دعوی فرمانروایی کنید امروز مسلمانان هر نژادی جدا گردیده و بنام همان نژاد کشوری پدید آورده • در همین ایران مردم بنام ایرانیگری میزند • نه بنام مسلمانی . و اینست عراقیان و مصریان و جهودان و زردشتیان را که در ایرانند از خودشان می شمارند • آنگاه از سالهاست که در ایران قانونهای فرنگی روانست و قانونهای اسلامی بکنار گزارده شده • آیا اینها دلیل از میان رفتن اسلام نمیباشد؟

آری اگر شما توانید اسلام را باز گردانید و کشوری به نام آن دین برپا

زنان تیره مغز را بر آغانیده بکار می اندازند . یا بدولت رو آورده داد میخوانند . یا بیکبار خود را بخاموشی زده نادیده و ناشنیده می انگارند . و همانا در این هنگام نیز بآن رفتارها خواهند برخاست •

اینست می نویسم که هیچیکی از آنها سودی نخواهد داشت • ما را چه هابیهوی شما وجه قارقارکلاغان . بدولت نیز رو آوردن نابجا و بیهوده است • دولت را در این باره کاری یا سخنی نتواند بود • قانون باو راه نداده ما بکسی دشنام نداده و " توهینی " نکرده ایم • ایرادهایی گرفته ایم و پاسخهایی خواسته ایم . دولت را در این زمینه چکار است •

آنگاه گرفتم که هابیهوی بزرگی راه انداختید . گرفتم که پای دولت را بمیان کشیدید . گرفتم که چند گاهی رفتید و آمدید . گفتید و شنیدید و بخود نمایها پرداختید . آیا با اینها ایرادهای ما از میان خواهد رفت؟! • آیا بپرستهای ما پاسخی خواهد بود؟! • آیا همان رفتارها دلیل دیگری به بیبایی کیش و دعوی شما شمرده نخواهد شد؟! • آیا همانها نشانه دیگری از زورگویی شما نخواهد بود؟! • چرا آن نمیکنید که بنشینید و با هم بسکالید و یک راه بخردانه پیش گیرید؟! • چرا آن نمی کنید که نشستها برپا گردانیده سخنان ما را بخوانید و بفهمید و ببندیشید و بدآوری خرد سپارید که اگر راست است بپذیرید . و اگر راست نیست هر پاسخی می توانید بنویسید؟! •

بهر حال ما بشما آگاهی دهیم :

زوری بآن آشکاری را نتوان برناقت • بیست میلیون مردم را قربانی آرز و هوس شما نتوان دید • ما شما را بدآوری خوانده ایم اگر پاسخهایی می دارید بگویند . اگر نمیدارید به گمراهی خود خستوان گردیده براه آید و از خدا آمرزش طلبید • اگر میگویند : " نه پاسخهایی می داریم و نه براه خواهیم آمد " پیداست که زور گوینست و پیداست که پاسخ زورگویی چه تواند بود •

چیزیرا که می باید در پایان بنویسم آنست که برخی از این ملایان آرزومندند که ما را " تکفیر " کنند و " شریعت " خود را به " اجرا " گزارند .

" یکی را بدیه راه نمیدادند خانه دهانرا می پرسید " •

ما صد ایراد ریشه کن بکیش آنان می گیریم که بیکی پاسخ نمی توانند

داد و باز با چنین خیره رویی پیش می‌آیند * ما می‌گوییم : کیش شما از ریشه تباه است و آنان می‌خواهند با همان کیش ما را * کافر خوانند * در اینجاست که باید هرکسی به اندازه نادانی آنان پی برد *

باید بدان گفت : بسیار دورید * شما معنی * کافر * یا بیدین را نیز نمیدانید * بیدین کسیست که خدای زنده را گزارده بمردگان هزار ساله پرستد * بیدین کسیست که خدای آفریدگار را نشناخته رشته کارهای جهانرا بدست * حضرت عباس * و * جناب علی اکبر * و * امامزاده داود * دهد * بیدین کسیست که در برابر یک گنبدی گردن کج کند و بیکزنی که در زندگیش هیچکاره مینوده و در مردگیش جز نام و نشانی از او در میان نیست ، رو گرداند و بانک بردارد : * یا فاطمه اشفعی لنا عندالله * بیدین آن کسانیست که نام پاک آفریدگار را با صد ناپاسداری برند ولی چون نام امام ناپیدای پنداری بمیان آید همگی بیخیزند * بی دین آن کسانیست که پیشوایانشان * ان الله خلقنا من اعلی علیین و خلق شیعتنا منا * گویند و آنان چنین گزاره ای را باور دارند و بمردم نیز یاد دهند * کوتاه سخن : شما چون معنی دین را نمی‌دانید معنی بی دینی را نیز ندانسته اید *

* * *

در هنگام چاپ کتاب چون در روزنامه پرچم نامه امام علی ابن ابیطالب را بمعناویه بچاپ رسانیده و از ملایان در آن باره پاسخ خواسته بودیم ، از دو تن از ایشان پاسخی رسیده * یکی از توحیدی نام از تبریز ، دیگری از آقای محمدخالصی زاده از کاشان *

توحیدی می نویسد : * در آن نامه حضرت امیر (ع) با پذیرش و دریافت دشمن (مسلمات خصم) سخن رانده * یعنی می گویند : ای معاویه باور تو اینست که برگزیدن خلیفه مهاجرین و انصار راست و آنان هرکسی را برگزیند حشودی خدا در آن خواهد بود * پس مرا نیز همان کسان برگزیده و بدانسان که به ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند بمن نیز بیعت کرده اند * ای معاویه ترا نرسد که نپذیری * خواست آن حضرت آن نبوده که راستی یا

کجی برگزیدن را روشن گرداند بلکه میخواهد معاویه را به باور خود پاسخ دهد *

آقای خالصی زاده می نویسد : * حضرت امیرمعاویه را الزام میکنند * چون معاویه دلیلی برخلاف ابوبکر و عمر و عثمان بجز اجتماع مهاجر و انصار و شوری ندارد و بهمین در مکاتبات خود بحضرت امیر استدلال کرد حضرت امیر الزاما فرمودند همان کاری که برای خلافت ابوبکر و عمرو عثمان شد در خلافت من جاری گردید * بنابراین معاویه بقول خود حق مخالفت با من ندارد در صورتیکه اعتراف بصحت خلافت ابوبکر و عثمان میکند *

این نمونه ایست از پاسخهاییکه ملایان به نوشته های ما توانند داد * ما میبرسیم : بچه دلیل سخنی را از معنی آشکار خود بر می گردانید ، و چرا بر می گردانید ؟! * سخنی بآن آشکاری و روشنی چشده که شما آنرا نمیپذیرید و برای آنکه دست از گمراهی خود بردارید معنایش را دیگر میگردانید ؟!

یکی از کجرویهای پیشروان شیعه همین داستان گزارش (یا تأویل) میباشد اینان هرسخنی را که با خواست خود ناسازگار یافتند از معنی آشکارش بیرون برند و بمعناهای دیگری بیچانند این از شیوه های کهن ایشانست و خود یکی از ابرادهای بزرگ می باشد *

این یکی از چیزهاییست که از باطنیان گرفته اند ، و ما چون در این کتاب از باطنیان سخنی نرانده بودیم از این ایراد نیز بشیمان چشم پوشیدیم * آخر بچه دلیل شما سخنی را که امام علی بن ابیطالب گفته از معنی خود بیرون می برید ؟! * امام علی بن ابیطالب سید باب یا بهاء الله نمینوده که عربی را نیک نداند و در فهمانیدن خواست خود درماند؟! * آیا امام علی بن ابیطالب نمی توانست همان جمله هایی را که توحیدی * فضولا * از زبان او ساخته خودش بگوید؟! *

اگر خواست آن امام چنان بودی بایستی چنین بنویسد : * انک یا معاویه تزعم ان ابابکر و عمر و عثمان کانوا علی الحق و قد با یعنی القوم الذین بايعوهم علی ما بايعوهم و انک تزعم ان الشوری للمهاجرین و الانصار و هم قد اختارونی و یا یعنی * پس چه بوده چنین نوشته ؟!

داستان شگفتیست : امامی بخلافت رسیده یکی از فرمانروایان زیر دست که در اندیشه نافرمانیست نامه میفرستد و با یک زبان ساده ای چنین می نویسد : * همان کسانی که بابو بکر و عمر و عثمان دست داده بودند بمن دست دادند * (۳۸) * سپس از این گفته خود نتیجه گرفته می نویسد : * پس باشنده را نمیرسد که دیگری را برگزیند و نباشنده را نمیرسد که نپذیرد * (۳۹) * سپس به استواری آنسختان کوشیده می نویسد : شوری مهاجران و انصار راست * آنان بهر کسی گرد آمدند و امامش نامیدند خشنودی خدا نیز در آن خواهد بود * (۴۰) پس از آن یک سخن دیگری پرداخته می نویسد : * اگر آن برگزیده از سخن مهاجر و انصار بیرون رفت و یک " بدعت " پدید آورد باید او را براه بازگردانند و اگر نپذیرفت جنگ کنند * (۴۰) * سخنانی باین سادگی و روشنی چون با خواست خود سازنده نمی یابند بیک بار چشم پوشیده میگویند : * بپذیرش و یا دریافت دشمن سخن رانده ! ما دوباره می پرسیم : بچه دلیل سخنانی بآن روشنی را از معنی خود بیرون می برید و بهرچه بیرون می برید !؟ *

اینکه آقای خالصی زاده می نویسد : * چون معاویه دلیلی بر خلافت ابوبکر و عمر و عثمان بجز اجتماع مهاجر و انصار و شوری ندارد و بهمین در مکاتبات خود بحضرت امیر استدلال کرد * * * * * که میخواهد بگوید امام علی بن ابیطالب این سخنانرا در پاسخ نامه معاویه نوشته است ، چیریسب که از پندار خود پدید آورده *

در نهج البلاغه که این نامه هست در عنوانش می نویسد : * من کتاب له الی معاویه * که میفهماند نخست آن امام به نامه نویسی برخاسته و این نامه را نوشته * از خود نامه هم جز این بدست نمی آید * همین نامه را در تاریخها نیز آورده اند و من آنچه بیاد میدارم از آنها هم جز همین فهمیده نمیشود * بهر حال آقای خالصی زاده بشیوه دیگران از پندار خود سخن رانده * هر چه هست این نامه ، چه نامه نخست بوده و چه در پاسخ نامه معاویه نوشته شده ، بآن معنایی که این دو تن بعنوان گزارش گفته اند ، نتوان بود و نیست *

این پاسخدهندگان هر دو خطبه ششقیه را پیش کشیده آنرا دلیلی برای

خود شماره اند * میگویند در آن خطبه امام علی بن ابیطالب از خلافت ابوبکر و دیگران ناخشنودی نموده *

میگویم : آن خطبه در تاریخها دیده نشده و راست بودنش در حور باور نیست * اگر هم باور کنیم بیش از گله گذاری نبوده و جز این را نمی رساند که امام علی بن ابیطالب در دلش خود را بخلافت شاینده تر از دیگران می شماره ، و این جز از سخنانیست که شیعیان میدارند *

آنگاه چنانکه شما آن نامه را بگزارش کشیده می گویند برای * الزام خصم * نوشته است ، دیگران هم توانند آن خطبه را بگزارش کشیده بگویند : امام آنرا برای * تألیف قلوب * راضیان که در کوفه بسیار می بودند گفته است *

اگر کسی بچنین گزارشی در آن باره پردازد شما را هیچ پاسخی باو نخواهد بود * راهیست که خودتان باز کرده اید * به گفته عرب : * فلم بانک تجروبانئ لانتجر !؟ * * *

در پایان ناچاریم بار دیگر یادآوری کنیم که این گفتگوها از دین نیست * در دین جایی برای گفتگو از رخ داده های گذشته و آینده گشاده نمی باشد در دین نامی از این کس و آنکس برده نمیشود * اگر راستی را بخواهند این خود بیبینیست که کسانی زندگانی خود را رها کرده از رخ داده های هزارو سیصد سال پیش سخن رانند و میان مردگان دو تیرگی انداخته بهواداری از اینسو و آنسو بکشاکش پردازند * دین برای آنست که آدمیان تا باین و آنسو بکشاکش پردازند * دین برای آنست که آدمیان تا باین اندازه از خرد دور نباشند و باین کارهای بیهوده نپردازند *

دین چنانکه گفته ایم * شناختن معنی جهان و زندگانی و زیستن بآیین خرد است * * هر کس که میخواهد در این باره نیک آگاه گردد کتاب * ورجاوند بنیاد * و دیگر کتابهای ما را بخواند *

آنچه ما را باین گفتگو در اینجا ناچار گردانیده آنست که چنانکه گفته ایم ملایان دعوی سررشته داری میکنند و صد آشفتمگی در زندگانی این توده پدید میآوردند و چون دستاویز ایشان برگزیدگی امام علی بن ابیطالب بخلافت از سوی خدا و دیگر اینگونه سخنها میباشد ، ما برای آنکه بیبایی

دعوی آنان را روشن گردانیم ناچار شده باین گفتگوها در آمده ایم .

پایان

زیرنویسها

- (۱) این نامه در نهج البلاغه هست و در تاریخها نیز یاد شده و اینک خود عربی را یاد می کنیم :
- * انه یابئنی قوم الذین یابعوا ابابکر و عمر و عثمان و علی ما یابعهم فلم یکن للشاهدان ینتار و لالغائب ان یرد وانما الشوری للها جرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اما ماکان ذلک الله رضی فان خرج من امرهم بظعن او بدعه ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی ائباعه غیر سبیل المؤمنین *
- (۲) چنانکه در همان نامه امام علی بن ابیطالب که به معاویه نوشته خلیفه امام * نامیده شده .
- (۳) من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه .
- (۴) ان الله خلقنا من اعلی علیین و خلق شیعتنا منا .
- (۵) * و اما فی الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم كما انا حجة الله علیهم *
- (۶) کتاب * مهدی * که بفارسی ترجمه و چاپ یافته .
- (۷) کتاب * بهائیگری * که چاپ شده .
- (۸) معنی آنکه : * هر مردمی را دولتی هست که میبوسند . دولت ما نیز در زمانهای آخر پدیدار خواهد گردید * .
- (۹) بوجوده ثبتت الارض و السماء و بیمنه رزاق الوری .
- (۱۰) حب علی حسن لاتضر معها شیة .
- (۱۱) ولایه علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل امن من عذابی .
- (۱۲) ارتد الناس الاثلاث .
- (۱۳) خامه و کاغذ بیاورید تا برایتان نوشته ای نویسم که هیچگاه گمراه نگردید .
- (۱۴) اینمرد در حال سرسام است کتاب خدا ما را بس است .
- (۱۵) در قرآن در دو جا گفته شده : لا اعلم الغیب * . در جای دیگر گفته شده: * لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیرومامستی السوء * .
- (۱۶) در قرآن در یکجا چند نتوانستی میخوانند : * و قالو ان نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینوعا اون تکون لک جنات من نخیل و اعناب ففجرالانهار خلالها تفجیرا او یکون لک بیت من زخرف او ترفی فی السماء و لن نؤمن لرقیق حتی تنزل علینا کتابا نقرأه او تسقط السماء کما زعمت علینا کفا او تأنی بالله و الملكة قبیلا * .
- میگفتند : (یا از زمین چشمه ای بشکاف و یا باغی پدید آور که خرمستان و انگورستان باشد و چشمه ها از میان آن بگذرد . یا ترا خانه ای از زر باشد . یا به آسمان بالا برو . یا کتابی نوشته از آسمان فرود آور . یا آسمان را بسر ما بریز . یا خدا و فرشتگان را بجلو ما بیاور) * در پاسخشان میگوید : * سخنانک هل کنت الاشرار سولا * (آیا من جز بیکتن آدمی ام که خدا به سوی شما فرستاده) * در جای دیگر میگوید : * و ما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون * (از اینرو نتوانستی نمیفرستم که در گذشتهگان فرستادیم و دروغش دانستند) * در جای دیگر میگوید : * وقالو لو لا انزل علیه آیه قل انما الایات عندالله و انما انا نذیر مبین * (گفتند پس چرا نشانی (نتوانستی) باو داده نمیشود بگر نشانه ها در نزد خداست و من جز یک ترساننده نمی باشم) *
- (۱۷) این حدیثها از کتابهای ارجدار از کافی وعلل الشرایع آورده شده .
- (۱۸) بدالله فی امر اسماعیل .
- (۱۹) من محمد بن سنان قال کنت عندابیجعفر الثانی علیه السلام فذکرت اختلاف الشیعه فقال ان الله لم یزل فردا متفردا فی الواحدیه ثم خلق محمد اولیا و فاطمه علیهم السلام فمکنوا الف دهر ثم خلق الاشیاء و اشهد هم خلقا و اجری علیها طاعتهم و جعل فیهم ماشاء و فوض الیهم امرا لاشیاء . فی الحکم و التصرف و الارشاد و الامرو النهی فی الخلق لا نهم الولات فلهم الامر و الولایه اولهدیه فهم ابوابه و حجابیه و نوابه .
- (۲۰) ان شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا .
- (۲۱) روی صفوان الجمال انه قال دخلت علی الصادق علیه السلام فقلت جعلت فداک سمعتک تقول شیعتنا فی الجنة و فی الشیعه اقوام یدنیون و یرتکبون الفواحش

و يشربون الخمر و يتمتعون في دنيا هم فقال نعم ان الرجل من شيعتنا لا يخرج من الدنيا حتى يتلى بسقم او بمرض او بدين او بجار يؤذيه او بزوجه سوغتان عوفى من ذلك والاشد الله عليه الزغ حتى يخرج من الدنيا و لا ذنب عليه فقلت لابد من رد المظالم فقال عليه السلام ان الله عزوجل جعل حساب خلفه يوم القيمة الى محمد و على فكل ما كان من شيعتنا جعلنا من الحسن في اموالهم و كل ما كان بينهم و بين خالقهم استوتناهم حتى لا يدخل احد من شيعتنا في النار .

(١٢٢) و من اظلم ممن افترى على الله كذبا .

(١٢٣) من زار الحسين في كربلاء كان كمن زار الله في عرشه .

(١٢٤) ماتعبدهم الايقربونا الى الله زلفى .

(١٢٥) هؤلاء شفعا لنا عند الله .

(١٢٦) النقيه ديني و دين آبائي و من تركها قبل خروج قائمنا فليس منا .

(١٢٧) ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران . و آل محمد و

ذريته . على العالمين - انما انت منذر و " على " الكل قوم هاد .

The Moslem Worlb (٢٨)

(٢٩) صفحه ٣٣٥

(٣٠) پيكره هايي را كه ما در اين كتاب از قمه زنان و قتل بننان و از جنازه قاسم و عروس قاسم آورده ايم از مهنامه " توردومند " فرانسه است كه هشتاد سال پيش در پاریس بنياد يافته بود و سالها پراكنده ميشد . و آن نيز از كتاب يكي از جهانگردان روسي برداشته . اين جهانگرد در قفقاز گرديده و براي آنكه بيابانگيري قفقازيانرا نشان دهد از اينگونه پيكره ها برداشته و در كتاب خود بچاپ رسانيده است .

(٣١) نخست در حبل المتين چاپ شده بود و سپس در دفتر جداگانه در تبريز بچاپ رسيد .

(٣٢) اين داستان چندان شناخته است كه از ملا محمد علي نخجواني كه يكي از مجتهدان مي بوده ده و چند سال پيش مرده پرسیده اند و او پاسخ داد : " ياكی نيست تن علي اكبر را نيز تکه تکه گردانيدند " (له اسوه بعلي الاكبر

فقطوه اريا اريا) .

(٣٣) كساتيکه ميخواهند از معني راست دين و از زندگاني ديني آگاه گردند كتاب " ورجاوند بنياد " را بخوانند .

(٣٤) از يك قصيده درازي است كه از ري نام شاعري سروده .

(٣٥) جمله هايست كه در كتاب قصص العلماء مي نويسد .

(٣٦) و اما الحوادث الواقعة فارجموا فيها الي رواه احاديثنا فاهم حجتى عليكم و انا حجه الله عليهم .

(٣٧) " انما الشورى للمهاجرين و الانصار فان اجتمعوا على رجل و اتخذوه اما ما كان ذلك لله رضى " .

(٣٨) انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم .

(٣٩) فلم يكن للشاهدان يختار و لا لغيرهم ان يرد .

(٤٠) انما الشورى للمهاجرين و الانصار فان اجتمعوا على رجل و اتخذوه اما ماكان ذلك الله رضى .

(٤١) فان خرج من امرهم بطعن او بدعه ردوه الي ماخرج منه فان ابى فانتوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين .